

ایران

دریای سیاه

و خلیج فارس

آشوبانگار

در روزگار اموی

تألیف: عبداللہ مہدی الخطیب
ترجمہ: محمود رضا افتخارزادہ

گیلان

تہران

ری

تیسفون

استخر

شیراز

حیدر

فارس

کابل



خوارزم IRAN DURING THE AGE OF OMAYY

A Political, Social and Economic Study

96-132/7/4 - 749.

تخارستان

• بامیان

by

ABDULLAH. M. AL-KHATIB

مسینان

Translated by

M.R. Eftekharzadah

مکران

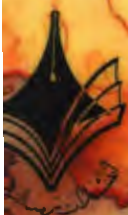
Iran-Tehran

1999-1377

ISBN 964-5952-53-0



9 789645 952530



تاریخ
ایران

۴

۱

۱

ترجمه محمود رستمی افشاری

تأليف عبد الله مهدي الخطيب

ایران

روزگار کا راز و رموز

اسکن شد

ایران

در روزگار اموی

نوشته : عبدالله مهدی الخطیب

ترجمه: دکتر محمود رضا افتخارزاده



تلفن: ۶۴۰۰۹۲۴

خطیب، عبدالله مهدی، ۱۹۲۸ -
ایران در روزگار اموی/ نوشته عبدالله مهدی
الخطیب؛ ترجمه محمودرضا افتخارزاده - تهران:
رسالت قلم، ۱۳۷۷.

۲۴۰ ص.
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیفا (فهرستنویسی
پیش از انتشار).

عنوان اصلی: الحكم الاموی فی خراسان.

پشت جلد به فرانسه: Abdullah M. Al-Khatib.

the Umayyad rule in Khurasan ...

کتابنامه: ص. (۲۱۷) - ۲۲۵؛ همچنین به صورت

زیرنویس.

۱. ایران -- تاریخ -- حکومت اعراب و جنبشهای

ملی، تا ۲۰۵ ق. ۲. امویان -- تاریخ.

الف. افتخارزاده، محمود، ۱۳۳۳ - ، مترجم.

ب. عنوان.

۹۵۵/۰۴۲۰۴۵

DSR۵۵۰/خ۶۵

۱۳۷۷

۱۷۵۳۱-۷۷م

کتابخانه ملی ایران

ایران در روزگار اموی

تالیف: عبدالله مهدی الخطیب

ترجمه: محمودرضا افتخارزاده

ناشر: انتشارات رسالت قلم. تهران

طرح جلد: احمد هدی

تعداد: ۳۳۰۰ جلد

لیتوگرافی و چاپ جلد: سیحون

چاپ: سپیده احرار

چاپ اول: بهار ۱۳۷۸

قیمت: ۸۵۰ تومان

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادداشتِ مترجم!

افزون بر گزارش‌های بی‌شمارِ تاریخِ فرمایشی، چگونگیِ تاخت و تازِ تازیان به‌ویژه امویان در ایران، در سده‌کنونی پژوهش‌ها و نوشته‌های دانش‌گاهی بسیاری را ویژه‌خود ساخته است.

پژوهش پیش‌رو پیرامونِ این رویداد، بی‌پیشینه و بی‌مانند است چرا که پژوهنده و نویسنده آن، خود تازی است و در گستره پژوهش دست از نژادگرایی کشیده و پرده از چهره تاریخِ فرمایشی برداشته و گزارشی روشن از چگونگیِ یورش و کردارِ تازیان در ایران و همدستی و همکاریِ بزرگان و دهگانانِ ساسانی با تازیان در کار چپاول داده است.

ویژگی و تازگی این پژوهش دانش‌گاهی مرا بر آن داشت که برگردانِ پارسی آن را به انجام رسانم.

این گزارش چنان روشن و گویاست که از هرگونه یادداشت و پیوستی از سوی گزارنده بی‌نیاز است.

این نامه به‌درستی نشان می‌دهد که هماره باید حسابِ اسلامِ انسانی و نورانی را از گفتار و کردارِ تازیان و تازی‌گرایان هر عصر و نسل جدا کرد و میان حقیقت و واقعیت فرق نهاد.

محمودرضا افتخارزاده

تهران

زمستان ۱۳۷۳ خورشیدی

فصل اول

پان عریسم اموی
وتصاویر تاریخی آن
در خراسان

اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی خراسان بزرگ

از سلیمان بن عبدالملک تا عمر بن عبدالعزیز

(۹۶-۹۹ هـ / ۷۱۵-۷۱۷ م)

دگرگونیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی‌ئی که از پگاه خلافت سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هـ / ۷۱۵-۷۱۷ م) تا اواخر خلافت مروان بن محمد^۱ (مروان حمار ۱۳۲-۱۲۷ هـ) آخرین خلیفه اموی در خلافت امویان پدیدار گشت، نتیجه تحولات گوناگون بسیاری بود که در زیربنای جامعه و نظام امویان روی داد. و نیز حوادثی که از پسین رحلت محمد بن عبدالله ﷺ پیامبر اسلام (۵۷۱-۶۳۴ هـ) آغاز شد و پیش آمدهای طبیعی دیگر، اینها همه موجب تغییرات بسیاری در روابط اجتماعی و مخصوصاً در خلق و خوی اعراب و مردم سرزمینهای مفتوحه گردید. از همین رو اعراب حاکم ناچار شدند تا نظام تازه‌ای ایجاد کنند که با دگرگونیهای جدید سازگار باشد و بتوانند ملتها و دولتهای فتح شده را زیر کنترل خود درآورند.^۲ اما واقعیت این است نظامی را که اعراب پدید آوردند، گسترده و جامع جمیع

1. Demett, D.C. Marwan Ibn Muhammad (Harvard-university.1939) p.24.

2. Gibb, H, A, R. Studies on the civilization of Islam. p. 34.

جهات نبود تا بتواند همه ملت‌هایی را که به زور یا به رضایت و از روی عقیده به اسلام گردن نهاده بودند دربرگیرد و پاسخگو باشد و یا بتواند مشکلات و اختلافات داخلی ملتها را که علت اساسی ضعف و شکست آنان در برابر سپاه مهاجم عرب و اشغال سرزمین و فروپاشی حکومت‌شان شده بود، حل کند. این ناتوانی و نارسائی نظام عربی تا آنجا ادامه یافت که بحرانهایی قدیم و جدید اجتماعی به صورت قیامها و شورشهای مردمی پی در پی در بخشهایی از قلمرو امپراطوری عربی از حجاز و عراق و خراسان گرفته تا شمال آفریقا، خود را نشان می‌داد. و این هنگامی بود که رژیم اموی از درک تاریخی - اجتماعی این بحرانهای ناتوان و در حل منطقی و منطبق با رهنمودهای قرآن آنها شکست خورده بود.

تناقض و تعارض بین احکام دینی و سیاست رژیم اموی در دو عرصه اجتماعی و اقتصادی مخصوصاً در بخش شرقی امپراطوری عربی (خراسان و ماوراءالنهر) همچنان ادامه داشت تا آنجا که اوضاع این مناطق بشدت بحرانی و آشفته شد و اگر «حجاج بن یوسف ثقفی» استاندار نیرومند رژیم اموی مسئولیت اداره این مناطق را بر عهده نمی‌گرفت و با قهر و غضب و غلبه به کلیه عصیانهای سیاسی - اجتماعی خواه از سوی خوارج^۱ یا از سوی کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان بومی و یا از سوی زمین‌داران و دیه‌داران بزرگ و... پایان نمی‌داد، نزدیک بود که شورش فراگیر شود و بساط رژیم اموی را در تمامیت آن برچیند.^۲ به این صورت که «حجاج» در

1. Brünnow, R.F, Die charidschiten under den érssten omayyadan. leiden. 1884, translated by: S.Khuda Bakhsh. Calcutta. p.13.

۲- برخی مورخان می‌گویند که: «تعداد مقتولین حجاج در خارج از عرصه‌های نبرد، یکصد و بیست هزار نفر بوده است». برخی دیگر تعداد مقتولین را یکصد و سی هزار نفر نوشته‌اند. ن.ک: مسعودی / تنبیه ۳۱۸ + طبری ۱۱۲۳/۲/۲ + خلیف / حیاة الشعر فی الکوفه ۷۹: تا آنجا که خلیفه عبدالملک این کشتار بی‌حساب را اسراف در خون‌ریزی دانست لذا در نامه‌ای خطاب به حجاج او را ترساند و برحذر داشت.

این منطقه خطر، حکومت نظامی برقرار ساخت و طی بخشنامه‌ای مقرر داشت که اجتماع بیش از یک نفر ممنوع است و در بخشنامه دیگری پخش هرگونه شایعه و خبر را ممنوع ساخت. وی در خطبه‌ای خطاب به کوفیان چنین گفت. «از این پس من می‌دانم و این گروه‌ها، اجتماع سواره و پیاده بیش از یک نفر ممنوع است».^۱ صدور فرامین سفت و سخت حجاج همچنان ادامه داشت و نسبت به مخالفان خود حتی پیران و بیماران هیچگونه بخششی روا نمی‌داشت.^۲

«حجاج» این شیوه سرکوب را پیشه ساخت تا دگرگونی‌های طبقاتی و تغییرات بنیادین اجتماعی را که نتیجه قطعی تکامل ساختار اجتماعی - اقتصادی امپراطوری عرب بود متوقف کند. تحولاتی که پس از انتقال قدرت از امام علی بن ابی طالب علیه السلام به باند اموی، مخصوصاً در عراق و خراسان بزرگ صورت گرفت.

کوشش «حجاج» بر این بود تا با این سیاست از انتشار آرا و افکار جدید که با تحولات اجتماعی - اقتصادی همراه بود جلوگیری نماید. آرا و افکار اصلاح طلبانه‌ای که می‌خواست تا اوضاع جامعه بر اساس تعالیم و اصول اسلامی سامان یابد.

«حجاج» می‌خواست تا به تکامل مبارزه و انتشار آرا و افکار انقلابی و سازمان‌یابی مبارزان پایان دهد. برای این منظور دیکتاتوری مخوف و هولناکی برقرار ساخت.

→ ذ. ک: مروج ۱۰۷/۲: نامه عبدالملک به حجاج پس از واقعه دیر جماجم. حجاج شخصاً می‌گفت: به خدا سوگند! امروز در روی زمین فردی را نمی‌شناسم که از من در خون‌ریزی گستاخ‌تر باشد، به اعمالی دست می‌زنم که مردم را بشدت می‌ترساند... ذ. ک: ابن سعد / طبقات ۶۶+۶۶ + خلیف ۷۹.

۱- ذ. ک: خلیف ۷۹-۸۰ + طبری ۸۶۶/۲/۲.

۲- ذ. ک: طبری ۲۰۴/۶ + حموی / معجم ۱۷۸/۳. عمر بن عبدالعزیز گفت: «خداوند حجاج را لعنت کند او نه به درد دنیا می‌خورد و نه به درد آخرت».

حجّاج وسیله مناسبی برای اجرای سیاست حکومت نظامی بود، سیاستی که نخستین هدف آن ایجاد تمرکز سیاسی دولت اموی و سپس توسعه‌طلبی آن یعنی گسترش قلمرو جغرافیائی امپراطوری عربی بود. این هدف اساسی پس از سالهای طولانی کشتار و سرکوب گروههای مبارز و احزاب سیاسی مخصوصاً در حجاز و عراق، حاصل شد.

در سال ۷۳ هـ / ۶۹۲ م / و جنگ داخلی سوّم در شام، با پیروزی نیروهای رژیم بر نیروهای رقیب، نبرد قدرت بر سر خلافت، در دل رژیم اموی پایان یافت و بدین سان بود که خراسان (در سال ۷۲ هـ / ۶۹۱ م) به بیعت «عبدالملک بن مروان» درآمد. این اقدام توسط «بکیر بن وِشاح سُعدی» صورت گرفت. وی پس از قتل «عبدالله بن خازم» نماینده رژیم اموی در مرو بود. عبدالله بن خازم به مدت هشت سال بر خراسان غلبه داشت و طرفدار ابن زبیر بود. بکیر در سال ۷۴ هـ / ۶۹۳ م بر بیعت خراسانی‌ها با عبدالملک تأکید و آن را تجدید کرد تا آنجا که هیئتی از خراسان راهی شام شد و از عبدالملک تقاضا کرد که بر آنان فرمانده‌ای از قریش بگمارد «تا مورد قبول کلیه قبائل عرب مقیم خراسان باشد».^۱

کاربرد زور و خفه ساختن صدای مخالفان و مبارزان و گوش ندادن به خواسته‌های مردم منجر به عدم دریافت اهمیت نیروهای انسانی در تحول و تکامل جامعه شد، مخصوصاً در جامعه خراسان که به لحاظ تاریخی و قومی با قوم و فرهنگ غالب، نامتجانس و ناسازگار بود. این سیاست نامردمی، منجر به پیدایش دوگرایش متضاد گردید: ۱- گرایش حکومت در کاربرد زور و بی‌رحمی نسبت به قشر مستضعف عرب و عجم (= موالی) جامعه. ۲- دشمنی مستضعفان تحت ستم با رژیم اموی. به همین جهت بود که مستضعفان جامعه به هر قیام و شورش علیه رژیم اموی

۱- ذ.ک: الریس / عبدالملک بن مروان ۱۷۹.

می پیوستند و برگرد هر مبارزی جمع می شدند. ستمگری و زور و زُری حکومت اموی، عامل اصلی مهاجرت کشاورزان از روستاها به شهرهای بزرگ بود. این مهاجرت در واقع فرار روستائیان از زور و ستم فئودالهای وابسته به خلافت و عوامل جمع آوری خراج و مالیات و جزیه بود. و نیز همین عامل، نقش بس مهمی در پیدایش انقلاب عبدالرحمن بن اشعث علیه حجاج در عراق داشت. انقلابی که از قاریان قرآن گرفته تا طبقه بازرگانان و کسبه و صنعتگران و آوارگان بی خانمان و بسیاری از اعراب و موالی به یاری آن برخاستند. و این اعتراضی بود علیه سیاست زورگویانه حکومت اموی.

در این فضای آشفته و آکنده از توطئه های سیاسی، بسیاری از مشکلات و مسائل اجتماعی - اقتصادی - اداری آشکار شد، مسائلی مانند دگرگونی در زیربنای اجتماعی جامعه جدید عرب، مشکلات موالی و مواضع اعراب در قبال آنان، مسئله اهل ذمه و رفتار اعراب با آنان، مشکلات جدید اقتصادی که اعراب در جزیره العرب با آن آشنا و روبرو نبودند؛ مانند رابطه کشاورزان با دهگانان و روابط تولیدی که میراث کهن شاهنشاهی ساسانی^۱ در عراق و خراسان بود و موضع رژیم اموی در قبال این مسائل، مسئله مالیاتهای مربوط به اراضی کشاورزی و مالکیت آنها و موضع اعراب نسبت به آنها، سازمانهای اداری به یادگار مانده از دوره ساسانی و توجه اعراب به آنها پس از دوران استقرار در اراضی مفتوحه، انتقال دیوانهای اداری از فارسی به عربی و به کار بردن سگه ها و...

به همین دلیل بود که رژیم اموی (پس از شکست در سیاست سلطه بر قبائل عرب از دوره خلافت عبدالملک بن مروان تا پایان دوره خلافت فرزندش هشام)

۱- ذ.ک: کریستن سن / ایران فی عهد الساسانیین ۸۶ - ۸۷ + ایلیانوف / فارس و العالم القدیم (چاپ. ج - آبری) ۳۳.

می‌کوشید تا حکومت مرکزی نیرومندی پدید آورد و ارتش عربی مجهز و سازمان یافته و آماده‌ای تدارک بیند که ستاد آن در دمشق باشد به گونه‌ای که هرگاه در بخشی از قلمرو امپراطوری عربی برای سرکوب شورش یا انقلابی که به کمک آن ارتش نیاز باشد، اعزام فوری گردانهائی به آن منطقه ممکن باشد. لذا امویان نسبت به سازمان دهی چنین ارتش نیرومندی توجه ویژه‌ای نشان دادند و پایگاههای این ارتش را در مناطق نزدیک به مرکز (عراق، شام، مصر) قرار دادند و با همین ارتش بود که شورشهای قبائل عرب را فرو نشانند. و برای حفظ نظام نیروهای ویژه‌ای مرکب از شامی‌ها در مناطق حساسی مانند عراق و فارس تدارک دیدند. مهم‌تر از همه این اقدامات، اخراج تدریجی قبائل عراقی از ارتش بود. افراد اخراجی را در جوامع مختلط شهرنشین تازه شکل گرفته در شهرها ادغام کردند.^۱ این سیاست از طرفی برای رهایی رژیم از مخالفت و درگیری قبائل و نفوذ آنها بکار گرفته شد و از دیگر طرف به این منظور که ارتش مطیع و تابع دولت مرکزی، تنها نیروئی باشد که حکومت از آن کسب نیرو کند.

ترجمه عربی آن ۱۱. + Gibb. H.A.R. studies on the civilization of Islam p.8.

خراسان در دوره قتیبة بن مسلم باهلی (۸۶-۹۶ هـ / ۷۰۵-۷۱۵ م)

در سال ۸۶ هـ / ۷۰۵ م «قتیبة بن مسلم باهلی از سوی حجاج بن یوسف ثقفی استاندار خراسان شد».^۱ این انتصاب پس از آن صورت گرفت که آل مهلب^۲ را از خراسان بیرون راند تا خراسان را به لحاظ نظامی مستقیماً به عراق ملحق سازد. چرا که می‌خواست این ایالت را از زیر نفوذ و سلطه قبائل عرب مخصوصاً نفوذ قبیله اُزد خارج کند. به این دلیل بود که قتیبه را به استانداری خراسان گماشت. قبیله باهله در خراسان بسیار ضعیف بود، بر خلاف یزید بن مهلب که ریاست قبیله پرجمعیت اُزد را بر عهده داشت و پس از پیمان با قبیله ربیعه، دارای نفوذ بسیاری در آن ایام بود. عکس‌العمل حجاج در قبال این پیمان قبایلی بین اُزد و ربیعه، این بود که پیمان دیگری علیه این پیمان ایجاد کند. بر این مبنی بود که بین قبیله تمیم و قیس (= مضر)

۱- ذ.ک: طبری ۴۲۶/۶.

۲- ذ.ک: یعقوبی / البلدان ۳۰۰ + طبری ۴۲۴/۶ + ابن اثیر / الکامل ۵۲۳/۴. درباره نسب مهلبی‌ها ذ.ک: یوهان فک / العربیه دراسات فی اللغة و اللهجات و الاسالیب ۲۵-۲۴.

پیمانی برقرار ساخت. گفته شده که علت عزل یزید بن مهلب از استانداری خراسان از سوی حجاج این بوده که ابن مهلب در پایان دادن به کار یاران ابن اشعث در هرات از خود تمایل و رشادتی نشان نمی‌داد و اگر اقدامی هم می‌کرد از روی بی‌میلی بود. ابن مهلب با اسرای این شورشیان مخصوصاً با اسرای یمنی‌شان به نرمی و ملایمت رفتار می‌کرد. او در اجرای فرمان صادره از سوی حجاج مبنی بر طرد شورشیان قبیله قیس که در ترمذ زیر فرمان موسی بن عبدالله خازم^۱ به تحکیم مواضع خود پرداخته بودند، درنگ کرده بود. گفته می‌شود علت دیگر عزل یزید بن مهلب مسئله ابن نباته بوده است^۲، اما با توجه به زیرکی و سیاستمداری حجاج این احتمال ضعیف است.^۳

وقتی قتیبه استاندار خراسان شد، آمدن مسلمانان عرب به آن مناطق ادامه داشت و اسلام در برخی مناطق تابع خراسان مخصوصاً در ماوراءالنهر که مرکز شورش پی در پی ترک‌ها بود، محصور مانده بود.

سپاهیان عرب به فرماندهی قتیبه بن مسلم باهلی و پشتیبانی و حمایت کامل حجاج بن یوسف ثقفی و ولید بن عبدالملک در شرق خراسان پراکنده شده، از رود جیحون یا آمودریا گذشتند و به نبرد در شهرهای ماوراءالنهر پرداختند. این پیشروی

۱- ذ. ک: ولهوزن / الدولة العربیه ۲۴۲ (ترجمه ابوریده).

۲- ذ. ک: درباره ابن نباته به: سرح العیون ۱۸۷ به بعد.

۳- ذ. ک: احمد کمال زکی / الحیاة الادبیة فی البصرة ۱۰۰، ۱۳۰: رابطه و تأثیر آشوبهای سیاسی عراق در خراسان. در اینجا دو علت دیگر ذکر شده است: ۱- مال‌اندوزی یزید بن مهلب در خراسان ذ. ک: نهروانی / الجلیس / ورقة ۵۶ الف و ۵۶ ب، + غرر السیر ورقة ۷۸. / خطی /.

۲- ترس حجاج از یزید بن مهلب در خراسان زیرا قبائل آزد در عمان قیام کرده بودند ذ. ک: ابن عساکر ۱۶۷/۶ - ۱۶۸ + از کوی / کشف الغممة الجامع لآخبار الامة / خطی / ورقة ۳۲۶ الف و ۳۲۶ ب

پس از آن صورت گرفت که قتیبه، اعراب خراسان را متحد ساخت و آنان را از مشکلات سیاسی بصره و درگیریهای قبایلی دور ساخت زیرا درگیریهای قبائل عرب مقیم بصره و کوفه، اعراب مقیم خراسان را نیز تحت تأثیر قرار می داد و گاهی این تأثیرگذاری بسیار عمیق و شدید بود. در حالی که ایالت خراسان سرزمینی بود که مشکلات قبایلی در آن وجود نداشت، اما پایگاه مناسبی بود برای اجرای مقاصد شخصی و... این وضعیّت به دلیل دوری این ایالت از مرکز خلافت عربی و قدرت مرکزی بود. لذا قبیله قیس در دوره استانداری ابن خازم از نفوذ و سلطه بسیاری برخوردار بود و قبیله ازدعمان در دوره استانداری مهلب چنین نفوذ و نیروئی داشت. خلاصه آن که اختلافات بین قبائل قیس و تمیم و ازد و قیس و سرانجام بین ازد و ربیعہ از یک سو و بین قیس و تمیم از سوی دیگر خراسان را آرام نمی گذاشت.^۱ قیسی ها در شام و خراسان نقش سیاسی برجسته ای را بازی کردند. اینها در هر جایی پراکنده می شدند، ثقفی ها که طرفدار قیسی ها بودند در مقام های بالائی آنان را نمایندگی می کردند، مخصوصاً در بصره و خراسان که جمعیت شان بسیار بود می کوشیدند تا از هر راهی شده کسب قدرت کنند.^۲

قتیبه با کوشش بسیار توانست اعراب را در خراسان متحد کند. این توفیق وقتی میسر شد که وی توانست فضای سیاسی آکنده از حسد و کینه و انتقام و خونخواهی آن دیار را تصفیه کند. این اقدام از طریق تسویه مسائل اقتصادی بود؛ مسائلی که حسد و کینه را در میان اعراب برمی انگیزخت.

قتیبه این سیاست را پیشه ساخت که از نزدیک شدن به قبیله ای و دوری از قبیله دیگری و یا اختصاص دادن غنائم فتوحاتش به قبیله ای و محروم ساختن قبیله ای

1. Dixon; the umayyad caliphate. 65-86/684-705. p. 157.

+ ذ.ک: ولهوزن / الدولة العربیه ۵۹.

۲- ذ.ک: ولهوزن / الدولة العربیه ۵۹.

دیگر، خودداری کند^۱ زیرا علت اساسی اختلافات قبائل در درجه اول علت اقتصادی بود و عوامل دیگر پس از این علت قرار داشتند. علاوه بر این، قتیبه توانست همّت اعراب را برانگیزد و تصویر رنگارنگ روشنی از زندگی دنیوی و اخروی، برای آنان ترسیم نماید تا آثار منفی اختلافات را از جانشان بزدايد^۲ و آنگاه به فتوحاتش سرعت بخشید و قلمرو نفوذ اعراب در ماوراءالنهر را گسترش داد. سیاست قتیبه بر این بود که رضایت مردمی را که شهر و روستاهایشان را فتح می‌کند، فراهم سازد تا رابطهٔ دوستانه و تفاهم بین او و مردم مغلوب قطع نشود، لذا اعتمادشان را بدست می‌آورد و متقابلاً به آنان اطمینان می‌داد و وظایف و مسئولیتهای مربوطه را به حکام ایرانی واگذار می‌کرد.^۳ این رضایت‌مندی و نزدیکی به اشرافیت ایرانی، اندکی بعد رو به گسترش نهاد و سرانجام به نوعی سازش و تفاهم بین نظامیان و اشراف عرب و نخبگان و فتودالها و حاکمان و روحانیون زرتشتی ایرانی انجامید. نخبگان و اشرافیت ایرانی برای حفظ منافع و مراکز اقتصادی و موقعیت اجتماعی گذشته و امتیازاتی که قبل از اشغال ایران از آنها بهره‌مند بودند، تسلیم و مطیع اعراب می‌شدند. و این گونه بود که طبقهٔ نخبگان فتودال ایرانی با گردن نهادن به اسلام، قدرت گذشتهٔ خویش را حفظ کردند، آن گونه که با همین ترفند و نپرداختن خراج ثروتهای هنگفتی گرد آوردند و از نفوذ بسیاری برخوردار بودند.^۴

۱- ذ.ک: نرشخی / تاریخ بخارا ۸۰.

۲- ذ.ک: شکری فیصل / حركة الفتح الاسلامی ۲۱۵ + طبری ۴/۴۲۴.

3. Gibb. The Arab conquest in central Asia. p. 30. London 1941.

4. Dada chanji, F.K. philosophy of zoroastrianism, vol 1. Bombay. The time of India press 1941.

+ Taher Rezwan; parallel Tfvoughts in Islam and Zoroastrianism, p. 154.

(مقایسه دین زرتشت و اسلام) = + فان فلو تن / السیاده العربیه ۳۶.

و کسانی که اندکی بعد طبقه اشرافیت جدید را با اعراب پدید آوردند، بعدها نقش مهمی در تحول حوادث سیاسی خراسان داشتند و همین‌ها بودند که در حل مشکلات اقتصادی (کشاورزی - مالی) موانعی ایجاد کردند. شرح حال این طبقه و موانع مذکور در جای خود خواهد آمد.

بنابراین، سیاست قتیبه در خراسان عبارت بود از: تصفیه و حل کلیه مشکلات (ولو در برخی موارد سریع و سطحی) دو طبقه حاکم و محکوم (= عرب و عجم) خراسان. کشاورزان ایرانی و عرب و کسبه و صنعتگران در نتیجه سیاست خشن و بی‌رحمانه قتیبه و نیروی ارتش عرب و سلطه نخبگان فئودالها و اشرافیت ایرانی که اندکی بعد دارای موقعیت مهمی در اداره امور سیاسی و اقتصادی و اداری (که شرح آن بعد خواهد آمد) بودند، رام شدند. پس از آن بود که قتیبه با اِعمال قدرت قاطع نظامی و حسن مدیریت در ارتش عرب توانست طخارستان را به قلمرو خلافت عربی بازگرداند و بخارا را بگشاید (۷۸ - ۹۰ هـ / ۷۰۶ - ۷۰۹ م) و سیادت اعراب را در حاشیه جیحون تا سند تثبیت کند، و سپس حملات خویش به ایالت سیحون را آغاز کند (۹۶ - ۹۴ هـ / ۷۱۵ - ۷۱۲ م). در همین مقطع، قتیبه توانست وارد بخارا و ببکند و سمرقند شود و به شورش نیزک پایان دهد.^۱ قتیبه به فتوحات و سیطره‌اش بر شهرهای ماوراءالنهر ادامه داد و همچنان به تحکیم استیلای خود بر این بلاد و وضع مالیاتهای عمومی^۲ (جزیه و خراج)^۳ می‌پرداخت تا که سلیمان بن عبدالملک به خلافت رسید. در این هنگام قتیبه در منطقه «ودیان تیان چای»^۴ بود که پایان مرزهای شرقی اسلام بشمار می‌آمد.

۱- ذ.ک: بلاذری / فتوح ۵۱۹ به بعد + طبری ۴۶۰/۶ + ابن اثیر ۵۴۹/۴ و بعد. گیب ۳۱ + شکری فیصل

Bartheld. W. Turkesteun Down to the Mongol invasion. p. 1. + ۲۱۶

۲- ذ.ک: نرشخی / تاریخ بخارا ۸۰.

۳- آرمینیوس / تاریخ بخارا ۶۹.

۴- ذ.ک: Demett. D.C. Marwan Ibn Muhammed. p. 23.

خراسان در دوره سلیمان بن عبدالملک

(۹۹-۹۶هـ / ۷۱۷-۷۱۴م)

با مرگ ولید بن عبدالملک و قرار گرفتن سلیمان بر تخت خلافت، گرایشهای سیاسی باند امویان دگرگون شد. این تغییر سیاست نتیجه فشاری بود که شهروندان قلمرو خلافت بر رژیم وارد می‌کردند و خواهان اصلاحات عمومی مخصوصاً اصلاح مسئله مالیاتها و ابطال نوع غیرقانونی و شرعی آنها بودند، مانند جزیه‌ای که از مسلمانان غیر عرب گرفته می‌شد. خلیفه جدید به این خواسته پاسخ مثبت داد و کوشید «تا آنچه را حجاج تباه کرده اصلاح کند».^۱ بر این اساس بود که سلیمان به گروه یمنی‌ها دشمن قیسی‌ها روی آورد.^۲ و این اقدام نه از روی دشمنی با قیسی‌ها بلکه از این بابت که قیسی‌ها باند حجاج و یاران او را تشکیل می‌دادند. دشمنی سلیمان متوجه شخص حجاج و نفوذ شخصی او بود^۳، از طرفی «مادر سلیمان که

۱- مجهول المؤلف / العیون و الحداث ۱۶-۱۷.

۲- دوزی / تاریخ مسلمانان اسپانیا ۱/۱۳۱.

۳- حجاج بن سلیمان نوشت: «تو نقطه‌ای از یک مداد هستی، اگر می‌خواهی تو را محو کنم و اگر می‌خواهی تو را نگهدارم.» ذ.ک: جاحظ / البیان و التبیین ۱/۳۹۷.

همان مادر ولید باشد از قبیله قیس از شاخه عبس بود، بنابراین مشکل بود که سلیمان بتواند خون قیسی جاری در رگهایش را انکار کند.^۱ بنابراین دشمنی ذاتی سلیمان با حجاج چیزی است و پاکسازی‌های او چیز دیگری است. این اقدام به مثابه یک انقلاب اصلاح‌گرا در سیاست نامردمی مشترک ولید - حجاج در بخش شرقی خلافت عربی و سیاست عام ولید در کلیه قلمرو امپراطوری اموی محسوب می‌شد.

۱- ذ. ک: ولهوزن / الدولة العربية ۲۵۳ (ترجمه ابوریده).

دگرگونیهای عمومی در سیاست خارجی و داخلی رژیم اموی

۱- در سیاست خارجی:

نخستین دگرگونی حاصله در سیاست خارجی رژیم اموی، درگشودن سرزمینها بود. زیرا انگیزه‌های کشورگشائی در کارگزاران و فرماندهان بیشتر کسب ثروت بود تا انتشار دین. آن گونه که چنین انگیزه‌هایی را مخصوصاً در اشغال خراسان می‌بینیم.^۱ با وجود تجهیز کامل سپاه و یورش برای گشودن قسطنطنیه که ولید بن عبدالملک آن را تدارک دیده بود و آخرین یورش گسترده اعراب برای گشودن این شهر بود، این حمله به شکست انجامید. شکست این حمله، رژیم اموی را در بحران مالی خطرناکی انداخت، تا آنجا که رژیم در گرفتن مالیاتها زیاده روی کرد. مسئله‌ای که ناخرسندی شدید مردم را برانگیخت و آنان را رو در روی امویان قرار داد. این وضعیت معلول هزینه سنگین تجهیز نیرو و تأمین بودجه این حمله گسترده و بی سابقه شکست خورده بود. دولت اموی به دلیل به گل نشستن کشتیهایش و

۱- فان فلوتن / السیادة العربیه ۲۲.

درهم شکستن نیروهای نظامی اش، توان مادی خود را از دست داده بود.^۱ رفتار یزید بن مهلب جانشین قتیبه بن مسلم باهلی در بخش شرقی خلافت عربی و گشودن شهرهای جرجان^۲ و طبرستان، تا حدود زیادی ارتش عربی را در حالت دفاع از دستاوردهای گذشته اش قرار داده بود. این آماده باش دفاعی ارتش اموی علل بسیاری داشت که مهم ترین آنها، دگرگونیهای حاصله از تمدن جدید بود که در جامعه اسلامی آشکار گردید؛ از جمله تمایل اعراب به شهرنشینی. این حالت پس از توطّن در خراسان و ماوراءالنهر که سرشار از ثروت کشاورزی و طبیعی بود، در اعراب پدید آمد، مخصوصاً پس از اینکه اعراب بر اراضی کشاورزی حاصل خیز بسیاری دست یافتند. و از طرف دیگر، پیدایش این فکر در مردم که خواهان توقف کشورگشائی بودند. آنان بدین وسیله می خواستند از پرداخت مالیاتهای سنگین رهایی یابند. و نیز به دلیل اینکه اصولاً کشورگشائی صرفاً برای ثروت اندوزی و اغراض و مطامع شخصی بود و نه برای نشر اسلام، واقعیتی که بسیاری از فقها با آن موافق نبودند و حتی مردم را علیه سیاست کشورگشائی امویان برمی انگیزتند و می خواستند که رژیم اموی در خراسان و ماوراءالنهر، بر اساس اصول اسلام به عدالت و مساوات با مردم رفتار کند. کشورگشائیهای اخیر رژیم اموی، روح عصبیت قبایلی را برانگیخته بود و گروههای تازه شکل گرفته قبیله ای در زندگی سیاسی جامعه و در جهت رسیدن به امتیازات اجتماعی - اقتصادی و دست یابی به پست های بالا در سازمان دولت، آن گونه که در خراسان اتفاق افتاد، تأثیر بسیار داشتند.

۱- برنارد لوین / العرب فی التاريخ ۱۰۷.

۲- طبری ۵۳۲/۶ + ابن اثیر / الکامل ۲۹/۵.

۲- در سیاست داخلی:

دگرگونی عمده، در سیاست داخلی رژیم اموی متمرکز شده بود: سلیمان بن عبدالملک حمله سختی را در جهت پاکسازی سازمان دولت در بیشتر بخشهای خلافت عربی، رهبری می‌کرد. قلمروی که بیشتر زیر چتر اصلاحات سلیمان قرار گرفت، ایالت خراسان بود. زیرا بشدت آشفته و پریشان و ناآرام بود، و اهالی آن سامان شدیداً از حکامشان شکایت داشتند و خواهان اصلاحات گسترده و عمومی بودند. همه این ناآرامیها نتیجه اتخاذ مواضع نادرست سیاسی - اجتماعی - اقتصادی رژیم اموی و بیگانگی آن با تحولاتی که در ساختار اجتماعی امپراطوری عرب روی می‌داد، بود. و نیز به دلیل بی‌توجهی امویان نسبت به خواسته‌های مردم مخصوصاً اهالی سرزمینهای عجمی بود. بدین سان، در بسیاری از موارد^۱ بین شیوه حکومت استبدادی فردی لائیک و دگرگونیهای حاصله از اسلام در سرزمینهای گشوده به زور یا به صلح، تناقضات بسیاری پدید آمده بود. شیوه‌ای که عمر بن عبدالعزیز فرمانده اموی آن را چنین به نقد کشید: «حجاج در عراق حاکم است و ولید در شام و قرة بن شریک در مصر و عثمان بن حیان در مدینه و خالد در مکه حکم می‌رانند! بارالها که جهان سرشار از ستم گردیده، مردم را از شر اینها راحت کن».^۲

اصلاحات سلیمان بن عبدالملک کلیه تغییرات و تحولات اجتماعی را که از آغاز کشورگشایی اعراب و انتشار اسلام در قلمرو امپراطوری عرب پدید آمده بود، دربر گرفت. این اصطلاحات شامل کلیه سازمانهای سیاسی - مذهبی - اجتماعی قلمرو امپراطوری عرب می‌شد. اصلاحاتی که در پی آن، ملت‌های مغلوب

۱- گیب / الادب العربی/ ۳۹.

۲- ابن اثیر ۵۸۳/۴ - ۵۸۴ + سیوطی / تاریخ الخلفاء ۲۲۳ + ابن حکم / سیره عمر ۱۶۵-۱۶۶.

توانستند نفس راحتی بکشند. به گونه‌ای که فرد مسلمان عجم احساس می‌کرد با گردن نهادن به اسلام از استبداد و بردگی و بندگی دیگران رهایی یافته است لذا به اسلام مفتخر بود و به فراگیری زبان عربی روی آورد تا از فرهنگ اعراب آگاهی یابد و به لغت قرآن و علوم آن آشنا شود. تنها تناقض باقی مانده، بین مبادی انسانی اسلام و رفتار ضد انسانی اعراب با موالی بود که آنان را به شکایت وامی داشت تا آنجا که اعراب را از نظام اخلاقی اسلام بدور می‌دانستند. چرا که اعراب کارشان به جائی رسیده بود که خود را در خون و نژاد و حسب و نسب از دیگر ملت‌های مغلوب برتر و بالاتر می‌دانستند.^۱ و همین امر باعث شده بود تا ملت‌های مغلوب مخصوصاً در عرصه مسائل اجتماعی، خواهان اصلاح اوضاع شوند. زیرا عربها بر آنان برتری نداشتند و اسلام به مساوات کلیه انسانها شعار می‌داد. از این درگیری سیاسی - اجتماعی بود که اندیشه‌ای اسلامی پدیدار شد که خواهان اجرای اصل عدالت و مساوات در میان موالی و کلیه مسلمانان عجم و اهل ذمه، طبق اصول اسلام بود.^۲

آن انقلاب اجتماعی که در دوره معاویه بن ابی سفیان آغاز شده بود، گسترش یافت و قلمرو خلافت عربی را دربرگرفت و در دوره خلافت عبدالملک بن مروان به انفجار توده‌ها انجامید. اما وی توانست آتش این انقلاب عمومی را قبل از شعله‌ور شدن، خاموش کند. ولید بن عبدالملک همین سیاست سرکوب را پیشه ساخت تا که نوبت به سلیمان بن عبدالملک رسید؛ فردی که سیاست زور را به سیاست راضی‌سازی و تفاهم و تفریب طبقات مختلف مردم تبدیل کرد.^۳

۱- ذ.ک: ابن عبدربه / العقد الفريد ۴۱۲/۳ + مقریزی / خطط ۹۷/۱ + محمد الطیب النجار / الموالی فی العصر الاموی ۲۸.

۲- ذ.ک: ترجمه عربی این کتاب: p.3. caliphs and their Non-Muslem-subjects.

۳- حسن احمد / العالم الاسلامی ۲۷.

سلیمان نسبت به سیاست ضد مردمی حجاج در عراق و خراسان عکس العمل نشان داد. سیاستی که مبتنی بر ستم و کشتار و تجاوز و استبداد فردی و زندانی کردن مردم^۱، مخصوصاً شیعیان بود، سیاستی که عراقی‌ها بارها علیه آن شوریدند. این دگرگونی‌ها و اصلاحات از اقدامات لازمی بود که حکومت جدید اموی باید انجام می‌داد. یعنی اصلاح تباهاکاریهای گذشته رژیم اموی و تبدیل سیاست ضد مردمی مشترک ولید - حجاج در حکومت بر مردم، تا بتواند ملت‌های قلمرو امپراطوری عربی و رژیم اموی را که به دلیل سیاست‌های ظالمانه و ضد مردمی حجاج، از رژیم متنفر و دوری می‌جستند، دوباره جلب و جذب کند.

بر این اساس بود که سلیمان بن عبدالملک سیره سیاسی نیکوئی در پیش گرفت: دلجوئی از ستم دیدگان، آزادی زندانیان و بازگرداندن تبعیدیان، بخشی از اقدامات اصلاحی او است.^۲ سلیمان مسلمانان ایرانی را در ارتش عربی بکار گرفت و حقوق ارتشیان را افزایش داد به گونه‌ای که حقوق هر فرد در ماه به ۲۵ درهم رسید.^۳ بدین وسیله کوشید تا بزرگ‌ترین مشکل اجتماعی عصر خویش را حل کند. زیرا سیاست عمومی رژیم اموی بر این بود که ایرانیان را از ارتش دور نگاه دارد و اگر هم در ارتش بکار گرفته می‌شدند، بدون حقوق بودند و در رده پیاپی نظام قرار می‌گرفتند.^۴ اقدام دیگر سلیمان تعدیل مسئله کوچاندن قبائل بود که در دوره حجاج با شیوه‌های ظالمانه‌ای آغاز شده بود. و اقدام دیگر، کاهش فشارهای بارز اقتصادی بود که با

۱- ذ.ک: العیون و الحداثی (مجهول المؤلف) ۱۷ + دمیری / حیاة الحیوان ۶۷/۱.

۲- ذ.ک: همان ۱۷.

۳- ذ.ک: حسن احمد / العالم الاسلامی ۲۷ + العقد الفرید ۴۰/۴ (چاپ ۱۹۴۸).

۴- ذ.ک: ولهوزن / الدولة العربیة (ترجمه ابوریده) ۲۶۹.

[درباره سیاستهای ضد ایرانی رژیم اموی ذ.ک: محمود رضا افتخارزاده/اسلام در ایران، شعوبیه: نهضت مقاومت ملی ایران (چاپ ۱۳۷۱ تهران) صص ۳۰۱-۳۱۸].

مهاجرت کشاورزان از روستاها به شهرها، خود را نشان می‌داد. سلیمان نسبت به مسئله کشاورزی و مالیات خراج توجه بسیاری مبذول داشت. ینی مالیات خراج را به گونه‌ای سازمان داد که با اوضاع کشاورزی - اقتصادی هماهنگ باشد.

مشکل بزرگ و صعب‌العلاج دیگری که سر راه اصلاحات سلیمان قرار داشت، پاکسازی ساختار رژیم از عوامل ولید و حجاج بود. سلیمان دقیقاً دریافته بود که مردم هرگونه اعتماد و اطمینان خود به رژیم اموی را به خاطر عملکرد گذشته آن از دست داده‌اند و در ابراز مخالفت به هر مبارزه‌ای علیه رژیم می‌پیوندند و زیر پرچم هر انقلابی که شعار سرنگونی رژیم را سر می‌دهد گرد می‌آیند. در این ابراز مخالفت و نفرت، عرب و عجم یکسان بودند. این مخالفتها و انقلابها در بخش شرقی قلمرو خلافت عربی مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر آشکار بود. لذا سلیمان کوشید تا با احتیاط و ملایمت این مشکل را حل کند و بتواند مردم را نسبت به حسن نیت دولت جدید آگاه کند و به آنان بفهماند که دولت تصمیم گرفته از سیاستهای گذشته رژیم اموی فاصله بگیرد. تا بدین وسیله بتواند بار دیگر مردم را پیرامون خاندان اموی گرد آورد. بر این اساس بود که سلیمان سیاست مردم‌داری و پاسخگوئی به خواسته‌هایشان را در پیش گرفت. لذا در جهت دلجوئی از علویان^۱ دستور داد تا از سب و لعن علی و آل در مدینه جلوگیری شود.^۲ گفته شده که سر امام حسین بن علی علیه السلام در انبار اسلحه امویان نگهداری می‌شد تا که سلیمان به خلافت رسید و دستور داد آن را آوردند. تنها استخوان سفید جمجمه باقی مانده بود، آن را در سبیدی نهاد و معطرش ساخت و کفن کرد و در قبرستان مسلمانان دفن نمود. وقتی سیاه جامگان خراسان بر شام دست یافتند، از محل دفن سر امام حسین پرسیدند،

۱- ذ.ک: ولهوزن / تاریخ الدولة العربیه ۲۵۵.

۲- ذ.ک: طبری ۵۴۷/۶ - ۵۴۸ + الریس / عبدالملک بن مروان ۱۸۱-۱۸۲.

نبش قبر کرده و سر را برداشتند و خدا می‌داند که با آن چه کردند.^۱
 با وجود اینکه سلیمان در زندگی اهل شراب و لعب و لهو بود، وقتی به قدرت رسید به متدینان و صالحان روزگارش روی آورد^۲ و می‌کوشید تا خودش را پرهیزگار نشان دهد. به همین دلیل بود که فقها و زهاد را پیرامونش گرد آورده بود و با آنان در امور رعایا و اداره دولت مشورت می‌کرد.^۳

سلیمان شخصاً اقدامات اصلاحی خود را در جهت پاکسازی و بازسازی ساختار دولت پی گرفت: نخستین گام وی در این راه، عزل استانداران، فرمانداران شهرها و فرماندهان ارتش از قدرت بود. گام دیگر، حذف باندهای قبائل عرب بود که عناصر فوق بر آنها تکیه داشتند. بر این اساس بود که قبائل قیس و متحدانشان را که پشتوانه‌های دولت پیشین بودند، از قدرت دور ساخت. این اقدام از روی تعصب قبیله‌ای نبود. سلیمان در عوض، قبائل یمنی، دشمنان تاریخی قبائل قیس را به خود نزدیک ساخت. این سیاست در زندگی مردم عموماً و در شعر و ادبیات آن دوره منعکس شده است و تأثیر اجتماعی آن در شعر شاعران، مخصوصاً در شعر فرزدق که سیاست سلیمان وی را شادمان ساخته بود و او را بر این سیاست تشویق و تشجیع می‌کرد^۴، انعکاس یافت. آن گونه که بیشتر روشنفکران آن روزگار، سیاست اصلاحی سلیمان را تائید و یاریش نمودند. و اگر این خلیفه،

۱- ذهبی / سيرة اعلام النبلاء ۲۱۶/۳. در عین حال سلیمان متوجه تحرکات سیاسی شیعه بود و نسبت به هر گروهی که طمع در خلافت داشت یا خود را سزاوار به خلافت و برتر از امویان می‌دانست سخت‌گیر و بی‌گذشت بود. به همین خاطر وقتی در راه و رسم سیاسی ابوهاشم فرزند محمد بن حنفیه شک کرد، وی را مسموم ساخت. ذ. ک: یقوی ۴۲/۳ + ابن حبيب / اسماء الفتالین ۱۷۹ - ۱۸۰ + ابن کازرونی / مختصر التاريخ ۹۵. در عیون و الحقائق قتل ابوهاشم را به ولید بن سلیمان نسبت داده‌اند. ذ. ک: ۱۸۱.

۲- ذ. ک: ولهون / تاریخ الدولة العربیه ۲۵۵.

۳- قلقشندی / صبح الاعشی ۲۵۷/۳.

۴- دیوان فرزدق ۶۲۲ + الاغانی ۵۰/۱۹.

نیرومند نبود^۱ نمی توانست به سازماندهی رژیم پردازد و میراثهای شوم سیاسی حجاج در عراق و خراسان را تحمل کند و به اصلاحات پردازد و به میراثهای شوم مشترک ولید - حجاج در قلمرو امپراطوری عربی پایان دهد و هواداران و دوستان و عوامل حجاج از قبیله قیس و دیگر قبائل را از کار برکنار کند و دشمنان یمنی و غیر یمنی یاران حجاج را به جایشان بکار گیرد. و نیز نمی توانست یزید بن ابی مسلم غلام حجاج و منشی وی را به زندان اندازد^۲ و همه یاران دولت پیشین را نفی و طرد کند.

از همان آغاز خلافت سلیمان^۳، حوادث سیاسی در خراسان علیه سیاست ولید بن عبدالملک، بی درنگ و سریعاً رو به تحول و دگرگونی گذاشت و در همه بخشهای دولت، سیاست محوری واحدی اتخاذ شد و در نتیجه مردم گستاخی آن را یافتند تا علیه میراثهای سیاسی دولت پیشین که با زور و بی رحمی اعمال می شد، بشورند. شهرهای شرقی خلافت عربی یعنی خراسان و شهرهای تابعه آن و کوفه در عراق، بی پروا و آشکارا به سوی انقلاب پیش تاختند، چرا که در این مناطق باند های نیرومند قبایلی وجود داشت و علیه سیاستهای قتیبه بن مسلم باهلی سر به شورش برداشته بودند و شدیداً خواهان آزادی اجتماعی اقتصادی بودند. زیرا از دوره حجاج به بعد، زیان و ضرر بسیاری، مخصوصاً ضرر اقتصادی از سوی اهالی خراسان متوجه قبائل عرب شده بود به گونه ای که تمام امکانات اقتصادی خود را از دست داده بودند و کارگاههای تولیدی آنان به دلیل مهاجرت موالی به روستاهای

۱- بیوگرافی و خصوصیات اخلاقی این خلیفه را می توان در منابع زیر یافت: مسعودی / التنبيه ۲۷۵ + العیون و الحقائق ۳۴ + ابن اثیر / الکامل ۱۰۹/۲ + یعقوبی ۱۹/۱. این منابع وی را فردی بسیار حسود که نسبت به جوانی و زیبائیش غروری فراوان داشت توصیف کرده اند و...

۲- دوزی / العرب فی اسبانيا ۱۳۲.

۳- ذ. ک: غناوی / نقائص جریر و الفرزدق ۲۲۹.

دوردست، تعطیل شده بود.

وقتی سلیمان به خلافت رسید می‌خواست تا این مشکل بزرگ را حل کند، لذا دستور داد تا قرنطینه حجاج لغو شود و موالی برگردند و زندگی اقتصادی به گونه‌ی اول برقرار گردد.^۱ این وضعیت نیز شامل بصره و شمال آفریقا می‌شد.

با آشکار شدن چهارچوب سیاست اصلاحی سلیمان برای قتیبة بن مسلم باهلی حاکم مطلق العنان خراسان و رسیدن گزارشهایی به وی مبنی بر برخورد سلیمان با عوامل ولید و حجاج، همه برادران و خاندانش را همراه ساخت و با شتاب راه فرغانه را پیش گرفت. در این فرار عبدالله بن اهتم تمیمی وی را همراهی می‌کرد. سرانجام عبدالله از وی جدا شد و نزد سلیمان گریخت و جریان را به او گفت. در عوض، قتیبة بن مسلم گروهی از خاندان عبدالله را دستگیر و برخی را کشت و عده‌ای را دست و پا برد.^۲ علاوه بر این، قتیبة از سلیمان می‌ترسید، زیرا برای بیعت با عبدالعزیز بن ولید تلاش می‌کرد و می‌خواست تا خلافت و بیعت را از سلیمان به او منتقل کند.^۳ محور این حرکت بس خطیر سیاسی، شخص حجاج بن یوسف استاندار خراسان و عراق بود. چراکه وی از همه مسائل سیاسی پشت پرده رژیم اموی خبر داشت و کاملاً از فعالیتهای احزاب و گروههای سیاسی ضد رژیم اموی آگاه بود. از طرفی، حجاج شناخت کامل و دقیقی از قبائل عرب و گرایشهای سیاسی آنان داشت و نیز مراقب گرایشهای فرماندهان ارشد خاندان اموی بود.^۴ بر این اساس بود که ولید بن عبدالملک را قانع ساخت تا با وصیت پدرش عبدالملک مخالفت کند و منصب خلافت را پس از خود به فرزندش عبدالعزیز واگذارد. چراکه

۱- ذ. ک: محمد جابر / حركات الشيعة المتطرفين ۲۸.

۲- ذ. ک: یعقوبی / تاریخ ۴۰/۳.

۳- ذ. ک: بلاذری / فتوح ۵۲۰.

۴- ذ. ک: طبری ۴۸۱/۶ - ۴۸۲: موضع حجاج در قبال عمر بن عبدالعزیز.

سیاستهای سلیمان را در مقایسه با سیاستی که پایه‌هایش را عبدالملک کار گذاشته بود و ولید آنها را اجرا و کامل ساخته بود، شایسته و کارساز نمی‌دید و او را شایسته خلافت نمی‌دانست. این بود که حجاج مقدمات کار را تدارک دید: فرماندهان بلندپایه ارتش را از مرکز خلافت دور ساخت و طرفداران خود را بکار گماشت. از جمله فرماندهانی را که به این منظور منصوب کرد، قتیبه بن مسلم باهلی بود که بر خراسان پر آشوب‌ترین سرزمین قلمرو خلافت عربی گماشت. این اقدام پس از برکناری یزید بن مهلب بود که از ترس حجاج و توطئه‌های وی فرار کرد و به سلیمان پناه آورد.^۱

پس از رسوایی کار قتیبه و آشکار شدن فرار او و پناه آوردنش به فرغانه، وی راه مماشات در پیش گرفت: نامه‌ای به خلیفه نگاشت^۲ و در آن به وی تسلیت گفت و قدر و منزلت و اطاعت خود از عبدالملک و ولید و رنج و محنتی را که در این راه کشیده بود، به سلیمان یادآور شد و از وی خواست تا به او امان دهد و در منصبش باقی گذارد و سوگند یاد کرد اگر یزید بن مهلب را بر خراسان گمارد با او به مخالفت خواهد پرداخت.^۳

سلیمان چاره‌ای نداشت تا قتیبه را طی نامه‌ای به ولایت و امارت خراسان بگمارد و فرمان دهد همه کسانی را که در زندان دارد آزاد سازد و حق و حقوق مردم را بپردازد و به هر کس بخواهد برگردد، اجازه دهد (بسیاری در انتظار چنین اجازه‌ای بودند). و دستور داد که فرستاده قتیبه محتوای نامه‌اش را برای مردم بخواند تا بدین وسیله سیاست جدید رژیم اعلام گردد. قتیبه این تدابیر را توطئه‌ای علیه خویش تلقی کرد^۴، اما اندکی بعد وقتی از تمایل خلیفه (مبنی بر اعزام گروهی از سربازان

۱- ذ.ک: ۴۵۲/۶.

۲- طبری ۵۰۷/۶ + العیون و الحقائق ۱۷.

۳- ذ.ک: ابن اثیر / الکامل ۱۲/۵ + العیون و الحقائق ۱۷.

۴- ذ.ک: بلاذری / فتوح ۵۲۰.

تحت فرمان قتیبه به نزد خویش) آگاه شد، کوشید تا کدورت بین خود و خلیفه را برطرف کند.^۱ این تصمیم زمانی اتخاذ شد که نیرومندی مخالفانش را در خراسان دریافت^۲ و به طرفداری حیان نبطی^۳ رهبر موالی رزمنده از مخالفان خود، پی برد.^۴ قتیبه بر موالی تکیه داشت و به هنگام لزوم، اعراب را از آنان می ترساند.^۵ بدین سان بود که قتیبه به طور جدی به اجرای سیاست اصلاحی دولت عربی پرداخت. مخصوصاً پس از اینکه از سوی سلیمان فرمان یافت تا در امور خراسان دخالت کند^۶ چه بسا (پس از تثبیت اوضاع سیاسی خراسان و روشن شدن آراء سیاسی مخالفان در اعتراض به خلیفه مبنی بر حکومت قتیبه در خراسان) نامه ای به خلیفه نوشت و رضایت او را جلب کرد به این امید که شاید بتواند سیاست خلیفه را عوض کند. قتیبه در این نامه از خدماتی که به عبدالملک و ولید کرده بود یاد نمود و خواسته بود که وی را از باند حجاج حساب نکند یا لااقل کوشیده بود تا خلیفه را قانع سازد که وی را در مقامش ابقا کند تا به خدماتش مانند گذشته ادامه دهد.

اما افسانه ارسال نامه های سه گانه قتیبه به خلیفه که در نامه سوم خلیفه را از خلافت خلع کرده، احتمالاً از ساخته های نویسندگان یا افسانه سازان است. دلیل بر

۱- ذ. ک: آرمینوس / تاریخ بخاری ۷۰ + ماجد / التاريخ السياسي ۲/۲۳۹ + ابن خلکان ۱/۶۱۰ + طبری

۵۰۹/۶ + ابن اثیر / الکامل ۵/۱۳: خطبه های قتیبه و مواضع مردم خراسان در قبال وی.

۲- ذ. ک: طبری / تاریخ ۶/۵۰۹ + ابن اثیر / الکامل ۵/۱۳.

۳- حیان نبطی غلام طلحة بن هبیره شیبانی بود. وی مردی بزرگوار و صاحب قدر و منزلت بسیار بود. به خراسان رفت و بین قتیبه و طرخون شاه پادشاه سند صلح برقرار کرد جریان از این قرار بود که کفار آن دیار قتیبه را در دروازه بخاری محاصره کرده بودند ذ. ک: نوشخی / تاریخ بخاری ۸۵ + بلاذری / فتوح ۴۱۴: حیان نبطی مکتبی به ابومعمر از بزرگان موالی بود.

۴- بلاذری / فتوح ۵۲۱.

۵- بلاذری / فتوح ۵۲۰.

۶- همان ۵۲۰.

این ادعا، کوشش ابن اهتم مبنی بر ساختن و جعل نامه هائی از زبان مردان قبیله قیس به قتیبه است که می‌کوشند تا قتیبه را بر خلع سلیمان تشجیع کنند.^۱ بنابراین اگر نامه قتیبه مبنی بر خلع سلیمان نزد خلیفه بوده، بدون شک توسط قیسی‌ها جعل شده است. دلیل دیگر این که: وقتی از سلیمان اجازه دفن سر بریده قتیبه و خانواده او را خواستند، سلیمان گفت: آری! اما این همه را نخواسته بودم.^۲ و دلیل سوم این که: سلیمان به یزید بن مہلب دستور داد پیرامون نقشه قتیبه مبنی بر خلع وی، از قبیله قیس تحقیق کند و بی‌نه بخواهد^۳ بنابراین اگر نامه‌ای از قتیبه مبنی بر خلع سلیمان نزد خلیفه وجود می‌داشت دیگر احتیاجی به تحقیق و بی‌نه نبود، زیرا توطئه کاملاً روشن بود.

در اینجا دلیل دیگری در کار هست و آن نامه سلیمان به قتیبه است^۴ که در آن قتیبه را با شرایطی در مقامش ابقا می‌کند. از بررسی دقیق و جامع این نامه می‌توان دریافت که خلیفه، وی را به عنوان فرمانده پیشگام طرح اصلاحی جدید خود قرار داده است، تا بدین وسیله استعداد و توان او را در اجرای سیاست جدید بیازماید. این آزمایش علنی بود و به آگاهی عموم مردم خراسان رسید و اعلام شد که سیاست جدید خلیفه که قتیبه مجری آن خواهد بود، دقیقاً علیه سیاست گذشته وی در خراسان است. این اعلان توسط نویسندگان به مردم آگهی شد. اما قتیبه محتوای نامه خلیفه را رد کرد چرا که اجرای آن اصلاحات را علیه خودش و سیاست و امارت خویش می‌دید. امارتی که می‌خواست به وسیله آن خلیفه را نسبت به سیاست عام رژیم اموی، رام و مطیع سازد. بدین خاطر بود که قتیبه صلاحیت خود

۱- طبری / تاریخ ۵۲۸/۶.

۲- همان ۵۱۹/۶.

۳- همان ۵۲۷/۶.

۴- بلاذری / فتوح ۵۲۰.

را در حکومت بر خراسان و ماوراء النهر از دست داد و بدین سان بود که نقشه او مبنی بر راضی ساختن خلیفه شکست خورد. نقشه خلیفه نیز در کشاندن قتیبه به سوی خویش، به شکست انجامید.

پس از این، و بعد از آن که قتیبه در پایان دادن به بحران سیاسی بین خود و حکومت مرکزی مأیوس شد، به مردم خراسان و ماوراء النهر و مخالفان حکومت اموی پناه آورد و کوشید تا آنان را راضی کند و به سوی خویش بکشد تا با سیاست‌های جدید رژیم اموی از طریق اعتراض سیاسی، قیام و شورش نظامی به مخالفت پردازد. یعنی مردم را به حرکتی سیاسی علیه سیاست حکومت مرکزی خراسان و ماوراء النهر که بر قیام مسلحانه استوار بود بکشاند. ولی نیروهای مخالف علیه میراث‌های گذشته گرد آمدند و مرکزیت یافتند و به تحزب قبایلی علیه قیسی‌ها گرائیدند و شکایت موالی و اهل ذمه بالا گرفت. همه این تحولات به دگرگونی‌های سیاسی که در پی مرگ ولید بن عبدالملک پدید آمده بود، سرعت بخشید. مردم آن سامان انتظار حادثه‌ای را داشتند که اوضاع سیاسی - اقتصادی خراسان را دگرگون کند. لذا می‌بینیم مردم پیشنهادها و نقشه‌های قتیبه و سیاست حکومت خودکامه فردی او را که بر زور و سرکوب استوار بود رد کردند.^۱ آنچه به وحدت و همبستگی اهالی خراسان علیه قتیبه انجامید، بحران حاد اقتصادی بود که مردم این سرزمین را به دلیل مالیات‌های سنگین و گردآوری اموال در جهت تأمین هزینه جنگ‌های پی در پی دوران قتیبه و اسلافش، به رنج و زحمت بسیار انداخته بود. بلای فقر همه مردم را فرا گرفته بود و آثار آن در طبقه اشراف و اعیان و تجار و فرماندهان و امیران ارتش و... خود را نشان می‌داد.^۲ مردم شیوه قتیبه را در نشر اسلام نمی‌پسندیدند و آن را

۱- طبری ۵۰۹/۶، ۵۲۰.

۲- همان ۵۱۵/۶.

بهبانه ای برای سلطه‌گری و تصرف اموال و دارائی خود می‌دانستند.^۱ گستردگی دامنه مخالفت با رژیم، کار را بر امویان شدیداً سخت کرده بود که بتوانند موجودیت دولت عربی را تعدیل کنند. تعدیلی را که پافشاری اپوزیسیون داخلی در عرصه مسائل اجتماعی می‌طلبید. و ضرورت این اقدام به مراتب بیشتر از آن چیزی بود که بازسازی نیروهای رمیده نظامی اقتضا می‌کرد^۲ زیرا مبنای پیدایش نیروهای مخالف جدید که خلفاء اموی به آن اهمیتی نمی‌دادند و در دوره سلیمان خود را نشان داد، تناقض آشکاری بود که بین جزر و مد تمدن و تحولات اجتماعی جامعه اسلامی وجود داشت. و هنگامی که سلیمان کوشید تا به فشار نیروهای مخالف برای حل تناقض موجود بین جریان اسلامی و سیاست گذشته آن، پاسخ دهد، از سوی فرماندهان ارشد نظامی که می‌کوشیدند تا شورشی علیه سیاست جدید او برانگیزند ضربه خورد، آن گونه که برای قتیبه بن مسلم باهلی در خراسان اتفاق افتاد. و البته این رشد و بلوغ اپوزیسیون علیه اوضاع سیاسی حاکم بر خراسان بود که ضدیت با قتیبه را روشن ساخت و رهبری انقلاب یا شورش در دست وکیع بن ابی‌سود رهبر قبیله تمیم در خراسان قرار گرفت.^۳

از سیر حوادث پیداست؛ آنچه رهبری شورش علیه قتیبه را به «وکیع بن ابی‌سود» سپرد عوامل شخصی یا مسائل حقوقی قبیله تمیم بود که وکیع از این قبیله است، و نه نظر اپوزیسیون فراگیر علیه رژیم اموی یا علیه حکومت فردی قتیبه، چرا که قتیبه خون بدهکار بود، زیرا بنی‌اهتم را کشته بود^۴ و به هنگام نبرد «وکیع» را از ریاست قبیله تمیم در خراسان برکنار کرده بود^۵ و نقش وکیع را در جنگهای خراسان

۱- همان ۵۱۸/۶.

۲- نرشخی / تاریخ بخارا ۵۰، ۷۲، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۲.

۳- ذ.ک: گیب / دراسات ۴۷.

۴- ذ.ک: طبری / تاریخ ۵۱۲/۶.

۵- ذ.ک: بلاذری / فتوح ۵۲۳ + طبری ۵۱۱/۶ + غناوی / نقائص ۲۲۹.

انکار کرده بود.^۱ حکومت مرکزی شام، مواضع انقلابیون علیه قتیبه و حکومت وی در خراسان را تأیید می‌کرد و آن گونه که قبلاً گفتیم این به خاطر عدم حصول توافق بین قتیبه و سلیمان خلیفه جدید اموی بود.

قتیبه موقعیت بحرانی و خطیر خود را دریافت و فهمید که توازن قوا به نفع او نیست. لذا کوشید تا دوستی مردم را جلب کند و کردار و فتوحات و سیاستش را برای سپاهیان شرح دهد. وی در یک سخنرانی گرفتاریها و رفتار نیکویش را به آنان (در مقایسه با استانداران پیشین) یادآور شد^۲، اما هیچ یک از سپاهیان یا رؤسای قبائل عرب یا موالی، به او پاسخ مثبت ندادند. و اینها نیروهای محلی بودند که قتیبه بر آنها تکیه داشت و در برخی درگیری‌ها در برابر نیروهای مخالف، توازن نیروی عرب بحساب می‌آمدند.^۳

حیّان نبطی فرمانده نیروهای عربی پس از توافق با وکیع مبنی بر واگذاری خراج بخش شرقی شهر بلخ به او، به وکیع پیوست.^۴ بدین سان بود که قتیبه نیروی بزرگی را که بر آن تکیه داشت، از دست داد. پس از این حادثه بود که کوشید تا غرایز ناسیونالیستی سپاهیان شام و عراق را تحریک کند. روزی در یک سخنرانی خطاب به مردم خراسان در سرزنش وکیع و بدگوئی از شامی‌ها و تعریف و تمجید از عراقی‌ها گفت: و اما من ای مردم خراسان، پدر و مادرم عراقی‌اند، خودم زاده عراق هستم و خلق و خوی و عقل و دینی عراقی دارم.^۵ هیچ‌کس به حرفهای او توجهی نکرد. هنگامی که عبدالرحمن بن مسلم باهلی به بازاریان روی آورد او را سنگباران

۱- ذ.ک: بلاذری / فتوح ۵۲۳ + طبری ۵۱۲/۶.

۲- ذ.ک: ولهوزن / الدولة العربیه ۳۵۱.

۳- ذ.ک: همین پژوهش صفحات گذشته.

۴- طبری ۵۰۹/۶ + تاریخ الدولة الاسلامیه ۱۲۰.

۵- بلاذری / فتوح ۵۲۰.

کردند و کشتند و حتی اصطبل شتر و اسب قتیبه را سوختند.^۱ در اینجا بود که قتیبه، این فرمانده همیشه پیروز در عرصه‌های نبرد، صبر و حلم و حکمتش را از دست داد و کوتاه‌اندیشی سیاسی خویش را نشان داد و به شتم و لعن همه قبائل عرب پرداخت. و این، از جمله مواردی بود که خشم و غضب عامه قبائل را علیه وی برانگیخت. تا آنجا که حتی اسب شجاعش او را رها کرد.^۲ سرانجام با خانواده و برادرانش در خیمه‌ای نشست تا که وکیع در رأس گروهی مرکب از اعراب بصری (شهرزادگاه قتیبه) و قبیله عالیه و عبدالقیس و اعراب کوفی از قبیله ازد، او را مورد یورش قرار دادند. تعداد انقلابیون حدود پنجاه و چهار هزار رزمنده مسلح بود. علاوه بر موالی که حیان نبطی آنان را به فرغانه اعزام داشت تا در پیروزی انقلاب و کشتن قتیبه شرکت داشته باشند.^۳ قتیبه بن مسلم باهلی با تعدادی از خانواده و برادرانش کشته شد، سرش را بردند و برای سلیمان به شام فرستادند^۴ و جسدش را در فرغانه در ناحیه رباط سرهنگ واقع در روستای کاخ^۵ دفن کردند. و این برخلاف آن چیزی است که در کتب تاریخی عرب آمده که: وقتی سلیمان به خلافت رسید بر قتیبه غضب کرد، زیرا قتیبه وی را در هنگام خلافت برادرش ولید از خلافت خلع کرده بود! لذا سلیمان بر او خشم گرفت و در پی نبردهائی او را کشت.^۶ ماجرای خلع را ولید در اواخر خلافتش رد کرد، در حالی که دلگیری و درگیری بین سلیمان و حجاج و عوامل او به مدتها پیش از این جریان می‌رسید.^۷ خلاصه پس از قتل قتیبه بود که زمام امور حکومت خراسان را به وکیع بن ابی‌سود تمیمی سپرد.

۱- طبری ۵۱۰/۶.

۲- همان ۵۱۵/۶.

۳- همان ۵۰۹/۶.

۴- همان ۵۱۵/۶.

۵- بلاذری ۵۲۰ + طبری ۵۱۲/۶ + ابن اثیر.

۶- نرشخی ۸۵ + طبری ۵۲۶/۶.

۷- ابن اثیر ۱۵/۵ + الکامل ۱۵/۵ + نرشخی ۸۵ + ابن تغری / النجوم الزاهره ۲۳۳/۱ + لهوزن ۲۴۹.

اوضاع سیاسی خراسان پس از قتل قتیبه پان عربیسم اموی و مردم خراسان همدستی اشرافیت ایرانی با عربها علیه توده‌های ایرانی

پس از اینکه قبائل عرب مقیم خراسان، ریاست وکیع بن ابی‌سود را موقتاً پذیرفتند^۱ وکیع همراه هیئتی اطاعت خویش را از سلیمان اعلام و سربریده قتیبه را به حضورش تقدیم داشت.^۲ سپس تمام تلاش خود را بکار برد تا خراسان را زیر فرمان خویش گیرد.

برای این منظور، روشی را در پیش گرفت که مبتنی برستم وبدویت عربی بود.^۳ او پس از قتل قتیبه در یک سخنرانی سیاست خود را چنین اعلام داشت: «به خدا سوگند هر آینه بکشم و بکشم، هر آینه به دار آویزم و به دار آویزم که خون جاری شود، این قتیبه، حرام زاده مرزبان شما، نرخ کالاهاتان را بالا برده، به خدا سوگند که

۱- طبری ۵۲۶/۶.

۲- ولهوزن / الدولة العربیه ۴۲۲.

۳- بلاذری / فتوح ۵۲۲: وکیع طشتی می‌طلبید و در آن می‌شاشید و مردم هم نگاهش می‌کردند.

فردا در بازار باید کیل و وزن از یک قفیز^۱ به چهار قفیز افزایش یابد یا که خطاکار را به دار خواهم آویخت».^۲ بدین سان بود که حدود شرع و عرف تعطیل شد. وکیع حکومت خودکامه فردی را در خراسان اعلام داشت، حکومتی که در همیشه تاریخ به شتابزدگی، بی رحمی و بی فکری و سطحی نگری معروف است.

در همان آغاز کار، فردی را که شراب نوشیده بود، اعدام کرد. به وکیع گفته شد: «این فرد که حکمش قتل نبود، باید حد می خورد» گفت: «من با شمشیر کیفر می دهم و نه با تازیانه».^۳ در آشوبی که پس از قتل قتیبه خراسان را فرا گرفته بود، وکیع دستور داد ندا دهند: کشته ها را لخت نکنند. فردی کشته ای را لخت کرد. خبر به وکیع رسید، گردنش را زد.^۴ نهار بن توسعه، وکیع و حکومت خودکامه استبدادی او را چنین توصیف می کند که نه به عرف پای بند بود و نه به شرع.^۵

عواملی که به سقوط فرمانده بزرگی مانند قتیبه بن مسلم باهلی کمک کرد، باید ژرف تر و فراتر از اختلافات قبایلی اعراب خراسان و ماوراءالنهر باشد، اختلافاتی که فقط در محدوده همین قبائل محصور بود و شامل حال ساکنان اصلی یعنی موالی و اهل ذمه نمی شد، و نیز باید عمیق تر از خشم خلیفه و عدم رضایت وی از قتیبه باشد. اطلاعات ما از مدت ثه یاده ماهی^۶ که وکیع بن ابی سود رسماً از سوی خلیفه، استاندار خراسان بود آنقدر ناچیز است که قابل بحث و بررسی تاریخی نیست و

۱- قفیز در مساحت ۱۰ جریب مساوی ۳۶۰ ذرع مربع و در کیل و وزن مساوی ۲۵ رطل عراقی. ذ.ک: ابن سلام / الاموال ۱۰۱.

۲- طبری ۵۱۸/۶.

۳- طبری ۵۱۹/۶.

۴- طبری ۵۱۹/۶.

۵- طبری ۵۲۸/۶.

۶- طبری ۵۱۵/۶ + Goitein. S.D.; The Rise of the near eastern, Bourgeoisies in Early Islamic

برای ترسیم اوضاع سیاسی آن مقطع یا دیگر مسائل مربوط به خراسان و ماوراءالنهر، نمی‌توان به آنها تکیه نمود. تنها می‌توان اشارات اندکی آنهم به طور کلی به آن دوره داشت و از این موارد یاد کرد: مثلاً از سکوت مردم خراسان دربارهٔ سرنوشت قتیبه و عدم یاری او و کوتاهی در دفاع از وی و حکومت و خانواده و خاندان و برادران و پسرانش، و سپس از گرایش موالی و فرمانده‌شان حیان نبطی به وکیع بن ابی سؤد تمیمی، این عرب متعصب که هیچ نفعی برای موالی و اهل ذمه نداشت. و اینکه قتیبه را که به هر حال با آنان کنار می‌آمد رها کردند، دلیل قوی و برهان روشنی است بر فساد حکومت قتیبه، و سپس از بازاریان، صنعتگران و کسبه که عموماً از وی روی گرداندند و فرستاده قتیبه را کشتند، و از یورش مردم به اموال و دارائی قتیبه و خانواده‌اش و غارت آن، و سپس از کلمات اولیه نخستین سخنرانی وکیع بررسی مردم خراسان پس از رسیدن به قدرت: «... این حرام‌زاده، مرزبان شما، نرخ کالاهاتان را بالا برده، به خدا سوگند فردا در بازار باید یک قفیز به چهار قفیز برسد و گرنه خطاکار را به دار می‌آویزم...»^۱ که دلالت بر بدی اوضاع اقتصادی خراسان می‌کند یعنی بالا بردن قیمت‌ها و سقوط درآمدهای افراد، و سپس از فروکش کردن روابط اجتماعی بین اعراب حاکم و موالی در ماوراءالنهر، مخصوصاً در شهر بزرگ بخارا، می‌توان یاد کرد که به عنوان واکنش علیه سیاست قتیبه که بر زور استوار بود، می‌باشد. به همین دلیل شهر بیکند (شهر بازرگانان) شدیداً مقاومت کرد^۲ و نیز واکنشی بود علیه بهره‌کشی و استثمار توده‌ها، چرا که بخارا شهری صنعتی - تولیدی بود و در آن صنایع سب‌دافی، پرده‌بافی، پارچه‌های گران قیمت معروف به یزدی^۳، بالش، سجاده نماز و پارچه‌های قیمتی ویژه خلیفه بافته می‌شد.

۱- طبری ۵۱۸/۶.

۲- نرشخی ۳۴.

۳- پارچه عالی.

و خراج بخارا تنها خرج یک خاندان می‌شد^۱ و بر مردم بخارا بود که نیمی از خانه‌ها و باغ‌هاشان را به عرب‌ها ببخشند^۲ و علوفه چهارپایان و هیزم و دیگر مخارج عرب‌ها را بپردازند.^۳ اندکی بعد عرب‌ها بر اراضی و باغات و مستغلات و املاک مردم بخارا چنگ انداخته و با زور از صاحبان اصلی آنها گرفتند.^۴

مسئولیت مالیاتها و گردآوری آنها بر عهده فتودالها و اشراف ایرانی بود^۵ و مستضعفان عرب و عجم زیر فشار ستم و جفاکاری مضاعفی بودند.

همه این عوامل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بسیار مؤثر در خراسان و قلمرو گسترده آن راه را برای قیام و انقلاب علیه قتیبه هموار ساخت، اگرچه قتیبه رنگ عصبیت قبیله‌ای بخود گرفته بود، و مردی بود که استعداد فهم آنچه در جامعه جدید خراسان که از دوزخاد عرب و ایرانی شکل گرفته بود، می‌گذشت نداشت و بر این باور بود از آنجا که ایرانیان در آغاز به دلائل خاص به اسلام گردن نهاده بودند^۶، حتماً اینک اسلام در قلوب آنان ریشه دوانیده و علیه وی که خود را نماینده اسلام معرفی می‌کرد نخواهند شورید! و بدین سان بود که امکان قیام جامعه‌ای یکپارچه از عرب و عجم و دیگر اقوام علیه وی و رژیم اموی فراهم گردید. زیرا مردم خراسان نظر اسلام درباره دولت و جامعه را دریافته بودند، دیدگاهی که حکام اموی به آن اهمیت نداده و توجهی نداشتند، که اگر این دیدگاه حتی در بُعد سیاسی در جامعه و دولت پیاده می‌شد، اوضاع در خراسان به گونه دیگری بود. بر مبنای همین دیدگاه

۱- نرشخی ۳۴.

۲- نرشخی ۵۰، ۷۲، ۷۳.

۳- نرشخی ۸۰ + بلاذری / فتوح ۵۱۷، ۵۱۹.

۴- نرشخی ۸۱-۸۲.

۵- دانیل دنیث / الجزیه فی الاسلام ۱۸۵.

۶- ولهورن / الدولة العربیه ۴۷۱.

بود که عرب و عجم طبقه واحدی را پدید آوردند و ساکنان خراسان مخصوصاً ساکنان مرو را تشکیل می دادند. تأثیرپذیری این دو نژاد از نظریه سیاسی اسلام یکسان بود. آن گونه که اشراف عرب و عجم نیز طبقه واحد خاص خود را پدید آوردند که دارای منافع یکسانی بودند. منافع ملی مردم خراسان (عربها و ایرانیان ساکن شهرها و روستاها) و منافع اقتصادی، اجتماعی آنان در تناقض و تضاد بود. و بر همین اساس بود که روابط خانوادگی از طریق پیوندهای خونی شکل گرفت و بدین سان بود که جامعه جدیدی با راه و رسم سیاسی خاص که بزودی شرح آن خواهد آمد، شکل گرفت.

با وجودی که سلیمان از آنچه در خراسان می گذشت خبر داشت، در عین حال در آغاز پس از قتل قتیبه شخصاً حکومت وکیع در خراسان را به رسمیت شناخت^۱ و او را بر خراسان گماشت. وکیع نیز شک نداشت که سلیمان چنین خواهد کرد.^۲ و بدین سان بود که بدون انتصاب رسمی به مدت ۹ یا ۱۰ ماه بر خراسان حکومت کرد.^۳ گفته شده که سلیمان درباره او مشورت کرد. به وی گفته شد: وکیع آشوب را می خواباند و مخالفان را سرکوب می کند. او مردی جفاکار و دارای خلق و خوی بدوی است^۴، نادانترین مردم و نابکارترین آنان است.^۵ پس از آن بود که اگر درست باشد، خلیفه درباره عصیان قتیبه شک کرد و دستور تحقیق در این باره را داد و وکیع را سرزنش نمود. بر همین مبنا بود که سلیمان امارت خراسان را به یزید بن مهلب رهبر گروه مخالف با سیاست حجاج داد. یزید ابتدا فرزندش مخلد را به خراسان

۱- بلاذری / فتوح ۵۲۲.

۲- یعقوبی ۳۰۰.

۳- طبری ۵۲۸/۶.

۴- بلاذری / فتوح ۵۲۲.

۵- سجستانی / المعمرن ۱۴۰.

فرستاد. وقتی به مرو نزدیک شد، پیکی نزد وکیع فرستاد و پیام داد که تسلیم شود و او نپذیرفت.^۱ فرستادهٔ مخلد را به زور از مرو بیرون کردند. وقتی مخلد به مرو رسید وکیع را شکنجه کرد و یارانش را دستگیر و آزار داد^۲ و از وی اموالی را که در طی مدت حکومتش گرد آورده بود مطالبه کرد. وکیع در پاسخ گفت: مگر من خزانه دار بودم که مال نگهدارم؟^۳

منابع تاریخی اولیه از عواملی که به موجب آن، مخلد بن یزید بن مهلب چنین رفتاری با وکیع بن ابی سود داشته یاد نکرده اند، وکیع مردی بود که دار و دسته حجاج را از خطرناک ترین شورش علیه آنان، نجات داد و باندی را که یزید بن مهلب و سلیمان بن عبدالملک در رأس آنان بودند، به پیروزی رساند. و نیز منابع اولیه یادآور نشده اند که وکیع بن ابی سود خودش در رأس باند سوّمی در خراسان قرار داشت که باند اول و دوّم رژیم اموی را نمایندگی می کرد. همین منابع از ذکر دستور سلیمان مبنی بر تحقیق پیرامون قتل قتیبه، کوتاهی کرده اند. و شاید رفتار مخلد با وکیع، شیوه معمول آن روزگار بوده مبنی بر این که حاکم جدید برای گرفتن اموال حاکم قبلی و دار و دسته و خانواده اش باید او را به شکنجه و زندان و قتل تهدید می کرد. و چه بسا انگیزه هایی که وکیع را به رهبری شورش خراسان کشانده در کار نبوده است، بلکه آنچه وی را بر آن داشت همان موقعیت اجتماعی - قبیله ای او بوده که به عنوان سر دسته باند نوظهوری که با باندهای قبایلی قدیمی فرق داشت، قرار گرفت و یا به عنوان سر دسته باند نوپائی که موقتاً وکیع را به رهبری برگزیده بود تا فرماندهی نظامی شورش علیه قتیبه و گروهش را بر عهده داشته باشد. با توجه به حوادث تاریخی که حرکت وکیع بخود دیده بود و رویدادهائی که در طی شورش

۱- طبری ۵۲۷/۶

۲- طبری ۵۲۷/۶

۳- بلاذری / فتوح ۵۳۳

علیه قتیبه رخ داد، می‌توان گفت که مردم آن روزگار به دو دسته تقسیم می‌شدند، بیشتر مردم علیه سیاست توسعه‌طلبی قتیبه جبهه گرفته بودند و پس از سقوط قتیبه و باند او بود که شورشیان به فکر افتادند تا از دست وکیع نیز خلاص شوند زیرا رسالت وکیع دیگر تمام شده بود و خراسان به مرد دیگری نیاز داشت.

خراسان در دوره یزید بن مهلب^۱

اوضاع آشفته سیاسی در خراسان و تیرگی مناسبات اجتماعی و عدم نظم و آرامش منطقه‌ای که پس از مرگ حجاج در عراق به وجود آمده بود، به مبارزهٔ اپوزیسیونی که خواهان پیاده شدن مبادی اقتصادی، اخلاقی اسلام در خراسان و اجرای عدالت در ماوراءالنهر و مساوی بودن مردم در برابر قانون و گسترش عمران و آبادانی و رعایت انصاف دربارهٔ اهل ذمه و اصلاح رفتار حکام و بازگشت به نظام شورائی در حکومت^۲ و رعایت اعتدال در وضع مالیات‌هایی که اسلام بر مردم واجب کرده است، کمک کرد. مرکزیت اپوزیسیون رژیم اموی در خراسان قرار داشت. چرا که در ساختار و استقرار قبائل عرب مهاجر به خراسان دگرگونی حاصل شده بود. به این صورت که اعراب مقیم خراسان به دو دسته بزرگ تقسیم شده بودند؛ دسته‌ای مزدور جنگ و سیاست بودند و از طریق عطایا و غنائم جنگی زندگی می‌کردند

۱- دربارهٔ یزید بن مهلب ر.ک: یوهان فک / العربیّه، دراسات فی اللّغة ۲۴ + یعقوبی / فتوح ۳۰۰ + یاقوت

۲/ ۳۸۷، ۳/ ۹۳۳ + اصفهانی / اغانی ۲۸۳/۱۴ + Muslim Studies I/131

۲- ذ.ک: الریس / النظریات السیاسیة الاسلامیة ۲۸۰ - ۲۹۸.

و نامشان در دیوان رسمی ارتش ثبت شده بود. و دسته‌ای دیگر به زراعت و تجارت و کارهای دیگر پرداخته بودند و به مرور زمان این دو دسته از یکدیگر فاصله گرفتند و در نتیجه با یکدیگر تفاهم و منافع مشترکی نداشتند و روابط بین‌شان هم به تیرگی گرائیده بود و مانند روابط حاکم و محکوم را داشتند، دقیقاً رابطه میان وضع‌کننده مالیات و پرداخت کننده آن. بر همین اساس بود که هر دسته‌ای دارای فلسفه سیاسی خاص و اصول اخلاقی متباینی گردید. شکایت از وضع موجود نیز شدید بود تا آنجا که منجر به پیدایش باندها و دسته‌های جدیدی با زیربنای اجتماعی و اهداف اقتصادی خاص خود گردید. بر خلاف گروههای قدیمی، اساس پیدایش گروههای جدید، عصبیت قبایلی نبود بلکه تنها شرایط اجتماعی و اهداف اقتصادی، اساس پیدایش گروههای جدید بشمار می‌رفت. و به همین دلیل هم بسیار جدی و نیرومند بودند. افرادی از قبائل مختلف به این گروههای جدید می‌پیوستند، حتی باندها یا افرادی از موالی به این گروهها ملحق می‌شدند که با اعراب سرنوشت مشترک اجتماعی - سیاسی داشتند. از بابت نیروی همین گروهها در خراسان بود که «یزید بن مهلب»، پریشان خاطر گردید. این اضطراب وقتی حاصل شد که «سلیمان»، عراق و خراسان را زیر فرمان او درآورد و امور جنگ و نماز و خراج آن دیار را بر عهده وی گذاشت^۱ تا سیاست خویش را تعیین و موضع خود را در قبال دسته‌ها و گروههای متحد و نیرومند جدید، تغییر دهد و سیاست اصلاحی سلیمان را اجرا کند. بر این اساس بود که «یزید بن مهلب» سیاست نرمش و انصاف در حق مستضعفان را بیشتر کرد و به ستم‌دیدگان نزدیک شد و تأکید کرد که دیگر زندانهای «حجاج» که خداوند مردم را از شر آنها خلاص کرده، تجدید نخواهد کرد^۲ و کوشید تا با وجهه مردمی و حمایت آنان مشکلی را که «حجاج» در

۱- ذ.ک: خلیفه بن خیاط / تاریخ ۳۱۷.

۲- جهشیاری / الوزراء الکتاب ۴۹.

حل آن شکست خورد و باعث شکایات مردم از او شد و بارها به شورش و انقلاب علیه او انجامید، علاج کند و آن حل مسئله تحصیلداری اموال و مالیاتها بود. لذا کوشید تا با حل آن، از انتقاد مردم در امان باشد به این صورت که برای انجام این مهم، مسئول خاصی را تعیین نمود و انجام آن را مستقیماً به خلیفه مربوط ساخت تا از حسابرسی آن نیز رهائی یابد، مشکلی که بسیاری از استانداران با آن درگیر بودند و حال آن که هیچ ارزش اقتصادی و اهمیت سیاسی - نظامی یا اداری نداشت. و ظاهراً با اجرای این تصمیم وظیفه جدیدی در اداره عمومی ولایت عراق پدیدار شد. نخستین کسی که به اجرای این وظیفه بس خطیر پرداخت «صالح بن عبدالرحمن» بود^۱، پشتیبانی نظامی از این مسئولیت بس خطیر بر عهده گروهی از نیروهای شام (و نه عراق) که تعدادشان به چهارصد سرباز می‌رسید گذاشته شد. انتخاب نظامیان شامی سمبل اقتدار دولت مرکزی و حاکمیت خلافت عربی بشمار می‌رفت. و بدین سان بود که وظیفه صالح بن عبدالرحمن از وظایف یزید بن مهلب جدا و مستقل گردید.^۲ زیرا آن گونه که گفتیم، وی مستقیماً با شخص خلیفه در ارتباط بود.^۳

جدا شدن امور مالی (گردآوری مالیاتها و وضع آنها و صرف آنها در امور دولت و...) از وظایف استاندار، دارای اهمیت سیاسی - اقتصادی، اداری خاص خود بود. چرا که قدرت استاندار تقسیم و کاهش می‌یافت. البته استاندار می‌دانست که تقسیم قدرت وی برای ایجاد تحول در ساختار حکومت و سازماندهی و نیرومند ساختن دولت و اجرای آسان فرامین آن، از ضروریات است. اما این پست حساس و مهم که

۱- ابن خلکان / وفیات ۳۳۹/۵.

۲- خلیفه / تاریخ ۳۱۷ + طبری ۵۲۳/۶ + ابن اثیر / الکامل ۲۳/۵: وی از موالی سجستان در ولای قبیله بنی تمیم، مسئول بیت المال حجاج و مترجم دیوان اداری ساسانیان به عربی بود.

۳- ولهوزن / الدولة العربیه ۲۱۲ + طبری ۵۲۳/۶ + ابن اثیر / الکامل ۲۳/۵.

یزید بن مهلب برای فرار از انتقاد مردم از وی یا از خلیفه، آن را تدارک دید، در عین حال موضع وی را که در مخاطره بود، مرکزیت بیشتری بخشید تا اهداف و نقطه نظرهای عام دولت عربی را جامه عمل پوشد. نقطه نظرهایی که از دوره عبدالملک مروان رو به تحول و تکامل گذاشت و مسئولیت‌های آن رو به گسترش و افزایش بود. تا آنجا که اصلاح امور حکومت ضروری تشخیص داده شد. بنابراین اقدام یزید بن مهلب برای این بود تا بتواند با پیش آمدهای جدید که به مرور زمان خود را نشان می‌دادند، حرکت کند و یا که به منظور تقسیم مسئولیتها در اداره امور دولت دست به چنین کاری زد. یکی از تلاشها، نیرومند ساختن حکومت مرکزی بود، نکته‌ای که اهمیت آن را سلیمان احساس کرده بود و سنگ بنای آن را قبلاً حجاج بن یوسف ثقفی در بخش شرقی دولت عربی پی‌ریخته بود. بهتر است بگوئیم ایجاد این پست جدید بخشی از سیاست اصلاحی سلیمان در امور داخلی بود، زیرا قبلاً در مصر چنین پستی ایجاد گردیده بود، لذا دیوان خراج از امور استانداری جدا شده بود. و همین خود دلیلی است بر اهتمام بیشتری نسبت به امر خراج از سوی خلافت اموی.^۱

از طرفی این اقدام، از اسراف اموال مسلمین توسط برخی استانداران جلوگیری می‌کرد و از دیگر طرف باعث تحول مهمی در دیوانهای مالی دولت، مخصوصاً مسئله مالیاتها گردید و تا آنجا گسترش یافت و اهمیت پیدا کرد و مسئولیت‌ها را محدود ساخت که با خارج شدن از زیر نفوذ و سلطه استاندار، فاصله چندانی نداشت.^۲ به همین دلیل بود که یزید بن مهلب از رفتار صالح بن عبدالرحمن مسئول

۱- ذ. ک: ریس / الخراج و النظم المالیه ۲۲۸ + جهشیاری / الوزراء ۵۱ + مقریزی / ۳۰۲/۱.

۲- وقتی یزید بن مهلب به عراق آمد، در نزدیکی شهر واسط، صالح بن عبدالرحمن مسئول امور بیت‌المال، از او استقبال کرد؛ در حالی که لباس فقیرانه‌ای بر تن داشت؛ جامه‌ای از پشم (ذ. ک: ابن سیده

امور خراج، دلتنگ گردید و سرانجام به فکر افتاد تا محل کار خود را به خراسان منتقل کند، زیرا اوضاع و احوال سیاسی آن ایام، یزید را در راضی ساختن خلیفه مبنی بر انتقال مقر استانداری به خراسان، یاری می‌کرد و نیز به او امکان می‌داد تا هر طور بخواهد در خراج دخل و تصرف کند، زیرا همو بود که روح تازه‌ای در جان متحدان قدیمی خلافت، مخصوصاً قبیلهٔ اُزد و متحدانش، دمیده بود. و از طرفی اخباری که از خراسان و رفتار و کیع بن ابی سود با مردم به خلیفه رسیده بود^۱ کمک می‌کرد تا یزید خراسان را ضمیمه قلمرو حکومتش کند و از خلیفه بخواهد که وی را در مقامش ابقا نماید، زیرا خراسان پایگاه قدیمی او بود و هر کاری می‌خواست می‌توانست بکند^۲ چرا که اعراب در سرزمینهای مفتوحه اریستوکراسی نظامی برقرار کرده بودند و حاکمان نظامی عربِ ولایات، آزادی عمل کامل در ادارهٔ امور داخلی تا حدّ بهره‌کشی و استثمار اهالی و ساکنان بومی را داشتند^۳ در انجام امور اداری، ساکنان اصلی سرزمینهای اشغالی که اکثراً نامسلمان بودند، یاریشان می‌کردند.^۴ سرانجام سلیمان کتباً خراسان را به یزید بن مهلب واگذار کرد و همین

→ ۳۶/۴ + ابن منظور ۸/۸۲) و چهارصد نفر از شامی‌ها همراهش، با یزید بن مهلب ملاقات کرد و او را همراهی نمود تا به شهر رسیدند، صالح به وی گفت: خانه‌ای برای شما آماده ساخته‌ام. یزید وارد خانه شد. صالح به خانه‌اش رفت (طبری ۵۲۴/۶) صالح بر یزید تنگ گرفت و چیزی به او نداد. یزید هزار سفره گسترد که مردم بر آنها غذا می‌خوردند. صالح جلوی این کار را گرفت. یزید گفت: پولش را به حساب من بنویس. یزید کالاهای بسیاری خرید، صاحبان کالا نزد صالح آمدند تا پولشان را بگیرند، صالح نداد. نزد یزید رفتند. عصبانی شد و گفت مسئول این مخارج خودم هستم به او ربطی ندارد. چیزی نگذشت که صالح آمد و گفت: این فروشندگان چه می‌گویند؟! خراج و مالیات، هزینهٔ شخصی نیست، من سهم شما را از بیت‌المال مشخص و معین کرده‌ام، برای سپاه اموالی خواستی دادم، دیگر چیزی نمانده، خلیفه به این کار راضی نیست و مواخذة خواهد کرد. ن. ک: ۵۲۴/۶ + العیون و الحقائق ۲۰.

۱- ن. ک: طبری ۵۲۸/۶.

۲- ولهوزن / الدولة العربیة ۲۱۳ (ترجمة العث).

۳- جورج کیرک / موجز تاریخ الشرق الاوسط ۳۲.

۴- همان ۳۲.

امر باعث شد که عمر بن عبد العزیز بر خلیفه خرده بگیرد که: «شگفتا از امیرالمؤمنین! مردی را بر بهترین سرزمین مسلمین به کار گماشته که از بازرگانان آن دیار شنیده‌ام که وی به کنیزکی از کنیزکان خود سهم هزار نفر مرد را می‌بخشد، به خدا سوگند که خداوند ولایت و امارت او را نمی‌خواهد».^۱

تلاش یزید بن مهلب به منظور رهائی از قیودی بود که پست جدید ایجاد کرده بود و آن جدائی بیت‌المال از زیر نفوذ استاندار بود، زیرا خراسان از مناطق جنگی محسوب می‌شد و قدرت در آن باید در دست فرمانده‌ای می‌بود که استاندار عراق و یا شخص خلیفه تعیین می‌کرد و آن فرمانده باید تابع استاندار عراق می‌بود. در هر صورت آن فرمانده، در امور داخلی خود مستقل عمل می‌کرد.

بدین‌سان؛ یزید بن مهلب دوباره به خراسان برگشت و قبیلهٔ آزد بار دیگر به قدرت و غنیمت دست یافت و قبیلهٔ تمیم موقعیت خود را از دست داد. فضای سیاسی رو به تیرگی گذاشت و آشفته گردید. مردم خراسان عموماً امارت یزید بن مهلب را از روی رضایت قلبی نپذیرفتند زیرا رفتار گذشته و سابقهٔ سیاسی او را داشتند که: وی مردی است که هم و غمّش غذا و شراب و زن است و فردی است بدطینت و فاسد و فاسق می‌باشد^۲ و می‌دانستند که به قبایل یمنی گرایش دارد^۳ و مایل است تا به شیوه حجاج بر پایه بی‌رحمی و سخت‌گیری حکومت کند. عمر بن عبد العزیز دوباره یزید بن مهلب و خاندانش می‌گفت: «این گروه، ستمکار هستند، مانند اینها را هرگز دوست نمی‌دارم».^۴ اهالی خراسان می‌دانستند که یزید بن مهلب در راه و رسم حکومتی، مخصوصاً در سیاست‌های اقتصادی - مالیاتی،

۱- طبری ۵۲۸/۶ - ۵۲۹.

۲- ارمینوس / تاریخ بخاری ۷۴ + ولهوزن / الدولة العربیه ۲۵۵.

۳- ولهوزن ۲۵۳.

۴- طبری ۵۲۸-۵۲۷/۶.

پیرو حجاج است.^۱

یزید بن مهلب دریافت که مردم خراسان پست جدید او را به رسمیت نمی‌شناسند و او را قبول ندارند. لذا موضع خویش را با استخدام نیروهای بیگانه‌ای که از شام به خراسان آورده بود تحکیم کرد.^۲ و سپس کلیه پست‌ها و مسئولیتهای حکومتی خراسان را به نزدیکان و فرزندان داد.^۳ آنگاه عوامل و کیع بن ابی سود، رئیس حکومت موقت و غیررسمی خراسان را دستگیر کرد و اموالی را که به آنان منتقل شده بود، مطالبه نمود.^۴ سپس یاران قتیبه را طرد و تحت تعقیب قرارداد تا که اوضاع داخل شهرها به نفع وی آرامش یافت. در عین حال انقلاب مسلحانه‌ای در روستاها و بخشهای مختلف خراسان همچنان او را تهدید می‌کرد. انقلابی که از سوی کشاورزان و فراریان از شهرها برپا شده بود. از سوی کسانی که اعراب را رها کرده و از رفتن به جنگها خودداری نموده بودند و در روستاهای شهرهای بزرگ ساکن شده و با ساکنان اصلی آنجاها از طریق پیوندهای خونی و خویشاوندی، درآمیخته بودند و برخی اراضی کشاورزی را صاحب شده بودند و بدین سان طبقه جدیدی را پدید آورده بودند که شرایط اقتصادی خاص خود را داشت. اجزاء این طبقه را کشاورزان، کسبه، صنعتگران و بازرگانان تشکیل می‌دادند. بر این اساس بود که باندهای جدیدی پدیدار شد که با باندهای قدیمی به لحاظ سیاسی - اقتصادی، تناقض آشکار داشت. باندهائی که شهرهای بزرگ را اشغال کرده بودند و یزید بن مهلب در پی آن بود تا بار دیگر بر آنان ریاست کند، با باندهای جدید که روستاها را اشغال کرده و ساکن شده بودند و با ساکنان اصلی درآمیخته بودند، اختلاف بسیار

۱- ولهوزن ۲۵۳.

۲- همان ۴۲۳.

۳- همان ۴۲۳.

۴- یعقوبی / تاریخ ۴۱/۳.

داشتند.^۱ یزید بن مهلب پس از اینکه ریاست باندهای قدیمی از جمله قبیلهٔ ازد و متحدانش را بر عهده گرفت، توانست بر شورش روستائیان فائق آید و انقلابشان را سرکوب کند. بدین سان بود که بر تمامیت قلمرو خراسان مسلط شد. و پس از اینکه آرامش را، هر چند به صورت ظاهر، در خراسان برقرار کرد، به کشورگشایی و جنگ افروزی پرداخت. و این تنها کار ممکن بود که می توانست به بهانهٔ آن، به بحران سیاسی خراسان پایان دهد. به این صورت که با جنگ افروزی، باندهای متحد قدیمی خود را نیرومند و خشنود کند و اختلافات فیما بین شان را برطرف سازد و یا تحت الشعاع قرار دهد. و از دیگر طرف باندهای متحد جدید مخالف را بترساند و سرکوب نماید. از راه جنگ افروزی بود که یزید بن مهلب توانست روحیهٔ اعتراض و شکایت از وضع موجود که خراسان را فرا گرفته بود، درهم شکند و اذهان مردم را از مشکلات داخلی منحرف سازد و هم و غم آنان را به جنگ و گردآوری غنائم جنگی معطوف دارد. علاوه بر این، جنگ افروزی می توانست موقعیت وی را در میان نظامیان و رؤسای قبائل و شخص خلیفه تحکیم نماید. یزید بن مهلب از راه همین جنگ افروزی توانست ثروت بسیاری برای دولت فراهم سازد و از برکت همین جنگ ها بود که توانست مقررات حکومت نظامی را در خراسان اعلام نماید. و این همان سیاست عمومی حجاج در شیوهٔ حکومت بود. هر چند آنچه یزید پیاده کرد بخشی از آن سیاست عام بود. چرا که وی بخش خاصی از این سیاست را با انجام اصلاحات کشاورزی و تثبیت اوضاع اقتصادی و نرخها و درآمدها و قیمت گذاری کالاها در بازار، رها کرد و خلیفه هم متعرض سیاست یزید بن مهلب در خراسان نشد و از وی نخواست تا سیاست اصلاحی جدید او را که سلیمان حکومتش را با اجرای آن آغاز کرد، اجرا نماید. سیاستی که در آغاز از قتیبه

می‌خواست در عراق و خراسان از آن پیروی کند. شاید علت این اهمال، رضایت خلیفه از سیاست یزید بن مهلب بود. از جمله اشغال طبرستان و جرجان که بدست یزید بن مهلب صورت گرفت.

پس از گذشت سه یا چهار ماه از اقامت یزید بن مهلب در خراسان و تسلط وی بر اوضاع عمومی آن دیار، از مردم کوفه و بصره و شام و اشراف خراسان و ری، به استثنای موالی و ممالیک و ناراضیان، سربازگیری کرد.^۱ مهم‌ترین گروه در میان این نیروها، اهالی [عرب] خراسان بودند. شاید منظور از این اصطلاح، اعرابی بودند که در روستاها سکنی گزیده و به جای پرداختن به جنگ و استخدام در ارتش یا قبول وظایف دولتی، به کشاورزی و بازرگانی روی آورده بودند. زیرا اینها با سیاست اقتصادی - اجتماعی حکومت مخالف بودند. و منظور از «اهالی خراسان» ساکنان اصلی آن که ایرانیان یا ترکها باشند نیست، زیرا ایرانیان و اتراک همان موالی بودند که از همان اول کنار گذاشته شده بودند.^۲

آنگاه با این ارتش بزرگ رو به سوی «دهستان» که ساکنانش طایفه‌ای از ترکها بودند، نهاد.^۳ در این منطقه ایستاد و مردم آن شهر را محاصره نمود. «صول» کدخدای دهستان کوشید تا با یزید بن مهلب سازش کند که «با تو می‌سازم بر این شرط که من و خانواده و اموالم را امان دهی تا در عوض شهر و ساکنان و اموال آنان را به تو تحویل دهم».^۴ یزید با او ساخت و شرط را پذیرفت و به آن وفا کرد. وارد شهر شد و هر آن چه در آن از اموال و پول و ثروت بود مصادره کرد و زنان و کودکان

۱- طبری ۵۳۲/۶.

۲- ذ.ک: صفحات گذشته.

۳- طبری ۵۳۴/۶.

۴- طبری ۵۳۴/۶.

و مردان بی‌شماری را به اسیری گرفت و چهارده هزار نفر از ترکها را کشت.^۱ سپس به سوی «جرجان» آمد. اهالی این شهر قبلاً با کوفی‌ها به صد هزار و دویست هزار و سیصد هزار، مصالحه کرده بودند. وقتی یزید بن مهلب به جرجان رسید، مردم از راه صلح با وی برخورد کردند و او را گرامی داشتند. وی فردی از قبیلهٔ اُزد به نام «اسد بن عبدالله» را بر جرجان گماشت.^۲

اسپهبد «طبرستان»^۳ کوشید تا علیه تمایلات جنگ طلبانهٔ یزید بن مهلب موضع بگیرد؛ به این صورت که به وی پیشنهاد صلح کرد و بر آنچه او تقاضا کرده بود، افزود. یزید این پیشنهاد را نپذیرفت.^۴ اسپهبد ناچار شد تا از دیلمان نیرو بگیرد^۵ و با سپاهیان یزید بجنگد. اما سپاهیان عرب توانستند نیروهای اسپهبد را شناسائی و پراکنده سازند و شکست دهند. در نتیجه اسپهبد به مردم جرجان روی آورد و با آنان پیمانی بست که در مادهٔ نخست آن «نبرد برای رهایی ایران از دست عربها» آمده بود. مردم جرجان بر اعرابی که یزید بن مهلب در جرجان گماشته بود، شوریدند و هر چند که توانستند از آنان کشتند. سپاهیان عرب بقایای نیروهای اسپهبد در طبرستان را محاصره کردند و سرانجام کار به مصالحه رسید. صلحی به قرار: هفت صد هزار درهم و چهارصد هزار نقدینه و دویست هزار و چهارصد خر بار از زعفران،

۱- همان.

۲- بنا به تعریف ابن رسته در «اعلاق النفیسه ۱۴۹»، قلمرو طبرستان از شرق جرجان و قومس شروع شده و به سمت مغرب دیلم ادامه می‌یابد و تا شمال دریای خزر گسترش یافته و از جنوب نیز برخی نواحی قومس و ری را شامل می‌شود. وجه تسمیه طبرستان به آن است که مردم آن دیار برای قلع و قمع درختان انبوه آن دیار از طبر = تبر استفاده می‌کنند. بنابراین طبرستان تحریف طبرزنان است (ذ. ک: همدانی / مختصر البلدان ۳۰۱، ۳۰۲).

۳- طبری ۵۳۴/۶.

۴- بلاذری / فتوح ۴۱۴ + حموی / معجم ۵۰۵/۳.

۵- طبری ۵۳۵/۶.

چهارصد مرد آراسته به کلاه و پوستین و لباس حریر و لجام جنگی از نقره، قبلاً بر دویست هزار درهم مصالحه کرده بودند.^۱ و یا به گفته «ابن خیاط»: «یزید بن مهلب، حیّانِ نبطی را به جنگ با اسپهبد فرستاد. او با سپهبد بر هفت صد هزار درهم و چهار صد بار زعفران یا قیمت آن و چهارصد مرد آراسته به کلاه و پوستین و لجام نقره و پیراهن و ردای حریر»^۲ صلح کرد.

دریای خون: قتل عام مردم جرجان

پس از آن، یزید بن مهلب راهی جرجان شد تا دست به حمله انتقامی تأدیبی بزند: «زنان و کودکان را اسیر کرد، رزمندگان را کشت و در چپ و راست جاده اصلی منتهی به شهر، به طول دو فرسنگ از رزمندگان به دار آویخت. دوازده هزار نفر از آنان را به «اندرهز» = دشت جرجان کشاند و به اعراب گفت: هر کس می خواهد خون خواهی کند، از اینها بکشد. هر فردی از اعراب چهار نفر از اهالی شهر و پنج نفر از آن دوازده هزار نفر را کشت. سپس دستور داد که آب بر دشت جاری کنند تا دریائی از خون پدید آید و با این سیل خون آسیابهای آبی را بکار انداخت و گندم آرد کرد تا سوگندش ادا شود. زیرا سوگند یاد کرده بود که از خون مردم جرجان گندم آرد کند، و چنین کرد، از آن آرد نان پخت و خورد».^۳

برخی گفته اند: یزید بن مهلب چهل هزار نفر از مردم جرجان را کشت^۴ و برخی دیگر گفته اند: گروه بسیاری از مردم جرجان را کشت و زنان و کودکان را اسیر کرد و کشته ها را به طول دو فرسنگ در چپ و راست جاده به دار کشید^۵ و برزنده ها جزیه

۱- طبری ۵۳۵/۶.

۲- خلیفه / تاریخ ۳۲۰/۶.

۳- طبری / تاریخ ۵۴۳/۶.

۴- همان ۵۴۳/۶.

۵- بلاذری / فتوح ۴۱۵.

و خراج نهاد و سخت تهدیدشان کرد.^۱

پس از این قتل عام بود که به سلیمان بن عبدالملک نامه نوشت که: «جناب خلیفه! خداوند غنائم بسیاری بر مسلمانان ارزانی داشته، و من پس از پرداخت حقوق هر فردی، خمس آن را که مبلغ شش میلیون درهم می شود نگهداشته‌ام که بزودی به محضر امیرالمؤمنین تقدیم خواهم کرد».^۲

برخی نوشته‌اند: «بیست و پنج میلیون درهم»^۳ و برخی دیگر گفته‌اند که در نامه یزید بن مهلب آمده بود: «چهار میلیون درهم».^۴ یزید بن مهلب «رویان» و «دیناوند» را گشود و اموال بسیاری بدیست آورد.^۵

و این کارهایی بود که یزید بن مهلب در امور داخلی و خارجی خراسان در جهت سلطه تام و تمام (ولو به صورت ظاهر) بر امور داخلی خراسان، بدانها دست یازید. قبیله ازد و متحدان آن وی را در این امور یاری کردند. خراسان را از دشمنان و مخالفان برجسته‌اش پاک کرد، جرجان و طبرستان را که از آغاز در برابر سپاهیان عرب مقاومت می‌کردند، گشود. در این میان چیزی از سیاست اصلاحی و راضی‌سازی مردم نمی‌بینیم. نه از کاهش مالیاتها یا لغو برخی از آنها خبری است و نه از توجه به امر قیمت‌گذاری، و نه از اهمیت دادن به امر کشاورزی و اصلاحات ارضی و عمران و آبادانی اراضی، و نه از اجرای سیاست جدید خلیفه وقت در سرزمینهای مثل عراق (کوفه و بصره) که زیر سلطه حجاج بن یوسف ثقفی بوده، و نه از سیاستی که یزید بن مهلب شخصاً و قبل از انتقال به خراسان، در عراق دنبال

۱- همان.

۲- طبری ۵۴۴/۶.

۳- بلاذری / فتوح ۴۱۴.

۴- طبری ۵۴۵/۶.

۵- بلاذری / فتوح ۴۱۵ + یاقوت ۵۰۵/۳.

می‌کرد. بلکه درست برعکس، آنچه را یزید بن مهلب دنبال می‌کرد، همان بی‌رحمی بود که با مردم سرزمینهای اشغالی روا می‌داشت که از اخلاق انسانی و اسلامی بدور بود.^۱ بدیهی است که این جنگها برای نشر اسلام در سرزمینهای جدید نبود، بلکه این جنگها در واقع غارتگری بدوی عربها بود که آشکارا خلق و خوی جاهلی خویش را نشان می‌دادند.

ممکن است گفته شود که این گزارشها توسط دشمنان اعراب ساخته شده یا گزارشهایی است که توسط رواة قبیله قیس، رقیب و دشمن سرسخت قبیله ازد و قبائل یمنی ساخته شده است! اما واقعیت این است که منابع تاریخی این گزارشها را تکذیب نمی‌کنند و حتی در وقوع آن تردیدی هم ندارند.

شگفتی در اینجا است که سلیمان بن عبدالملک این خلیفه به اصطلاح مصلح حتی از جنایات یزید بن مهلب در خراسان سئوال هم نکرد و مانند عبدالملک بن مروان که به ظاهر حجاج را به خاطر جنایاتش در واقعه دیر جماجم^۲ مورد بازخواست قرار داد، سلیمان از قتل عام مردم جرجان، انتقاد هم نکرد. با این که می‌دانست اعمال یزید بن مهلب در خراسان با سیاست اصلاحی اعلام شده وی در تعارض و تناقض است. از این پیداست که به خاطر نیرومند بودن جریان مخالف با سیاست حکومت، در خراسان، سلیمان با رفتار یزید بن مهلب موافق بوده است. و وقتی دریافت که یزید بن مهلب با قهر و غضب مخالفان رژیم را ساکت و سرکوب کرده، سلیمان و لو به طور موقت هم که شده، رفتار خشن یزید بن مهلب را نادیده گرفت تا خودش به مشکلات دیگر بخشهای خلافت عربی پردازد. لذا می‌بینیم نخستین کاری که عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت کرد، عزل یزید بن

۱- زحیلی / آثار الحرب ۱۴۱.

۲- شیبانی / شرح السیر الکبیر ۳/۲ + حسن ابراهیم حسن / تاریخ الاسلام السیاسی ۱/۲۹۶-۲۹۷.

مهلّب از مقامش بود و اموالی را که سلیمان بن عبدالملک از آنها خبر داده بود، از وی مطالبه کرد. وقتی یزید اموال را انکار کرد، وی را به زندان انداخت و همچنان در زندان ماند تا که پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، از زندان گریخت و در جنگ داخلی عراق علیه یزید بن عبدالملک که فرماندهی آن را بر عهده داشت، کشته شد.

اوضاع سیاسی - اجتماعی - اقتصادی خراسان (۱۲۷-۹۹ هـ / ۷۱۷-۷۴۴ م)

سرزمین خراسان^۱، سرزمینی گسترده و پهناور، با شهرها و روستاها و باغستانهای بسیار و جمعیت زیاد، در دوران استیلای تازیان یعنی قرون وسطای

۱- ذ. ک: یعقوبی / البلدان ۳۴۹ + یاقوت / معجم ۴۰۹/۲ + ابن حوقل / صورة الارض ۳۶۲ + لسترنج / بلدان الخلافة ۴۲۳-۴۷۶ + ابوالفدا / تقویم البلدان ۴۴۸ + ابن قتیبه / عیون الاخبار ۲۱۴/۱. خراسان در لغت یعنی سرزمینهای شرق یا سرزمینهای خورشید. (= خورشید - آسان) و گفته شده: خراسان یعنی «سرزمین عاری از رنج». در دوره ساسانی بر منطقه بسیار گسترده‌ای، خراسان اطلاق می‌شد که در بخش شرقی شاهنشاهی ساسانیان قرار داشت: مرز جنوبی آن رودخانه جیحون بود که مرزهای طبیعی ایران و توران را می‌ساخت. تازیان به همه سرزمینهای شرقی تا رودخانه اندس در ترکستان، خراسان می‌گفتند. مرزهای آن از رودخانه جیحون تا دشت کافر در خوزستان و سجستان و کویر بزرگ (= لوت) و طبرستان و دریای قزوین و کوههای هندوکش و رودخانه اندس امتداد داشت و به ترتیب مرزهای شمالی، غربی، جنوبی و شرقی آن را تشکیل می‌داد. ذ. ک:

Irani.D.; Khorasan after the Arabe conquest, All. India, Oreintal conference. 1946) pp. 530-531.

+ البکری / معجم ۴۸۹/۲ + مختصر کتاب البلدان ۳۱۴ + المسالك و الممالک ۱۸ + البلدان ۹۵ + معجم البلدان ۴۰۹/۲ + لسترنج / البلدان ۴۲۳.

اسلامی به چهار رُبع (= بخش) تقسیم می‌شد و هر رُبع یا بخشی به نام یکی از چهار شهر بزرگ که در چهار سوی این سرزمین پهناور قرار داشت، نامیده می‌شد. این شهرها در ادوار مختلف پای تخت این بخشهای چهارگانه محسوب می‌شدند. این شهرها عبارت بودند از: نیشابور^۱، مرو^۲، هرات و بلخ^۳. اما بعدها تغییراتی صورت گرفت. این تغییرات ناشی از شرایط سیاسی و روابط عربی قلمرو ماوراءالنهر بود که به لحاظ اداری ضمیمه خراسان شد. آنچه را جغرافی دانان عرب به پنج اقلیم تقسیم کرده‌اند با بخشهای طبیعی آن سرزمین در تباین است:

- ۱- سفد، عبارت بود از سفدیان قدیمی با دو شهر مربوطه آن بخارا و سمرقند.
- ۲- خوارزم، (در غرب سفد) یا خبوه، شامل دلتای جیحون.
- ۳- سفانیان و خُتَل و ... با دو سوی رودخانه سیحون.
- ۴- فرغانه.

۵- شاش یا طشقند = تاشکند.

اطلاعات اقتصادی از سرزمین خراسان و ماوراءالنهر در قرن اول یا دوم هجری، تقریباً می‌شود گفت در دست نیست و آن مقدار ناچیز هم در کتب و نسخه‌های خطی شناخته شده پراکنده می‌باشد. و این مقدار ناچیز بدرد یک کار تحقیقی علمی نمی‌خورد، و بنابراین با تکیه بر آنها نمی‌توان اوضاع اقتصادی این سرزمین سرشار از ثروت‌های طبیعی (گیاهی، حیوانی، انسانی) را در آن مقطع از تاریخ، تحقیق و تبیین دقیق علمی کرد. آنچه را جغرافی دانان اولیه درباره اوضاع اقتصادی خراسان

۱- نیشابور = نیوشاه‌پور، بنیانگذار: شاپور دوم ساسانی در قرن چهارم قبل از میلاد اسامی دوره نخست اسلامی: ابرشهر. ذ.ک: تقویم البلدان ۴۵۱.

۲- مرو یا مروکبری = مرو شاه جان. ذ.ک: لسترنج / البلدان ۴۶۰.

۳- ذ.ک: بلدان الخلافه ۴۲۴ + العلی / استیطان العرب فی خراسان ۳۶ +

نوشته‌اند، عبارت است از واردات و صادرات و تولیدات برخی شهرهای بزرگ خراسان. هر چند آنچه را نوشته‌اند به قرن سوم و چهارم هجری مربوط است، اما می‌توان برای فهم اوضاع اقتصادی خراسان در قرن اول و دوم بر همین اطلاعات مربوط به قرن سوم و چهارم هجری تکیه نمود^۱ و از بررسی این گزارشهای اقتصادی می‌توان به شناخت روابط تولیدی غالب در خراسان دوره اموی و پیدایش بحران زمین، نائل شد.^۲ و نیز می‌توان با تکیه بر همین اطلاعات، رشد طبقاتی و ظهور آن را دریافت و بر وجود طبقه صنعتگران و سوداگران بسیار تأکید کرد.^۳ و نیز وجود بسیاری از عربها را دید که جنگ و جهاد را رها کرده و در روستاها مستقر شده و اراضی کشاورزی را تصرف کردند و برای تأمین معاش به جای دریافت عطایا و غنائم بسیار و رو به گسترش، به کشاورزی و بازرگانی روی آورده بودند. اهمیت فوق‌العاده کشاورزی و بازرگانی در این سرزمین به دوره اقتدار ساسانیان برمی‌گردد.^۴ آنگاه برخی از شهرها را می‌یابیم که کارشان فقط تولید کالاهای خاصی بود. و این دلیل روشنی بر پیشرفت صنعت و رشد تخصصی صنایع و رواج کالاها و بازارهای مربوطه آن است. مثلاً شهر مرو به صدور ابریشم و حریر و پنبه‌ای به غایت نرم و لطیف که در دیگر شهرها به «پنبه مروی» مشهور بود، شهرت داشت.^۵ بنابراین شهر مرو در صنعت بافندگی که بر زراعت پنبه استوار بود، بر دیگر شهرها پیشی

۱- هیون تانگ جهانگرد چینی که ایران را در قرن هفتم میلادی دیده است می‌گوید: در خراسان طلا و نقره و مس و سنگ شیشه و جواهرات و نیز سجاده می‌یافتند. ذ.ک: Buddhist; Records of the western world +

کریس تن سن ۱۱۵، ۲۷۸. + ارمینیوس / تاریخ بخارا ۷۳.

۲- ذ.ک: Lambton. A.S. Reflection on the IQta. p. 359-376.

۳- ذ.ک: ابن حوقل / صورة الارض ۳۶۲-۳۶۳.

۴- ذ.ک: El.Hossaini.A.M. the umayyad policy in khorusan and its effect on the formulation of

Muslim thought. p. 8.

۵- ذ.ک: ابن حوقل / صورة الارض ۳۶۵.

داشت. و نیز در تولید ابریشم و کرم ابریشم که از منابع گیاهی یا حیوانی بدست می‌آمد، بر دیگر شهرها مقدم بود و تولیدات خود را به صورت خام یا آماده مصرف، صادر می‌کرد. علاوه بر این به تولید مواد غذایی و معدنی از طریق کشاورزی و یا دیگر صنایع غذایی مانند صنعت دامداری و لبنیات و خشکبار می‌پرداخت. مرو در صنعت بافندگی با نیشابور که به پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی مشهور بود، رقیب و شریک بود.^۱ و همین طور، هیچ شهری از شهرهای خراسان پهناور، عاری از شهرت صناعی یا زراعی یا تجاری نبود، بلکه خراسان در تمامیت خود به داشتن چهارپایان و بردگان و خوراکی‌های بسیار مانند ترنجبین مشهور بود. و ماوراءالنهر نیز به داشتن شیر خشت^۲ و پوشاک شهرت داشت. و شهر بلخ به پرورش چهارپایان و صدور آن به دیگر مناطق نیازمند مشهور بود. و شهرت جرجان در تولید چوبهای مرغوب از خلنگ و دیگر درختان کوهی و انواع پارچه‌های حریر و پرورش شتر دوکوهانه بود^۳ و طبرستان که به مزارع و گردشگاههایش معروف بود^۴ به صنعت فرش و کیسه‌های طبرانی شهرت داشت.^۵

و اما خِطَّة ماوراءالنهر؛ «از سرسبزترین، خوش‌هواترین و با برکت‌ترین سرزمینهای روی زمین است»^۶ «از شیر مرغ و جان آدم در آن دیار یافت می‌شود و آنقدر زیاد است که به دیگر جاها صادر می‌شود. خوراکیهای آن دیار فراوان و آب آن سرزمین بس شیرین و خنک و گوارا که از کوهساران بر دشت و دمن و شهر و

۱- یعقوبی / البلدان ۲۷۹ + ابن حوقل ۳۷۷.

۲- ابن الاخوة / معالم القرية فی احکام الحسبة ۱۱۹.

۳- ابن رسته / الاعلاق النفیسة ۱۴۹.

۴- یعقوبی / البلدان ۲۷۷.

۵- ابن حوقل / صورة الارض ۳۸۴.

۶- ابن حوقل / صورة الارض ۳۸۴.

روستای آن اقلیم سرازیر است. چهارپایان آن دیار قاطر و شتر و الاغ و گوسفند است که به تعداد بسیار زیاد به مناطق خَزْئِیْه آورده می‌شود. پوشاک مردم آن دیار از پشم و حریر و کرباس‌های کمیاب به مقدار زیاد که به دیگر بلاد صادر می‌شود. در بلاد ماوراءالنهر معادن آهن وجود دارد که بیش از نیاز مردم آن دیار است.^۱ «خوارزم از مشهورترین شهرهای این سرزمین است که به کثرت خوراکیها، حبوبات و میوه‌هایش شهرت دارد. از خوارزم پارچه‌های پنبه‌ای و پشمی و کالاهای بسیار دیگر به سایر بلاد صادر می‌شود».^۲ در این سرزمین پهناور، وضع به گونه‌ای است که می‌توان گفت همه شهرها و روستاهای خراسان و ماوراءالنهر هر کدام به نوعی و چیزی از صنعت و زراعت و تجارت مشهورند.

از مقدار مالیات و خراج شهرهای این سرزمین و توابع آن که بر اساس وضع اقتصادی آن گرفته می‌شد و جغرافی‌دانان در قرن سوّم یا چهارم هجری ثبت کرده‌اند، می‌توان اوضاع اقتصادی قرن اول و دوم هجری این سرزمین را تا حدودی دریافت.

سرسبزی خراسان و ثروتهای طبیعی بیکران آن و توقّف کشورگشائی، منجر به استقرار عربها در سرزمینهای سبز و خرم و امن خراسان گردید. این استقرار بخشی از عربها را به تدریج از حالت بدوئیت به حالت جدید دیگری منتقل ساخت و آن شهرنشینی در شهرهای بزرگ بود که بنیان اجتماعی آن با بنیانهای قبایلی و راه و رسم اجتماعی آن، اختلاف ذاتی بسیار داشت. مهم‌ترین نمود اجتماعی که پس از استقرار اعراب در شهرها خود را نشان داد، تغییر زیربنائی در ساختار پیمانهای قبایلی بود و آن دوستی و روابط مسالمت‌آمیزی بود که جایگزین شقاق و نفاق و

۱- همان ۳۸۵.

۲- همان ۳۹۷.

عصبیت گذشته قبایلی شد (عصبیتی که ناشی از اوضاع نابسامان اقتصادی گذشته یعنی قبل از کشورگشائی، بود)، در حالی که بنیانهای تفاهم جدید به لحاظ تاریخی ناشی از اوضاع اقتصادی جدیدی بود که از طبیعت فعالیت‌های اعراب پس از استقرار در روستاها و مزارع و شهرها (در تجارت و صنعت) بر می‌خاست. این وضع جدید منجر به اتحاد اعراب با موالی و ساکنان اصلی در دفاع از منافع اقتصادی اجتماعی آنان گردید.

این اتحاد عکس‌العملی در برابر وحدت و تفاهم باند عرب حاکم با اشرافیت ایرانی بود. اتحاد اشراف ایرانی و حکام عرب به آنان فهماند که فقط رعایای فئودال‌ها و اشراف هستند و باید مالیات بدهند. موالی نیز دریافتند که باید غلام حلقه بگوش فاتحان عرب باشند. این وضعیت طبقاتی گسترش یافت و سرانجام تثبیت گردید و به صورت بحران سیاسی خطرناکی درآمد که حزب اموی و رژیم امویان را در خراسان و ماوراءالنهر بشدت تهدید می‌کرد. اما حاکمان عرب اموی و پیروانشان نه به این واقعیت‌های طبقاتی رو بردند اهمیت می‌دادند و نه به تحولات کیفی ساختار جامعه خراسان که از دو قوم بزرگ عرب و عجم شکل گرفته بود، توجه داشتند. دو قومی که هر کدام به منافع و مصالح اجتماعی و اقتصادی خود می‌اندیشید و دیدگاه سیاسی خاص خود را درباره حکومت داشت. این بی‌توجهی منجر به بحران اجتماعی بزرگی شد و سرانجام انقلابها را در بسیاری از بخشهای امپراطوری عربی مخصوصاً در خراسان شعله‌ور ساخت. شاید این بی‌توجهی و اهمال از آنجا ناشی شده باشد که: از آغاز دوره کشورگشائی عربها در زمان خلیفه دوم عرب عمر بن خطاب تا پایان عصر قتیبه بن مسلم، دو خصالت منفی در اعراب پدید آمد:

نخست خلق و خوئی که در نهاد هر قوم غالبی به هنگام پیروزی و قدرت خود را نشان می‌دهد و آن برتری جوئی قومی - نژادی و به خواری کشاندن قوم مغلوب

است که آزادی و استقلال خویش و کشورشان را از دست داده‌اند. با توجه به اینکه این روحیه با اصول و تعالیم اسلامی که عربها مدعی صدور آن به سرزمینهای اشغالی بودند، سازگار نبود. بدیهی است که اصول و تعالیم متعالی اسلام که با فطرت و طبیعت انسانی سازگار و منطبق است در جامعه عربی هرگز زیرنا قرار نگرفت و در بنیانهای اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی جامعه جای نداشت. و از طرفی بر فرض جای‌گزینی مبانی جدید در زیربنای جامعه، حصول نتایج آن مستلزم زمان درازی بود تا نسل جدیدی با تصورات و ارزشها و اصول نوین انسانی اسلام پرورده شود و کلیه باورها و خلق و خوی جاهلی از روح و روانها رخت بر بندد و یا که در روحیه‌ها تعدیلی صورت گیرد که با مفاهیم و ارزشهای اخلاقی جدید نزدیک باشد.

خصلت دوم خلق و خوی ویژه عربی بود که رابطه تنگاتنگی با خصلت نخست داشت. هر چند که اسلام در آغاز ظهور قاطعانه این خصلت جاهلی را کوبید، اما ریشه‌کن نشد و بار دیگر به هنگام توسعه‌طلبی و پیروزیهای پی در پی، دوباره خلق و خوی جاهلی - بدوی خود را نشان داد^۱ در میان این خصائل بدوی - جاهلی، آنچه برجسته‌تر بود، روحیه برتری‌اندیشی بود که می‌پنداشت: عرب اشرف مخلوقات است، لذا عرب بیابانگرد فاتح به قوم متمدن و با فرهنگ مغلوب به چشم بردگی و بندگی و تحقیر می‌نگریست. این روحیه بدوی - جاهلی وقتی تقویت شد که پیروزیهای در خاور نزدیک بدست آورد و شاهنشاهی ایران و بخشی از امپراطوری روم را بر زمین زد و سرزمینهای اشغالی و ساکنانش به صورت ملک طلق فاتحان بشمار می‌آمدند که هر کاری می‌خواستند، با آنان می‌کردند. تا آنجا که اگر فردی از ساکنان اصلی سرزمینهای اشغالی می‌خواست زمینش را بکارد،

باید مالیات ویژه و حق‌المالک می‌داد، زیرا فتح و غلبه چنین قاعده و حقی را مقرر کرده بود و این باج در مقابل خراج بود. از دیگر طرف، هر فردی از افراد مغلوب باید مالیاتی می‌پرداخت که مبین ذلت و بردگی و بندگی او بود. و این باج مساوی جزیه بود. این همان چیزی بود که در گذشته ساکنان عراق به شاهنشاهی ساسانیان می‌پرداختند.^۱ بر این اساس بود که اعراب خراسان و ماوراءالنهر که به لحاظ اداری تابع خراسان بود، به دو دسته تقسیم می‌شدند: اشراف عرب و فرماندهان نظامی که خلق و خوی بدوی و راه و رسم اجتماعی جاهلی‌شان را پیشه ساختند، و توده‌های عرب اعم از سربازان و سایرین که بعدها با ساکنان اصلی آن دیار درآمیختند مخصوصاً پس از توقف کشورگشائی وقتی اردوگاههای نظامی به شهرکهای کشاورزی تبدیل شدند. شرایطی که دسته اول یعنی اشراف و پیروانشان با آن مواجه بودند، از آنان طبقه ثروتمند اریستوکرات را به وجود آورد. اما شرایطی که دسته دوم با آن روبرو بودند، طبقه عامی را ساخت که ساکنان شهرها و مناطق کشاورزی را تشکیل می‌دادند. آنگاه درگیری سیاسی بین این دو طبقه آغاز شد و تا سقوط رژیم اموی ادامه داشت.

عربهایی که شهرها را می‌گشودند شعار «جهاد فی سبیل الله» را عمیق و دقیق نمی‌فهمیدند. لذا در تطبیق عملی آن، سخت دچار اشتباه می‌شدند.

هر چند که اسلام غنائم را روا شمرده و درباره آن اصول و قواعدی انشاء فرموده، در عین حال هدف از جهاد، در اسلام گردآوری اموال و غارت مردم نبوده و نیست. فقها می‌گویند که: هدف عالی و غائی جهاد اعتلاء کلمه الله و دفاع از حریم ملت و امت اسلامی و انسانی است و حصول غنائم تحت شرایطی متفرع بر

۱- الدوری / مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام ۷۰.

آن می‌باشد.^۱ اما عربها سرزمینهای را که به زور شمشیر می‌گشودند، ملک خویش می‌شمردند و مردم مغلوب را بندگان خود می‌پنداشتند و می‌گفتند که «سرزمینهای ماوراء جزیره العرب، بوستان قریش است، هر چه را بخواهیم از آن برمی‌داریم و هر چه را بخواهیم وامی‌گذاریم».^۲ و یا گفته عمرو بن عاص به صاحب لخنأ: «شما گنجۀ ما هستید، اگر بیشتر به ما بدهید ما هم بیشتر به شما توجه می‌کنیم و اگر کم بدهید کم‌تر توجه می‌بینید».^۳ و یا گفته امیه بن عبداللّه بن خالد بن اسید استاندار عبدالملک که: «خراج خراسان خرج آشپزخانه‌ام را کفایت نمی‌کند».^۴ درآمد یزید بن خالد قسری به ده میلیون درهم می‌رسید.^۵ عربها می‌پنداشتند که مسئولیت سنگینی بر عهده دارند و آن تربیت عجم‌ها و نجات‌شان از آتش جهنم و عذاب آخرت است. لذا هرگاه موالی از بدرفتاری عربها و اوضاع و احوال بسیار بد اقتصادی - اجتماعی خود شکایت می‌کردند، اعراب آنان را سرزنش می‌کردند که: شگفتا از قومی که بازنجیرها به سوی بهشت کشیده می‌شوند و باز شکایت دارند!!^۶ و یا: قومی که با افسارها به آغل‌هاشان کشیده می‌شوند.^۷ اطلاق واژه «بنده»، «برده»، «غلام» بر موالی در میان عربها شایع بود.^۸ هرگاه عربها، موالی را صدا می‌زدند، القابشان را بکار می‌بردند، مثلاً صدا می‌زدند: آهای غلام!^۹ و هرگاه موالی

۱- زحیلی / آثار الحرب ۵۵۰ + فتح القدير ۲۸۶/۴ + احکام السلطانيه ۱۲۰ + الشيباني / شرح ۹۱۵/۳.

۲- اصفهانی / اغانی ۲۸/۱۱.

۳- مقریزی / الخطط ۹۷/۱.

۴- اغانی ۲۸/۱۱.

۵- اغانی ۵۴/۱۳.

۶- ابن عبدربه / العقد ۴۱۳/۳.

۷- همان ۴۱۲/۳.

۸- طبری ۶۸۴/۲ + اغانی ۱۵۵/۵.

۹- العقد ۹۰/۲ + فلو تن / السيادة العربيه ۵۳۷.

قصد ازدواج داشتند باید حتماً از ارباب خود اجازه می‌گرفتند زیرا عربها حق مخالفت و فسخ عقد ازدواج موالی را داشتند. موالی در ارتش عربی ادغام نمی‌شدند و صف‌شان جدا بود. باید در برابر اربابان عرب خود خاضع می‌بودند و از همین بابت باید پیاده می‌جنگیدند و حق سوارکاری نداشتند.^۱ موالی در پست‌ترین مکانها و بدترین خانه‌ها جای داشتند و حق حضور در اجتماعات و دخول در مساجد عربها را نداشتند. موالی اماکن و مساجد خاص خود را داشتند.^۲ تحولات سریعی که پس از کشورگشائی‌ها در میان اعراب پدید آمد، مانع انتشار تعالیم دین اسلام گردید و از گسترش انقلاب اجتماعی اسلام علیه نظام کهن طبقاتی ایران از جمله خراسان جلوگیری نمود. لذا بجای اسلام و تعالیم آن، راه و رسم بدوی - قبیله‌ای و نظام جاهلی عربی جایگزین شد که در تمامیت خویش، خلق و خوی بدوی محض را نمایندگی می‌کرد. البته نویسندگان در گذشته در رفتار ناپسند اعراب با ساکنان اصلی سرزمینهای اشغالی مبالغه کرده‌اند و این گزافه‌ها را از مورخان قدیم گرفته و بدون بحث و بررسی و ارزیابی، آنها را مبنای بحث خود قرار داده‌اند. چه بسا که آن رفتار ناپسند در دوره فتوحات اولیه عرب، درست باشد و تازه آنها از سوی فرماندهان و حکام و اشراف عرب، ولی توده‌های عرب که ارتش عربی را رها کرده و در روستاها و مزارع و شهرها ساکن شدند، با موالی درآمیختند و با آنان ازدواج کردند و در بسیاری از موارد دارای منافع و مصالح مشترکی شدند. تا آنجا که می‌توان گفت همین اعراب بودند که پیروان عباسیان را در انقلاب‌شان علیه حزب اموی و سقوط نظام امویان یاری کردند. آنچه باعث بازگشت و تمرکز خلق و خوی بدوی - جاهلی تازیان که اسلام در آغاز از شدت وحدت آن کاسته بود،

۱- طبری ۵۳۲/۶، ۵۱۲.

۲- فلوتن ۳۷، ۳۸.

گردید، فکر و فهم فرماندهان نظامی بود که بر وحدت و عصبیت قبیله‌ای استوار بود. اندیشه‌ای که تطبیق آن را در ترکیب ارتش و تقسیم شهرها بین رؤسای قبائل عرب می‌بینیم به این منظور که رؤسای قبائل در حفظ دستاوردها کمک‌شان کنند. لذا سازماندهی ارتش بر اساس نظام قبیله‌ای - عشیره‌ای صورت گرفت^۱ و اسم و رسم عربها در دیوانهای محلی شهرها و دیوان ارتشی بر اساس حسب و نسب قبیله‌ای نوشته می‌شد و در شیوه اسکان عربها همان شیوه‌های جاهلی قبیله‌ای رعایت می‌شد. بر این اساس بود که در شهرهای مفتوحه نظامیان عرب با ساکنان اصلی شهرها محصور نبودند. یکی دیگر از علل عدم آمیزش، پیدایش برخی مشکلات اجتماعی در شهرها بود که پایگاه ویژه اریستوکراسی اعراب بشمار می‌رفت، و مهمترین عامل، شکست امپراطوری عرب در خلق جامعه جدیدی بود که اسلام بشارت آن را می‌داد. جامعه‌ای ایده‌آل که بنا به آیات و روایات باید پایه‌های آن بر اساس عدل و انصاف و برابری نهاده می‌شد.

و اما نبردی که بین اریستوکراسی عربی و موالی و اعراب ناراضی در نیمه قرن اول هجری آغاز و تا سقوط رژیم اموی در سال ۱۳۲ هجری ادامه داشت، در واقع، نبردی بین دو مبنای فکری - سیاسی بود^۲

الف: مبنائی مبتنی بر نظام ملوک الطوائفی^۳ که میراث سیاسی ایران باستان بود و اشراف و امیران و حکام عرب و رؤسای قبائل و فئودالهای ایرانی در خراسان و ماوراءالنهر، آن را به ارث بردند.

ب: و مبنائی اسلامی که توده‌های ایرانی و اعراب ناراضی به آن روی آورده بودند. پس از این بود که درگیری‌های فکری بین اشراف عرب و توده‌های عرب و

۱- الدوری / مقدمة ۸۰.

۲- خطیب / صالح بن عبدالقدوس ۵۷.

۳- اولیری / تراث فارس ۹۶ + Lambton; Reflections on the IQTA. p. 362.

ایرانی رو به افزایش گذاشت و تأثیر آن بر اوضاع و احوال اجتماعی - اقتصادی توده‌ای ایرانی شدّت یافت تا آنجا که پس از مرگ ولید بن عبدالملک اوضاع سیاسی خراسان یک بحران اساسی شد.

سلیمان جانشین ولید کوشید تا در اوضاع جامعه عربی تجدید نظر کند و دیدگاه اجتماعی اشراف عرب را در قبال مسلمانان عرب و عجم عوض نماید تا در نتیجه دیدگاه مردم و اقوام سرزمینهای مفتوحه نسبت به اشراف و حکام عرب عوض شود. سلیمان می‌دانست که جامعه خراسان از پگاه کشورگشائی اولیه اعراب تا زمان خلافت وی، تغییرات، بسیاری کرده بود و جامعه جدید؛ شهروندان جدیدی از پیوند و آمیزش اعراب با ایرانیان پدید آمده بود^۱، لذا پس از پیش روی عربها در سمت شرق ایران و استقرار تازیان در شهرها و روستاها و دپه‌های آن سرزمین، در اوضاع اجتماعی ساکنان، تغییر ناچیزی صورت گرفت.^۲

در شهرها و روستاهای یاد شده، قلعه‌ها و کاخهای اشراف و فئودالهای ایرانی و پادگانهای نظامی و ساختمانهای دولتی در دوره اسلامی همچنان صحیح و سالم باقی بود، چراکه اشرافیت ایرانی، حکام و فئودالهای ساسانی سریعاً به اسلام گردن نهادند تا مقام و موقعیت سیاسی - اجتماعی و منافع اقتصادی خود را حفظ کنند و همچنان بر املاک و اراضی بیکران خویش مالک باشند.

آنان با مهاجمان همدست شدند و کار جمع‌آوری مالیات، باج، خراج و جزیه از توده‌های ایرانی را بر عهده گرفتند و کار عربها را آسان کردند^۳ زیرا اشراف عرب یا همه زورشان نمی‌توانستند بر توده‌ها و دارائی و اموال و اراضی آنان مسلط شوند و

۱- دهقانان یعنی شاهان محلی که قدرت سیاسی را بطور موروثی صاحب می‌شدند. ذ. ک: کریستنسن / ایران در عهد ساسانیان ۹۹.

۲- ذ. ک: خوارزمی / مفتاح ۷۰.

۳- خوارزمی / مفتاح ۲۵۴.

نقدینه‌های شاهان ساسانی را به چنگ آورند. تنها راه، همدستی با فئودالها و کدخدایان محلی و منطقه‌ای بود.^۱

فئودالها و اشراف ایرانی در حفظ سنن و اجرای قوانین باستانی و امتیازات طبقاتی کوشیدند. قوانین جامعه باستانی ایران، قوانین طبقاتی بود. یعنی نظام طبقاتی مبتنی بر قداست اهورائی طبقات حاکمه که حق حیات و حضور توده‌ها و رعایا را در جامعه و جایگاه اجتماعی‌شان را محدود و معین می‌کرد و این وضع بخشی از هویت جامعه ایرانی شده بود، لذا محال بود که قدرت اقتصادی و موقعیت اجتماعی از گروهی به گروه دیگر منتقل شود^۲ زیرا در جامعه ساسانی و سراسر قلمرو شاهنشاهی ایران باستان، هر طبقه، قالب خاص خود را گرفته بود و امکان تخطی از آن نبود. به گفته اردشیر ساسانی: «نابودی دولت و خرابی مملکت در بهم خوردن طبقات است یعنی طبقه پست جامعه جای طبقه شریف را بگیرد و بالعکس»^۳ و پیداست سیطره این اشراف و فئودال‌ها همچنان بر جامعه ایرانی ادامه داشت تا عربها در روستاها و مزارع مستقر شدند و با ساکنان اصلی از طریق ازدواج پیوند خوردند و دارای منافع و مصالح مشترکی گردیدند. این وضعیت بخصوص در اعراب ساکن روستاها و شهرهای تابعه «مرو» بیشتر مشهود بود.

و این در حالی بود که اسلام در آن سرزمین نشر یافته بود، اسلامی که در دوره خلفاء ثلاثه عرب و آغاز کشورگشایی، حداقل شعار پیش به سوی برابری و پایان دادن به نظام طبقاتی می‌داد.^۴

در اینجا میان قوانین باستانی ایران و قوانین اسلامی و حقوقی که اسلام به زن

۱- کریستن سن / ایران در دوره ساسانیان ۱۰۰.

۲- حسن احمد / العالم الاسلامی ۳۷.

۳- جاحظ / التاج ۲۵.

۴- حسن احمد / العالم الاسلامی ۳۴.

اعطاء کرد مثلاً بر سر نظام خانواده که نهاد اساسی تشکیل جامعه است، فرق روشنی وجود دارد؛ معروف است که در قوانین ایران باستان زن در کنار بردگان قرار داشت و از کلیه حقوق اجتماعی و مدنی خویش محروم بود.^۱ اختلاف دیگر، مسئله زمین و موضع اسلام در قبال آن بود. در نظر ایرانی‌ها برخورد اسلام با مسئله زمین، غیرقابل تصور و تحمل بود چراکه اسلام به نظام اقطاعی - فئودالی ساسانی پایان می‌داد و میلیون‌ها ایرانی اسیر و برده زمین را که فقط باید بر روی زمین کار طاقت‌فرسای پی در پی می‌کردند، آزاد کرد.^۲ لذا آنچه اعراب را بر سرزمینهای مفتوحه مسلط گردانید نیروی معنوی اسلام بود، نه زور بازو و تیزی شمشیر سپاهیان عرب.^۳ و از آنجا که اوضاع اقتصادی ایران عموماً بر فئودالیسم و نظام ملوک الطوائفی استوار بود^۴ قوانین اقتصادی مبتنی بر جواز احتکار کالاها و اعطاء همه حقوق اقتصادی به طبقات ممتاز جامعه بود. و در نتیجه اکثریت مردم از حقوق طبیعی خویش محروم بودند.^۵ اما وقتی اسلام آمد، بر عدالت اجتماعی تأکید داشت. اهل ذمه دریافتند که اگر اسلام آورند از چه حقوق عادلانه‌ای برخوردار خواهند شد. وقتی یک ایرانی اسلام می‌آورد از حق مالکیت اراضی برخوردار می‌شد و می‌توانست زمین را بخرد یا بفروشد و یا هبه کند و یا به دیگری وصیت نماید.^۶

درگیری و نبرد میان این دیدگاهها و گرایشهای تماماً متناقض (دیدگاه جاهلی، ساسانی و اسلامی) همچنان برقرار ماند و از برقراری هرگونه روابط اجتماعی و

۱- حسن احمد / پیشین ۳۴.

۲- همان ۳۲.

3. Khadduri; The law of war and peace in Islam. p. 52. Lusaco. London. 1941.

۴- کریستنسن / ایران در دوره ساسانیان ۳۰۷.

۵- حسن احمد / پیشین ۳۵.

۶- همان ۳۴ - ۳۵.

فکری بین طبقات مختلف اجتماعی یا بین عربها و ایرانی ها جلوگیری می نمود. این وضعیت، رو به آشفستگی گذاشت و سرانجام به تناقض و تعارض اجتماعی - سیاسی میان عربها از یک سو، و میان عربها و ایرانی ها و ترکهای مقیم ماوراءالنهر از دیگر سو انجامید و در آخر کار به جایی رسید که همه اهالی خراسان از عرب و عجم و ترک، فریاد اعتراض و شکایت برآوردند و با حزب و حکومت اموی به مخالفت پرداختند.

این مخالفت و ستیز ادامه پیدا کرد و رشد یافت تا که در زمان مناسب، انقلابیون از نیام شمشیر کشیدند و بر امویان در خراسان و ماوراءالنهر تاختند.

انقلابی ترین چهره این مقطع از انقلاب، حارث بن سریج تمیمی بود، و می دانیم که انقلابیون در ستیز علیه رژیم اموی در خراسان، نیرویشان را از اسلام می گرفتند. اسلامی را که همین عربها به ایرانیان رساندند. علت پذیرش اسلام از سوی ایرانیان صرفاً به دلیل شعارهای رهائی بخش و اصول عادلانه اجتماعی اقتصادی اسلام بود که با اجرای آن می توانستند از ستم کهن طبقاتی جای یافته در قواعد دین دولتی زرتشت، نجات یابند.^۱ اما عربها حقوق اسلامی و اصول اخلاقی را درباره ایرانیان رعایت نکردند و با تفکر نژادپرستانه و خلق و خوی جاهلی - بدوی، ایرانیان را تحقیر می کردند. ایرانیان که موالی خوانده می شدند حق نداشتند در جنگها سواره بجنگند و اگر در نبرد از خود رشادتی نشان می دادند و مورد توجه اذهان قرار می گرفتند، عربها با نگاههای تند، تهدید و تحقیرشان می کردند. حقیقت آن است که عجمها در ظاهر مزد می گرفتند و در غنائم سهمین بودند، ولی در واقع نه از مزد خبری بود و نه از غنائم اثری، نام موالی هرگز در دیوان ارتش عربی نوشته نشد.^۲ پذیرش اسلام از سوی پارسیان یا مردم ایران به عنوان یک ملت واحد، و

1. F.K.Dadachanji; philosophy of Zoroastrianism and comparative study of Religions. vol. I. p.30

۲- ذ.ک: ولهوزن / الدولة العربیه ۳۹۳.

سرعت انتشار اسلام در ایران و نفوذ تعالیم آن در روح و روان قوم ایرانی و انعکاس آن تعالیم در زندگی روزانه و راه و رسم اجتماعی این قوم، تحولی بس بزرگ و مهم پدید آورد. حادثه‌ای که عربها باید از آن در جهت منافع دو ملت ایران و عرب بهره‌برداری می‌کردند. مسئله مهمی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به آن اهمیت ویژه‌ای داد و می‌خواست تا از وضعیت جدید به نفع ملت‌های اسلامی بهره‌برداری کند. حلول اسلام در روح و روان آریائی از شگفتیهای تاریخ است؛ قومی که قرن‌ها در کنار فکر و فرهنگ یونانی زیست اما این فرهنگ هرگز نتوانست روح ایرانی را فتح کند و تنها تأثیری بسیار سطحی و روبنائی گذاشت. در حالی که اسلام توانست در روح و روان ایرانی نفوذ کند و عنصر جدیدی بسازد.^۱

بیشتر رویدادهای تاریخی خراسان بزرگ ناشی از ناسازگاری و درگیری دو عامل متضاد بود: یکی وجود نظام اجتماعی ساسانیان که مبتنی بر فتوداليسم متکی بر آئین زرتشت بود^۲ و دیگری قانون کار آزاد اسلامی که می‌گفت کار و تلاش هرکس از آن خود او است.^۳

این درگیری در عرصه کشاورزی و بازرگانی خود را نشان می‌داد. و نیز بقای نظام طبقاتی گذشته نقش مهمی در این درگیری داشت. برقراری همین وضعیت بود که بهره‌کشی مطلق را به همراه داشت که نتیجه آن در دراز مدت منجر به توقف کوچیدن مردم از شهرها به روستاها و مزارع کشاورزی شد. به لحاظ تئوریک همه حوادث تاریخی خراسان می‌تواند معلول چنین وضعی باشد. اما این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که اتخاذ مواضع رژیم اموی در خراسان در برخورد با

۱- نولدکه / الحیاة الادبیه ۱۳.

2. Dadachanji. F.K.; philosophy of Zoroast. 135. FF + 41-43, 105, 307 FF. + Dinshah Irani; ایران‌شهر / اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت ۶۵-۶۸. (153-161). Memorial. vol. I. Bombay. 1984.

۳- قرآن ۱۰/۶۲ + رودنسون / اسلام و سرمایه‌داری / متن عربی / ۴۸.

مشکلات اجتماعی - اقتصادی، عواقب سیاسی بس خطیری بدنبال داشت و رژیم را در تمامیت آن تهدید می‌کرد.

مهم‌ترین پدیده در این تحول اجتماعی - فکری، دگرگونی است که در زیربنای جامعه جدید خراسان پدیدار شد و آن دگرگونی در پیدایش طبقه اشراف عرب مقیم شهرها خود را نشان داد. طبقه‌ای که اراضی کشاورزی حاصل‌خیز روستاها و دشت‌زارها را صاحب شد. پس از پایان یافتن عملیات کشورگشایی در زمان سلیمان بن عبدالملک و در اواخر دوره استانداری یزید بن مهلب در خراسان، افراد این طبقه شریف رو به افزایش گذاشت. در این مقطع زمانی بود که اراضی سرسبز و حاصل‌خیز خراسان بزرگ، توجه اشراف عرب را جلب کرد^۱، زیرا دیگر از جنگهای پی در پی و غنائم بی‌شمار خبری نبود. هنوز چندسالی از توقف کشورگشایی نمی‌گذشت که سرسبزترین و حاصل‌خیزترین و گسترده‌ترین اراضی کشاورزی خراسان در دست طبقه کوچکی از اعراب نزدیک به رژیم و وابسته به خاندان حاکم قرار گرفت.^۲ و بدین سان بود که عربها بر ملت‌های مغلوب سیادت یافتند. یعنی «مردم ولایات مغلوب باید بذر می‌پاشیدند و می‌کاشتند و موالی مسلمان باید درو می‌کردند و عربها دیگر کاری جز جنگ و غارتگری نداشتند».^۳

پیدایش این طبقه، پدیده دیگری را بدنبال داشت که دارای اهمیت بسیاری بود و آن کوچیدن بسیاری از کشاورزان و اهل ذمه از روستاها به شهرها بود. این کوچندگان به شهرهای بزرگ می‌رفتند و طبقات شهرنشین جدیدی را بوجود می‌آوردند و در خدمت اشرافیت عربی قرار می‌گرفتند و به کارهای فنی و صنعتی

۱- ر.ک: بلاذری / فتوح ۵۱۹ + یعقوبی / تاریخ ۳۳/۳ + بلدان ۲۷۳ + طبری ۶/۴۷۰ - ۴۷۲: کیفیت انتقال

اراضی به عربها + نرشخی / تاریخ بخارا ۸۱ + برناردلویس / العرب فی التاريخ ۱۰۷.

۲- بندلی جوزی / تاریخ الحركات الفکریه فی الاسلام ۴۸.

۳- طبری ۴/۲۱۷ + فان کریمر / السیاده العربیه ۱۸.

روی می آوردند. این شهرنشینان جدید، سودهای سرشاری از این راه بدست می آوردند. زیرا عربها دائماً از کارهای دستی و صنعت روی می گردانیدند^۱ و در نتیجه خواهان خدمت این روستائیان صنعتگر و صاحب حرفه بودند. لذا از راه بازرگانی و کار آزاد و صرافى و دیگر کارهای تجارى ثروتهای هنگفتی انباشتند. شرایط اقتصادی اجتماعى و دگرگونیهای عمومى که مقدمات آن در عرصه های گسترده ای خود را نشان می داد، نقش مهمی در تکوین این طبقه ثروتمند داشت. طبقه ای که فعالیت اقتصادی را مستقیماً در دست داشت و نقش بس مهمی در عرصه سیاسى بازی می کرد. سیاستى که مقدمات آن با تشکیل گروههای سیاسى مخالف مرکب از ایرانی ها و عربهایی که از اعراب حاکم بریده و دور شده و به مشاغل کشاورزی و بازرگانی و صنعت روی آورده بودند، پدیدار شد. در کنار اینها، طبقه بزرگ دیگری از بیکاران ناراضى وجود داشت. این ناراضیان، نیروهای قابل انعطافى برای تحولات و حرکات انقلابى بودند^۲ که رهبرى آن را طبقه متوسط عرب و ایرانی بر عهده داشت. که برترین این حرکات انقلابى، حرکت «حارث بن سریج» بود و پس از آن، انقلاب بزرگ ضد اموى که عباسیان در پی آن به قدرت رسیدند که در فصل سوّم این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

روابط بین این طبقات و رژیم اموى بسیار بد شد و علت اساسى آن بدرفتارى عوامل خرد و کلان رژیم بود که حرص و طمع بسیار زیاد در قدرت طلبى و ثروت اندوزى و استیلای مطلق بر بوستانها و اموال و انفس مردم خراسان داشتند. بیشترین چیزى که خشم و نارضايتى مردم را برانگیخت بیگارى و باج و خراج و مالیاتهای سنگین بود.^۳ مخصوصاً مالیاتهای جدیدى که رژیم بر صنایع دستى بسته

۱- حسن احمد / العالم الاسلامى ۳۸.

۲- همان ۳۹.

۳- طبرى ۲۶۹/۷: خطبه یزید بن ولید در مورد بیگارى.

بود و یا مالیاتهای دیگر و باج‌های عید نوروز و جشن مهرگان که از نظر رژیم، مراسم آن غیرقانونی بود.^۱ این مالیاتهای جدید مردم را به مراتب بیش از مالیاتهای قدیم مانند جزیه و خراج، در سختی و تنگنا قرار می‌داد. چرا که جزیه و خراج مقدار آن معین و مشخص بود، در حالی که این مالیاتها اولاً غیرقانونی بود و ثانیاً حدّ و مرزی نداشت و عوامل رژیم هر چه می‌خواستند و نیاز داشتند می‌گرفتند.

آنچه خشم ساکنان عرب خراسان را برمی‌انگیخت این بود که دهقانان و اشراف عرب و اعضا و افراد خاندان حاکم و دوستانشان هیچ‌گونه مالیاتی نمی‌پرداختند و بار سنگین این مالیاتها تماماً بر دوش هر کس که حرفه‌ای دستی داشت بود، خواه برده می‌بود و خواه کشاورز و خواه بازرگان، خواه عرب و خواه عجم.^۲

شکایت و نافرمانی همه جا را گرفت و فریاد مخالفت بلند شد تا آنجا که همه ایالات ایران را دربر گرفت و به صورت اعتراضی عمومی و سراسری درآمد، و این مخالفت با وضع مالیاتهای سنگین و کمرشکن بود. اعراب ساکن روستاها که کشاورزی را اختیار کرده بودند، بیشترین شکایت را داشتند، مخالفت و نارضایتی رنگ خشونت بخود گرفت و پاسخ رژیم به آن نیز سخت خشن بود. فقها و زهاد نیز به مخالفان گرایش پیدا کردند. بدین سان بود که گروههای مخالف که دارای اهمیت سیاسی بودند شکل گرفتند، و با وجود بی‌نظمی و عدم سازماندهی در تشکیلات و هدف واحد سیاسی، زیربنای رویش زندگی سیاسی جدیدی گردیدند و مقدمه و زمینه‌ای در جهت پیدایش احزاب سیاسی نیرومند سازمان یافته، متحد و با هدف شدند که در اواخر عصر امویان و اوایل دوره عباسیان قد آراستند.

و چنین بود که زیربنای اجتماعی جامعه در خراسان، بر اساس فتودالیسم مبتنی

۱- قاضی رشید / الذخائر و التحف ۵.

۲- کریستنسن / ایران فی عهد الساسانیین ۱۱۰ + اولیری / تراث فارس ۳۳ - ۹۶. یعنی اریستوکراسی عربی جای اریستوکراسی ایرانی را گرفت.

بر بهره‌کشی و برده‌داری شکل گرفت. و در نتیجه جامعه به دو طبقه بزرگ تقسیم شد: طبقه اول عبارت بودند از اشراف عرب و فئودالها و اشراف ایرانی که اعراب را در سازماندهی و گردآوری مالیاتها یاری می‌کردند، و «مرازیه» یعنی کسانی که تجارشان را در بهره‌کشی از کشاورزان برای احیاء اراضی موات بکار می‌گرفتند. و طبقه دوم عبارت بودند از اعرابی که با ساکنان اصلی درآمیخته بودند و ساکنان جدید خراسان را تشکیل می‌دادند^۱، و اینها کارشان بازرگانی و کشاورزی و صنعت و مشابه آن بود. طبقه سوم هم وجود داشت که عبارت بودند از بیچارگان، مزدوران، بردگان و نوکران، تضاد منافع این گروهها، عامل و محرک مسائل سیاسی در خراسان بود و نه تعصبات قبیله‌ای، آنگونه که معروف است. چرا که مصالح و منافع جدیدی که از روابط اقتصادی جدید در خراسان پدید آمد، از هر عامل دیگری در تحولات سیاسی آن دوره، نیرومندتر بود. به همین دلیل تقاضای اصلاحات عمومی در خراسان شدت یافت. این تقاضا از سوی قبیله‌ای خاص و معین مطرح نبود بلکه فریاد کلیه افراد یا گروههایی بود که به قبائل مختلف اعم از عرب و ایرانی و ترک تعلق داشتند. این تنها موضع اشراف عرب بود که با تکیه بر قدرت نظامی، سیطره سیاسی خود را بر خراسان حفظ کرده بودند، تغییر نمی‌کرد. یعنی در هر صورتی و هر شرایطی آنان همچنان بر خراسان سیادت داشتند و اقلیت عربی که بر اکثریت غیر مسلمان که باید مالیات می‌پرداخت، حکم می‌راند.^۲

وضع گذشته همچنان برقرار بود و اشراف عرب به هیچ وجه حاضر نبودند از موقعیت خود دست بردارند و تحولات جدیدی را که در جامعه خراسان پدید آمده

۱- تنها در خراسان ۲۰۰/۰۰۰ خانواده عرب اسکان داده شدند. و این سیاست رژیم اموی بود که می‌خواست ایران را عربستان کند. ذ. ک: العلی / استیطان العرب فی خراسان مجله دانشکده ادبیات و علوم. شماره ۳. بغداد. سال ۱۹۵۸. + حسن احمد / ۳۶.

۲- برناردلویس / العرب فی التاريخ ۹۸.

بود، بپذیرند. اشراف عربی کارشان در سراسر خراسان بزرگ فقط نظامیگری بود و دست به هیچ کاری نمی‌زدند، لذا دسترنج اهالی خراسان را مفت می‌خوردند و بر این باور بودند که سروری از عربهاست و کار و خدمت از عجم‌ها! و هرگاه مردم خراسان هوس می‌کردند تا با گردن نهادن به دین فاتحان برای خود کسب مقام و موقعیتی کنند، ناکام می‌ماندند. چرا که در چنین صورتی در ردیف تازه مسلمانان قرار می‌گرفتند و از «موالی» بشمار می‌آمدند که باید حتماً تحت حمایت قبیله‌ای از قبایل عرب قرار می‌گرفتند. یعنی راه مستقیمی برای قبول اسلام جز از طریق قبائل عرب نداشتند. بدین سان بود که موالی از مساواتی که اسلام شعارش را می‌داد مطلقاً بهره‌ای نداشتند.^۱

به نظر می‌رسد که در این گفته، مبالغه زیادی شده است و گوینده آن، از واقعیت تحولاتی که در دولت عربی و مخصوصاً در قلمرو آن مانند آنچه در خراسان رخ داد، بی‌خبر است. آنچه در این مورد قابل قبول است این است که: «عربها راضی نبودند که موالی با آنان در غنائم سهیم باشند، ولی موالی برعکس می‌پنداشتند که غنائم حق همه مسلمانان است».^۲ زیرا «اسلام دینی دموکراتیک بود و با وجود اعتراف آن دین به برده‌داری، بناچار باید به نظام طبقاتی کهن ساسانی که دین زرتشت به آن رسمیت و مشروعیت داده بود و هنوز پس از سقوط رژیم ساسانی، کم و بیش در سراسر ایران ثابت و بدون تغییر مانده بود، پایان دهد. در حالی که در این نظام جدید هنوز فتودالهای ایرانی سیادت خویش را حفظ کرده و از آن بهره‌مند هستند و توده‌ها و رعایا همچنان استثمار می‌شوند».^۳

با این حال در مورد موضع اسلام و اعراب در قبال موالی (ساکنان اصلی

۱- کیرک / موجز تاریخ الشرق الاوسط ۴۱.

۲- فان فلو تن / السیاده العربیه ۴۰.

۳- کرونیانوم / الوحده و التنوع ۲۷۱.

خراسان) مبالغه زیادی شده است^۱ و در کتب تاریخ قدیم و جدید به دگرگونیهای تدریجی جامعه جدید اسلامی عموماً و جامعه خراسان خصوصاً اشاره و توجهی نشده است.



۱- نه تنها مبالغه‌ای نشده بلکه به پاس حرمت اسلام، جنایات تازیان تبهکار پوشانده شده و تازی‌زدگان ایرانی که سمت راوی و مورخ رسمی داشته‌اند، از نقل و ثبت جنایات تازیان خودداری کرده و حتی به بهانه اسلام و مسلمانی، آنچه ثبت شده بود محو کردند. (مترجم).

فصل دؤم

رفرميسم رژیامویمان
(عمر بن عبدالعزیز رفرماتور رژیام)

بحران سیاسی در خراسان

«خلافت عمر بن عبدالعزیز»

رفرماتور امویان

در فصل اول، اوضاع عمومی را که خلیفه سلیمان بن عبدالملک با آن روبرو بود روشن ساختیم و دیدیم که چگونه این خلیفه را مشکلات بسیاری که از بدرفتاری‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی می‌شد، دربرگرفته بود، مشکلاتی که در اواخر حکومت امویان به تحول در جامعه خراسان منجر شد و آن جامعه را بکلی از آنچه در دوره نخست اشغال توسط تازیان بود، دور ساخت. این تحول را می‌توان ناشی از سیاست حکومت یا از رفتار اعراب با ساکنان اصلی خراسان دانست. منظور ما از «اعراب»، حُکام عرب می‌باشند و نه اعرابی که به عنوان سربازان مزدور به خراسان آمدند یا با خانواده‌هایشان برای سکونت در خراسان، کوچ کردند. و سپس روشن نمودیم که چگونه سلیمان در حلّ این مشکلات کوشید، و نیز توضیح دادیم که روش او با شیوه‌های ولید و حجاج که بر دیکتاتوری و خشونت و زور مبتنی بود، اختلاف داشت.

و این مرگ سلیمان بود که آن گونه ناگهانی و پیچیده رخ داد^۱ و مانع رشد و ادامه تحولات گردید. آنچه شک آفرین است این که آیا مرگ وی طبیعی بود و از بیماری سینه پهلوی مرد^۲ یا که مرگی غیرطبیعی و توطئه‌ای بود که بزرگان خاندان اموی تدارک دیده بودند تا اوضاع گذشته دوره ولید همچنان پایدار باشد. تا آنجا که نزدیک بود شیوه‌های حجاج مخصوصاً در خراسان دوره یزید بن مهلب اجرا شود و این سلیمان بود که مانع آن شد. و آن گونه که در فصل اول گفتیم چه بسا آن سیاست، از فشارهای بزرگان خاندان اموی در خراسان ناشی می‌شد که می‌دانستند سلیمان نسبت به سیاست یزید بن مهلب در خراسان اعتراضی نخواهد کرد.^۳

درگیری میان جریانها و گروههای فکری و سیاسی که از تحول حوادث در خراسان خصوصاً و در قلمرو امپراطوری عربی عموماً ناشی می‌شد و میان مخالفان سیاست اصلاحی در خاندان اموی که سلیمان بن عبدالملک آن را پیشه ساخت، منجر به مرگ ناگهانی خلیفه شد تا خلافت به فرد اموی مورد اعتماد و اطمینان این خاندان و شیوخ آن برسد. اما طرفداران اصلاحات عمومی سیاسی اجتماعی دولت اموی و بازگشت خلافت به اصول اسلامی که در رأسشان فقیه معروف

۱- ذ. ک: ابن عبدالحکم / سيرة عمر بن عبدالعزيز ۳۳ + یعقوبی / تاریخ ۴۳/۳ + الطبری / تاریخ ۵۴۷/۶: روایت علی بن محمد بن جوزی در کتاب خلیفة الزاهد (سید الاهل) ۸۷. در تاریخ یعقوبی آمده است که پس از فراغت از بیعت، سلیمان را دفن کردند. عمر بن عبدالعزيز و سه نفر از فرزندان سلیمان بر سر قبر سلیمان آمدند، وقتی جنازه را بلند کردند جسد بر روی دستهایشان تکان خورد، بچه‌های سلیمان گفتند: به خدا پدر ما زنده است، عمر بن عبدالعزيز گفت: به خدا پدرتان زود درگذشت. برخی از مخالفان عمر بعدها گفتند که او سلیمان را زنده دفن کرد. یعقوبی ۴۵/۳ + ابن الکازرونی / مختصر التاريخ ۹۵ + العیون و الحدائق ۳۳.

۲- العیون والحدائق ۳۳.

۳- ذ. ک: همین پژوهش، فصل اول.

«رجاء بن حیوة»^۱ قرار داشت، توانستند با انتصاب عمر بن عبدالعزیز، خط و مشی جدید سیاسی رژیم را حفظ کنند. خلیفه جدید یکی از طرفداران زیرک و زرنگ سیاست اصلاحی بود که سلیمان بن عبدالملک در دوره اول خلافت خویش آن را پیشه ساخته بود. می‌توان گفت که سلیمان شخصاً از نامزدی عمر بن عبدالعزیز برای خلافت مطلع نبود. یا چه بسا در لحظات آخر که در حالت احتضار بود و دیگر تسلطی بر خودش نداشت از این امر غافل شده بود. وگرنه چرا نباید در حیات خود عمر بن عبدالعزیز را به مردم یا به باند امویان معرفی کرده باشد و این به آن خاطر بود که از سوی بزرگان و امیران خاندان اموی در فشار نباشد. پس از مرگ وی بارها برای فردی که اسمش در وصیت‌نامه سلیمان آمده بود و معلوم نبود چه کسی است، از مردم بیعت عام و خاص گرفته شد، سپس ناگهان به هنگام بیعت با مردم اسم عمر بن عبدالعزیز به عنوان خلیفه، اعلام شد. و این تدبیر نیز به خاطر ترس و تهدیدی بود که از سوی اشراف و امیران خاندان اموی متوجه جناح اصلاح طلب بود.

حُسن رفتار عمر بن عبدالعزیز در دوره خلافت ولید و زمانی که استاندار مدینه بود و نزدیکی وی به علما و زهاد و مشورت با آنان، زمینه‌گرایش مردم به او را فراهم ساخته بود، مخصوصاً وقتی با سیاست و رفتار ولید مخالف نمود و مردم از این امر آگاه شدند، پایگاه مردمی یافت.

پس از اعلام نامزدی عمر بن عبدالعزیز برای خلافت، وقتی هشام بن عبدالملک خواست تا با نامزدی او به عنوان خلیفه جانشین سلیمان به مبارزه برخیزد، رجاء بن حیوة فقیه صاحب نفوذ دربار خلافت اموی، او و مخالفان عمر را تهدید به کاربرد

۱- ذ.ک: ابن خلکان / وفیات الاعیان ۶۰/۲: وی ابوالمقدام رجاء بن حیوة بن جرول کندی است و دوست وی سعید بن عقبه می‌باشد.

زور کرد، سکوت اشراف و امیران خاندان اموی در این مورد، نشانه روشنی بر قدرت طرفداران خلافت عمر بن عبدالعزیز است.^۱

ولی مسعودی می‌گوید: «وقتی در مرج دابق مرگ سلیمان فرا رسید، رجاء بن حیوه و محمد بن شهاب زهری و مکحول و دیگر علماء حاضر در اردوگاه را به حضور خواست و وصیت‌نامه‌اش را نوشت و آنان را شاهد گرفت»^۲ و کسی که نامزد خلافت را به مردم در حضور امیران خاندان اموی اعلام کرد، «مکحول» بود.

اما عکس‌العمل نسبت به تغییر خط سیر طبیعی خلافت در خاندان اموی و انتقال آن به خط دیگری (که آل عبدالعزیز بن مروان باشد)، عبارت بود از تشکیل گروهی از امیران خاندان اموی علیه عمر بن عبدالعزیز و سیاست وی، رهبری این گروه مخالف را نامزد دوم خلافت، یزید بن عبدالملک بر عهده داشت که با خواهر حجاج ازدواج کرده بود. و همو بود که توطئه ترور عمر بن عبدالعزیز را دو سال پس از خلافت وی تدارک دید^۳ و نیز همو بود که کلیه اصلاحات سیاسی - اجتماعی عمر را لغو نمود، سیاستی که تنها علیه عمر بن عبدالعزیز نبود بلکه هدفش الغاء مشی اصلاحی خلافت بود که سلیمان بن عبدالملک آغازگر آن بود و عمر بن عبدالعزیز آن را تحول و تکامل بخشیده بود. هدف یزید بار دیگر بازگشت به سیاست ولید و حجاج بود.

رفر میسم عمر بن عبدالعزیز:

عمر بن عبدالعزیز زمام امور را در دست گرفت و این برآستی تحولی در سیاست

۱- ذ.ک: ابی‌الحکم / سیره عمر ۳۳ + دینوری / اخبار الطوال ۲۲۹ + طبری ۵۵۱/۶ + ابن اثیر / الکامل ۴۰/۵، ۴۱.

۲- مسعودی ۱۸۳/۳.

۳- ابن عبدربه / العقد ۴۳۹/۴ + سید الاهل ۲۲۴.

سنتی امویان بشمار می‌آمد، البته فقط یک تحول روبنائی و نه ریشه‌ای و نه به صورت انقلابی علیه سیاست کلی امویان و یا تغییر موضع رژیم نسبت به احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف و مبارز، آن گونه که مورخان قدیم و برخی محققان جدید فهمیده‌اند. روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز به عنوان یک خلیفه متدین در این مقطع زمانی، برای نجات رژیم از تنگنا و بقای حزب امویان، یک ضرورت حیاتی بود. چرا که تحولات و حوادث سیاسی در دولت امویان که موجودیت و تمامیت آن را تهدید جدی می‌کرد، چنین رفرمی را لازم داشت. و این مسئله بس خطیری بود که عمر بن عبدالعزیز را ناچار ساخت تا اهداف سیاسیش را در سه جبهه و جهت متمرکز کند و آن سه جهت عبارت بودند از:

- ۱- دلجوئی از موالی و کاستن از فشار بر آنان در دو زمینه اقتصادی و اجتماعی.
- ۲- حفظ وحدت اعراب که اختلافات شخصی و انشعابات سیاسی و گروه‌گرایی قبائلی، مخصوصاً در خراسان، آن را تهدید می‌کرد.
- ۳- پیروی از یک سیاست موفق برای حل مشکلات سیاسی و دینی، از طریق بکارگیری راههای مسالمت‌آمیز و استفاده از اسلام.^۱

و می‌بینیم که این سه اصل، جوهره سیاستی را تشکیل می‌دهند که سلیمان بن عبدالملک در عراق و خراسان بکار گرفت. فرق این دو خلیفه در این بود که سعه صدر عمر بن عبدالعزیز به مراتب بیش از اسلافش بود و نیروها و زمینه‌هایی که عمر برای تحقق این سیاست تدارک دیده بود به مراتب عمیق‌تر و حساب شده‌تر و به عمل نزدیک‌تر از شیوه‌های سلیمان بود و به همین دلیل عمر در اجرای این سیاست با مشکلات بسیاری از سوی باند اموی مخالف خود روبرو گشت. عمر بن عبدالعزیز پیش از اینکه در برابر افراط‌کارهای امیران و اشراف خاندان اموی

1. Gibb, H.A.R. The Fiscal Rescripts of umar II. p.1.

بایستد، در آغاز با خودش تسویه حساب کرد. وی خودش را به عنوان یک امیر مترف اموی بحساب آورد و به سختی از خویش و کاملاً زاهدانه حساب کشید؛ همه اموال موروثی و اکتسابی خویش را به فقهاء هم‌نشین خود و یا به بیت‌المال مسلمین واگذار کرد و برای مخارج خود و خانواده‌اش تنها یک چشمه در «سویدا» باقی گذاشت. آب این چشمه در زمینهای بایر و بدون صاحب و مالک کشت می‌شد و به احدی هم ضرری نمی‌رساند و محصولش در سال به دویست دینار و یک جوال خرما می‌رسید.^۱ عمر بن عبدالعزیز به همین بسنده کرد و از غنائم برای خویش سهمی قرار نداد. به وی گفته شد که: «عمر بن خطاب در هر روز از غنائم دو درهم به خویش اختصاص می‌داد. گفت که: عمر بن خطاب از خود مالی نداشت و من آنچه از خود دارم مرا کافی است».^۲ سپس خرجش را از مال خودش دو درهم در روز قرار داد. گفته‌اند که عمر بن عبدالعزیز تنها دو قریه «بُذَّ و جُزْین» در بعلبک را داشت.^۳ عمر پس از اینکه با خودش تسویه حساب کامل کرد خلق و خوی درویشان مؤمن را گرفت (شخصیت ایده‌آلی که یک عرب خالص آرزویش را دارد و می‌خواهد آنگونه خاضع و خاشع باشد تا احترام و تقدیس دلها را برانگیزد)، آنگاه به امیران و اشراف مترف خاندان اموی اعلان نبرد کرد تا مایه عبرت دیگران باشند. وی کلیه اقدامات خاندانش را محکوم کرد و مالکیت اموالشان را برسمیت نشناخت و اموال آنان را «مظالم» نامید^۴ یعنی اموالی که از راه ظلم و زور بدست آمده و مشروعیت ندارد. لذا دستور داد کلیه اسناد زمینهای بزرگ امیران و سهمنامه‌های غنائم و اموالی را که بدست آورده‌اند گردآورند. وقتی همه اسناد و

۱- ابن عبدالحکم / سیرة عمر ۴۷، ۵۸، ۶۱.

۲- ابن عبدربه / العقد الفرید ۴/۳۳۴ + الذهبی / تذکرة الحفاظ ۱/۱۱۳.

۳- سید الاهل / الخلیفة الزاهد ۹۹.

۴- یعقوبی / تاریخ ۵۰/۳.

مدارک به وی ارائه شد در برابر چشم اشراف اموی پاره‌شان کرد و آنگاه فرمانش تعمیم یافت که کسی حق بهره‌وری از زمینی که غصب کرده یا برایش غصب کرده‌اند، ندارد، و به مردم اعلام کرد که احدی را بر مالی مالکیت نیست مگر به موجب قرآن و سنت.^۱ اشراف اموی به ستیز و مقاومت سرسختانه‌ای با سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز پرداخته به وی گفتند: «اموالی را که از پدران ما به ما رسیده مصادره نکن که بچه‌هایمان فقیر باشند و به پدرانمان که ما باشیم بد بگویند و ما هم از گرسنگی و بی‌چیزی بمیریم. عمر بن عبدالعزیز در پاسخ گفت: به خدا سوگند! اگر در گرفتن حقّی که ضایع کرده‌اید به من کمک نکنید، بزودی عقوبتم را خواهید دید. ولی چه کنم که از فتنه و آشوب شما نگرانم و اگر خداوند مرا بر این کار باقی گذاشت حق هر صاحب حقّی را به وی پس خواهم داد».^۲ سپس متکلم معروف غیلان دمشقی را گمارد تا اموال انبار شده امویان را بفروشد و رد مظالم دهد. غیلان می‌فروخت و فریاد می‌زد: «آهای مردم! برای خرید کالاهای خیانتکاران بشتابید، برای خرید کالاهای ستمگران بشتابید و بنگرید کسانی که خود را جانشین رسول الله معرفی کرده‌اند، به سیره و سنت غیر او رفتار نموده‌اند». هشام این شعارها را شنید و سوگند یاد کرد که اگر به قدرت برسد غیلان را خواهد کشت. و هنگامی که به قدرت رسید به سوگندش وفا کرد و غیلان را کشت.^۳ اشراف خاندان اموی کوشیدند تا خلیفه را از طریق عمه‌اش فاطمه تحت تأثیر قرار دهند^۴، ولی موضع سخت خلیفه در برخورد با عمه‌اش، هرگونه امیدی را از اشراف اموی

۱- سید الاهل / خلیفه الزاهد ۹۷، ۹۸.

۲- ابن عبدربه / العقد ۴۳۷/۴.

۳- ابن نباته / سرح العیون ۲۹۱ می‌گوید هشام او را به تهمت قدری بودن کشت. + القرابی / تاریخ الفرق ۳۸-۳۹.

۴- ابن الجوزی / سیره عمر ۱۱۶ + صفة الصفوة ۲/۶۹.

مبنی بر نفوذ در خلیفه سلب کرد.

انقلابی را که عمر بن عبدالعزیز و گروهش به آن دست یازیدند و همچون طوفانی در آغاز و البته تا حدودی، بر خاندان اموی وزیدن گرفت و زمینها و ثروتهای بادآورده‌شان را برای نخستین بار در تاریخ سیاسی این خاندان پس از دستیابی به قدرت، بر باد داد، در واقع به نفع رژیم اموی تمام شد و بر قدرت سیاسی این خاندان افزود. و بر خلاف پندار برخی محققان هرگز به تضعیف‌شان منجر نشد، زیرا از یک سو فرمیسیم عمر بن عبدالعزیز اعتماد خلق را به این خاندان برگرداند و از دیگر سو اقدامات خلیفه به اشراف اموی هشدار داد که هوشیار باشند و علیه سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز صف واحد و فشرده‌ای تشکیل دهند. به همین دلیل عمر بن عبدالعزیز پس از اینکه اشراف اموی از وی دوری گزیدند و به مخالفان او روی می‌آوردند، مردم را حول و حوش خویش و خاندان حاکم گرد آورد. و این نخستین هدف از اهداف سیاسی عمر بود، سیاستی که آغازگرش در عراق و خراسان و هند، سلیمان بن عبدالملک بود.

امیران و اشراف خاندان اموی از عمر دوری گزیده و او را تنها گذاشتند و به پیروی از آنان اشراف قبائل عرب متحدشان و فتودالها و بازرگانان بزرگ که خلیفه می‌کوشید تا با پیدا کردن دستاویزی شرعی از سودجوئی و ثروت‌اندوزی آنان جلوگیری کند^۱، نیز از عمر دور شدند، متأسفانه خلیفه در این راه شکست خورد و نتوانست فتودالها و بازرگانان را کیفر دهد، لذا ناخرسندانه ره‌اشان کرد و به پاک‌سازی دولت پرداخت. نخستین اقدام وی عزل استانداران ولایات بود. سپس به تغییر شیوه‌ای پرداخت که سلیمان بن عبدالملک در خراسان و دیگر ولایات امپراطوری عربی آغاز کرده بود و «صالح‌ترین افرادی را که می‌شناخت بکار

۱- سید الاهل / خلیفه الزاهد ۱۰۹ + عبدالحکم / فتوح مصر ۹۹.

گماشت. کارگزارانش نیز راه و رسم خلیفه را در پیش گرفتند.^۱ در سال ۹۹ هجری ابوبکر محمد بن عمرو بن خازم را بر مدینه و عبدالعزیز بن عبدالله بن خالد بن امیه را بر مکه و عبدالحمید بن عبدالرحمن را بر کوفه گماشت^۲ و عدی بن ارطاة فزاری (از قبیله قیس) را بر بصره و جراح بن عبدالله حکمی (از قبیله قیس) را بر خراسان امارت داد.^۳

گزینش این استانداران در ارتباط و یا تحت تأثیر روابط گروهی - قبیله‌ای یا پیمانهای قبایلی نبود. و درست به همین دلیل حکومت از نفوذ و یا تأثیر گروههای قبایلی بدور بود. عمر بن عبدالعزیز جانشین سلیمان تنها فرد در تاریخ امویان محسوب می‌شود که به هیچ وجه به گروه و دسته و قبیله‌ای وابسته نبود.^۴ و این گام متمم خط سیاسی‌ای بود که سلیمان برای ایجاد تحول در ساختار حکومت مرکزی و تقویت ارکان آن ترسیم کرده بود، وی ارکان حکومت را بجای پیمانها و دسته‌های قبایلی، بر نیروی ثابت و مستقلی پی‌ریخته بود، بنابراین بر خلاف پنداردوزی (Dozy =) عمر بن عبدالعزیز تنها فردی که به گروهی وابسته نباشد نبود. ولی وی به عنوان یک اموی وفادار به امویت خویش، خشم و غضب امیران و اشراف خاندانش را دریافت و به عواقب آن پی برد.

وی می‌دانست که چه بسا در آینده به حمایت آنان و شامی‌ها نیاز پیدا کند، لذا خواست که این خشم را بیش از این برنیا نگیزد. و با وجود شناختی که از تشکل سیاسی باند امویان علیه خود که از سوی یزید بن عبدالملک رهبری می‌شد داشت، در عین حال کوتاه آمد. چه بسا به سرانجام امور می‌اندیشید و می‌ترسید که عاقبت

۱- مسعودی / مروج / ۱۸۳/۳.

۲- طبری / تاریخ / ۵۵۴/۶ + احمد زکی صفوة / جمهرة / ۲۱۹/۲.

۳- طبری / ۵۵۴/۶.

۴- دوزی / تاریخ مسلمانان اسپانیا / ۱۳۴.

این مخالفتها به یک انقلاب علیه حکومت وی منجر شود، لذا در سیاست خویش مبنی بر گرفتن زمینهای اشراف اموی تجدید نظر کرد و زمینهای را که خاندانش تصرف کرده بودند و نیز درآمدهای آنان از غنائم را به رسمیت شناخت و بر سهمیه آنان نه چیزی افزود و نه چیزی کاست، و سهمیه شامی‌ها از غنائم را ده دینار بالا برد و به سهمیه مردم عراق چیزی نیفزود.^۱ با این همه می‌توان گفت که سیاست عمر با جوهره سیاست سلیمان و نیز با قاعده اموی معمول در سیاست عام دولت که پس از رهایی شهرها از دست عوامل حجاج برقرار شده بود تغایر و تناقضی نداشت و نیز موضع خویش در قبال مردم عراق را تغییر نداد و از روش سلیمان در قبال عراقی‌ها مبنی بر تخفیف و دلجوئی از آنان به خاطر ستمی که از حجاج دیده بودند و علیه امویان و حکومتشان در شام خشمگین بودند، تخطی نکرد. عراقی‌ها به دلیل ستم سختی که از حجاج دیده بودند، پشتوانه نیرومندی برای عمرو هرکس دیگری که دم از اصلاحات اجتماعی می‌زد، بودند. عمر بن عبدالعزیز با افزایش سهمیه شامی‌ها از غنائم، آنان را رام و آماده ساخت تا بتواند سیاست اصلاحی خویش را در سراسر قلمرو امپراطوری عربی پیاده کند، و برای این منظور نامه‌هایی به استانداران سراسر بلاد نوشت.^۲



حکومت خراسان در دست یزید بن مهلب بود. عمر بن عبدالعزیز او و خاندانش را دشمن می‌داشت و می‌گفت: «اینها ستمگر هستند و چون اینان را دوست نمی‌دارم»^۳ و یزید بن مهلب عمر را دشمن می‌داشت و می‌گفت: «او را ریاکار می‌بینم».^۴

۱- یعقوبی ۵۰/۳.

۲- احمد زکی صفوة / جمهرة رسائل العرب ۳۱۰/۲.

۳- طبری ۵۵۷/۶.

۴- طبری ۵۶۷/۶.

بین سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز و سیاست مبتنی بر تعصب کهن قبیله‌ای یزید بن مهلب که می‌کوشید آن را در خراسان اجرا کند و با وجود تأکید خلیفه مبنی بر نفی سیاست حجاج که یزید بن مهلب به آن ایمان داشت و علاوه بر آن، پیرو سیاستها و پیمانهای پان عربیستی گذشته بود، درگیری سیاسی شدیدی پدیدار شد. عمر بن عبدالعزیز پس از رسیدن به خلافت در نامه‌ای به یزید بن مهلب نوشت: «اما بعد! سلیمان بنده‌ای از بندگان خدا بود، خداوند بر او منت نعمت نهاد و سپس او را برد و مرا جانشین او ساخت و یزید بن عبدالملک پس از من خواهد بود. حال که خداوند مرا بر این مهم گماشت، امر خلافت سخت بر من گران است و به آن دلشاد نیستم، اگر رغبتی به گرفتن زنان و گردآوری اموال می‌داشتم به این سوی روی می‌آوردم و مسلم از دیگران جلوتر بودم. اما از این بیم دارم که باید در قبال آن حساب سختی پس دهم، مگر که خداوند مرا از ابتلای به آن نجات دهد و بر من رحم کند. به نمایندگی از ما، برای ما از مردم خراسان بیعت بگیر». ^۱ وقتی نامه عمر به یزید بن مهلب رسید آن را به «ابوعینیه» داد که بخواند، پس از آنکه خواند گفت: «من از کارگزاران او نیستم»، ابوعینیه گفت: چرا؟ گفت: «این گونه سخن، سخن اسلاف او نیست، وی نمی‌خواهد که راه آنان را برود». یزید مردم خراسان را به بیعت فراخواند، مردم بیعت کردند. سپس عمر به یزید نوشت: «کسی را به جای خویش بر خراسان گمار و خود بیا»، یزید فرزندش مخلد را به جای خود گماشت ^۲ و سپس رو به سوی شام نمود. وقتی به واسط رسید خواست که از رودخانه بگذرد و به بصره بگریزد که وطن قبیله‌اش آزد بود ^۳ ولی استاندار بصره توانست او را در کنار رودخانه معقل نزدیک پل بصره دستگیر کند و به حضور عمر بن عبدالعزیز فرستد.

۱- طبری ۵۶۷/۶

۲- طبری ۵۶۷/۶

۳- همان ۵۵۶/۶

گفته شده که وی را نزد سپاهی فرستاد که در عین التمر مستقر بودند. سپاهیان یزید را از والی بصره تحویل گرفته و او را تا شام همراهی کردند.^۱ عمر بن عبدالعزیز بسختی از سیاست مالی و اقتصادی یزید بن مهلب در خراسان حساب کشید، آنگاه او را از مقامش برکنار کرد و اموالی را که در دوره سلیمان بالا کشیده بود، مطالبه نمود. وقتی یزید از تادیه مال اظهار ناتوانی کرد، عمر دستور داد او را زندان کنند^۲، سپس در نظر داشت تا وی را به جزیره دهلک تبعید کند ولی تهدیدی که از سوی قبیله ازد متوجه خلیفه بود و ترس از عصیان و شورش علیه خلافت، باعث شد تا عمر از تبعید وی صرف نظر نماید، لذا تبعیدش را به حبس تبدیل کرد. عزل یزید بن مهلب از امارت خراسان و زندانی نمودن وی، خشم قبیله ازد را برانگیخت و در بصره به حمایت از آل مهلب اجتماعی تشکیل دادند.

پس از این تغییر و تحول بود که جراح بن عبدالله، امور سیاسی، نظامی، مذهبی و اقتصادی خراسان را در دست گرفت. وی با وجودی که به راه و رسم حجاج ایمان داشت^۳ و سیاستی را تعقیب می کرد که با سیاست عمر بن عبدالعزیز در تضاد بود، ولی عمر با انتخاب چنین افرادی قصد انصراف از راه و رسم اصلاحی سلف خود را نداشت و کاری هم به گرایش و عقاید شخصی افراد نداشت، بلکه انتخاب این افراد صرفاً بخاطر این بود که مردانی با کفایت و امین بودند.^۴ با این همه وقتی عمر از بدرفتاری جراح با مردم و ستمگری و تعصبات قبیله ای و شیوه ناپسند وی در امور مالیاتها آگاه شد، نتوانست او را تحمل کند، زیرا عمر به این دل خوش نبود که خوب بهر حال افرادی را که حداقل تظاهر به وفاداری و پیروی از او می کنند، انتخاب کرده

۱- همان ۵۵۸/۶.

۲- همان ۵۵۷.

۳- طبری ۵۵۹/۶: این توصیف ابو صیدا از جراح است.

۴- ولهون / الدولة العربية ۲۶۲.

و همین او را بس است، و بعد تا زمانی که مایحتاج خلیفه را می فرستند رهایشان سازد و کاری به کارشان نداشته باشد تا هر چه می خواهند بکنند. چرا که وی شخص خود را در قبال رفتار کارگزارانش در سراسر بلاد مسئول می دانست. هدف خلیفه افزایش قدرت دولت نبود بلکه می خواست حق و عدالت را برقرار سازد^۱، از همین رو از کارگزارانش به سختی حساب می کشید و از آنچه در گوشه و کنار امپراطوری عربی می گذشت خبر داشت و در ارشاد و توجیه آنان کوتاهی نمی کرد.^۲ هر تصمیمی را که می گرفت به مردم می گفت. در نامه ای به یکی از کارگزارانش می گوید: «اما بعد! این نامه را برای ایرانیان بخوان تا بدانند که خداوند با زبان من از آنان دفع ستم کرده و باج و خراجهای ظالمانه ای را که به خاطر برگزاری جشن عید نوروز و جشن مهرگان می پرداختند و یا پولی را که بناحق برای خرج مکاتبات و پست دولتی و مزد کاتب ها و منشی ها و چاهارها و جوایز فرستادگان خلیفه و مزد دشتبانان و مخارج کارگران می دادند، و پولی را که به خاطر تفاضل قیمت کالاها و تفاضل وزن و کیل از آنان می گرفتند، برطرف شد و دیگر چنین باجهای ظالمانه ای نخواهند پرداخت و خدا را سپاس بگذارند».^۳



و این همان سیاست و روش اصلاحی است که عمر بن عبدالعزیز در پیش گرفته بود. رفرمی کاملاً روبنایی که اصلاً و ابداً با بنیانهای متزلزل جامعه که از پی آمد حوادث بی شمار به لرزه افتاده بود، کاری نداشت. بحران عمیق اجتماعی که در طول سالیان دراز گذشته از پگاه اشغال خراسان خصوصاً و ایران عموماً، توسط

۱- پیشین ۲۶۲ + ابن عمر الکندی المصری / کتاب الولاة و القضاة (جریان تعیین عبدالله بن خذامر به عنوان قاضی مصر) + المبرد / الکامل ۵۲/۲ (جریان بلال بن ابی برده).

۲- ابن عبدالحکم / سيرة عمر ۱۶۰.

۳- پیشین ۱۶۰.

تازیان شکل گرفته بود. این رفرم فریبنده خلیفه نتوانست خطر اساسی و ریشه‌ای را که در جامعه خراسان و دیگر ایالات ایران همچون آتش در زیر خاکستر نهفته بود، برطرف سازد. چرا که هدف اصلی خلیفه حفظ وحدت تازیان و بقای امپراطوری اموی بود، خلیفه حصول چنین هدفی را در دلجوئی روبنائی از ایرانیان تحت ستم می‌دید، لذا دست بکار شد و سیاستهای اقتصادی تازه‌ای را پیاده کرد که با وجود فروپاشی این سیاستها، در این اواخر داشت بر بحران غلبه می‌کرد. مشکل اساسی که خلیفه با آن روبرو بود یکی اسلام آوردن اهل ذمه بود که دسته دسته برای فرار از خراج و مالیات اسلام می‌آوردند و دیگری وجود بسیار زیاد فتودالهای عرب بود. نتیجه اسلام آوردن اهل ذمه این بود که باید مالیات اندکی بپردازند، یعنی همان مقداری که یک مسلمان باید بدهد.^۱ بر این اساس می‌توان خطوط عام سیاست داخلی عمر بن عبدالعزیز را در حل مشکل زمین و پیدایش فتودالهای بزرگ و روی آوردن مردم برای دستیابی به زمین، و وضع مالی دولت و مشکل مالیات‌های گوناگون، خلاصه کرد. و در رابطه با سیاست خارجی باید از مشکلات روابط خارجی و بین‌المللی، رابطه اعراب با همسایگان، مشکل ارتش در مرزها و حمله به قسطنطنیه، یاد کرد. در آن مقطع تاریخی مهمترین مرز، مرزهای خراسان بود^۲، چرا که اولاً خراسان از مرکز خلافت به دور بود، ثانیاً اوضاع سیاسی - اجتماعی خراسان بحرانی بود، ثالثاً توجه به نقش تاریخی خراسان در تعیین سرنوشت ایران، رابعاً پیدایش احزاب سیاسی عباسیان، علویان و ایرانیان و وجود گروههای سیاسی قبائلی در خراسان، خامساً شدت یافتن بحران قبائل عرب و تلاش آنها برای دستیابی به قدرت و نزدیکی به آن، بر این اساس بود که اداره ایالت پهناور خراسان

۱- برنارد لوئیس / العرب فی التاريخ ۱۰۷.

۲- طبری ۶/۶۵۸.

از مسائل اساسی و بس خطیری بود که خلفاء متأخر اموی به آن اهتمام می‌ورزیدند. زیرا می‌دانستند که دشمنان سیاسی‌شان در این سرزمین گرد آمده‌اند و از یک سو درگیری سازش‌ناپذیر بین اعراب و ساکنان اصلی شهرهای خراسان مخصوصاً در ماوراءالنهر و از دیگر سو درگیری سیاسی بین ایرانیان متمدن بقایای عصر ساسانی و ترکهای بدوی بیابانگرد همسایه‌شان و از سوی سوّم درگیری بین عربها و ترکها مخصوصاً پس از توقف کشورگشائی تازیان در اواخر دوره سلیمان بن عبدالملک، خراسان را سخت بحرانی و حساس و خطر خیز ساخته بود. توقف روند کشورگشائی می‌توانست نشانه ضعف عربها در آن نواحی و یا بیداری ملت‌های مجاور تلقی گردد، و یا مبین وجود مشکلات بزرگ داخلی باشد که ارتش کشورگشای عرب را از حرکت بازداشته بود و یا که تمام توان حکومت عربی معطوف حمله قسطنطنیه بود که برای دولت بسیارگران تمام شد، ولی شاید مشکلات داخلی نیرومندترین علت بازدارنده روند کشورگشائی عربها بود.

سازمان‌دهی این ایالت پهناور با آب و هوا و زمین و ساکنان گوناگون و ترکیب اجتماعی مختلف آن، برای تازیان از مشکل‌ترین مسائلی بود که در امر کشورداری، حکومت مرکزی اموی با آن روبرو بود. مخصوصاً سازمان‌دهی خراسان از جهت امور اقتصادی و روابط اجتماعی که از پگاه اشغال، در این سرزمین پهناور شکل گرفته بود، کاری مشکل بود. همین روابط اجتماعی علت و عامل اساسی دگرگونی در ساختار جامعه خراسان گردید و باعث پیدایش طبقه جدیدی شد که ترکیب اجتماعی اقتصادی و انسانی آن بطور کلی با شکل قبیله‌ای کهن آن اختلاف داشت. مشکل دیگر احیاء اراضی بود و تناقضی که بین واقعیت موجود و احکام اسلامی زمین بر اراضی به زور فتح شده و اراضی خارج از مرزهای جزیره العرب وجود داشت که در اسلام حکم خاص خود را داشت و عربها اصلاً به آن توجهی نداشتند. دیدیم که سیاست اصلاحی سلیمان در خراسان اجرا نشد، زیرا وضع اداری این

ایالت بخاطر شرایط تاریخی خاص حاکم بر آن، بسیار پیچیده و دشوار بود. اداره این ایالت و جمع‌آوری مالیاتهای آن قبل از اشغال توسط تازیان، در دست زمین‌داران بزرگ بود. قتیبة بن مسلم باهلی که خراسان را اشغال کرد، اداره امور را همان‌گونه که بود به زمین‌داران بزرگ واگذار کرد و از آنان خواست تا حق و حساب عربها را سر موقع معین بدهند و بدین سان بود که بین اشراف عرب و اشراف ایرانی در اداره امور خراسان همکاری مشترکی وجود داشت و البته هر چه منافع مشترک طرفین بیشتر می‌شد به یکدیگر بیشتر نزدیک می‌شدند تا آنجا که این نزدیکی تفاهم و اشتراک منافع مبنای اساسی مدیریت سیاسی خراسان گردید و آن‌گونه که گذشت پس از جابجائی وکیع بن ابی‌سؤد، زمام امور خراسان در دست یزید بن مهلب قرار گرفت. استانداری که به فرمان و هدایت حجاج بن یوسف ثقفی عمل می‌کرد.

یزید بن مهلب و گروهی از خاندانش تا زمانی که از چشم حجاج نیفتادند، به مدتی طولانی بر خراسان و عراق حکومت می‌کردند. این تغییر سیاست حجاج شاید از روی حسادت و یا ترس از آنان بود که می‌ترسید قاپ او را نزد عبدالملک بدزدند.^۱ و چه بسا با توجه به شخصیت نیرومند و مقتدر حجاج، علت، نه این باشد و نه آن، بلکه حجاج در نظر داشت خراسان را هم به عراق ضمیمه کند و زیر سلطه خویش درآورد و به طور کلی چهارچوب امور سیاسی - اجتماعی خراسان را دگرگون سازد، و از قوت و شدت پیمانهای قبائلی در خراسان بکاهد و ابهت و هیبت حکومت مرکزی را نشان دهد تا تنها حکومت مرکزی مسئول امنیت داخلی و خارجی و کلیه امور سیاسی - اقتصادی خراسان جلوه کند و قبائل عرب و متحدانشان را از عرصه‌های سیاسی و اقتصادی دور سازد.

این سیاست حجاج در واقع زمینه‌سازی برای اقتدار هر چه بیشتر حکومت

۱- ابن نباته / سرح العیون ۱۸۷.

مرکزی بود، سیاستی که عبدالملک بن مروان با تمام توان در پی تحقق آن بود. در طول حوادث و تحولات بسیاری که بر دولت عربی گذشت و اوضاع و احوال سیاسی بی‌شماری که خراسان از سرگذراند، شخصیت سیاسی یزید بن مهلب شکل گرفت. وی در سیاست و حکومت بر خراسان، مقلد بی‌چون و چرای سیاست و خط مشی اقتصادی - اجتماعی حجاج بود.^۱ یزید بهتر آن دید که دوباره کشورگشائی و غارتگری را از سر بگیرد و برای خراسانی‌ها عظمت نظامی بیافریند و این سیاست تنها راه حل مشکلات داخلی خراسان و یا لااقل دورشدن از این مشکلات بود، تا علاوه بر آن، به لحاظ کسب شهرت و اعتبار به پایه قتیبة بن مسلم باهلی در خراسان و ماوراءالنهر برسد، لذا سیاست اصلاحی امور خراسان را که سلیمان بن عبدالملک مقرر داشته بود، رها کرد و به غارتگری و کشورگشائی روی آورد.^۲ مدت خلافت سلیمان آنقدر کوتاه بود که فرصت لازم را برای نظارت بر آنچه اجرای آن را خواسته بود، نیافت. و این جانشین وی عمر بن عبدالعزیز بود که می‌کوشید تا سیاست اصلاحی او را به طور گسترده‌تری پیاده کند و به انجام رساند. مرگ سلیمان و روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز، سیاستی را که در خراسان اجرا می‌شد دگرگون ساخت ولی هرگز آن سیاست را از چهارچوب اموی پسند آن خارج نساخت. خلیفه نشان داد که نسبت به امور خراسان اهتمام می‌ورزد، لذا یزید بن مهلب را برکنار کرد و گفتیم که جرّاح را به جایش گمارد.

این انتخاب به خاطر دوراندیشی سیاسی عمر و درک مشکلات خراسان بود که تأثیر عمیقی بر سیاست عام دولت عربی گذاشته بود و نیز آگاهی وی از تحولات اجتماعی جدید آن دیار و شناخت او از گروه‌ها و احزاب سیاسی مخالف رژیم

۱- ولهوزن / الدولة العربية ۲۵۳، ۲۵۴.

۲- طبری ۶ / حوادث سال ۹۸ هـ. + ولهوزن / الدولة العربية ۲۵۵.

اموی در خراسان، علت این گزینش بود. به همین دلیل کوشید تا هر طور شده ساکنان آن ایالت ناآرام را راضی و خشنود سازد و مشکلات اجتماعی - اقتصادی شان را که نماینده سلیمان، یزید بن مهلب همچنان به حال خود رها کرده بود، برطرف نماید.

در صفحات پیش دانستیم که جامعه خراسان نسبت به دوره ساسانیان به طور ریشه‌ای دگرگون شده بود، مردم خراسان بر حسب وضع اقتصادی شان به دو گروه تقسیم شده بودند: گروه حاکم و گروه محکوم، حاکمان امور جنگ و خراج و مقامات عالیه سیاسی و حکومتی را در دست داشتند، و گروه محکوم در روستاها و دشتها ساکن بوده و به کشاورزی اشتغال داشتند که باید به جنگ نیز می‌رفتند و مالیات اضافی هم می‌پرداختند، و یا در شهرها به بازرگانی و صنعت روی آورده بودند.

پس از تحولات پیچیده‌ای، گروه دوم توانستند از زیر زور قتیبه بن مسلم و زیر بار اشراف عرب رهائی یابند. و از این پس بود که بحران و آشفتگی سیاسی در دوران وکیع بن ابی سؤد غدانی بر خراسان مستولی گشت تا که یزید بن مهلب آمد. و همین یزید بود که به اشراف عرب نزدیک شد و با آنان پیمان بست و سپس مالیات‌های اضافی را بر مردم خراسان برقرار کرد تا به وسیله آن بتواند ارتش کشورگشای غارتگرش را تجهیز کند. و بدین سان بار دیگر فضای سیاسی خراسان آشفته شد، و اجرای احکام حکومت نظامی که یزید در شهرهای خراسان برقرار ساخته بود و آتش جنگهایی که برافروخته بود، مانع شنیدن صدای اعتراض ناراضیان گردیده بود. و سرانجام این ناراضیان بودند که با برکناری یزید از سوی عمر بن عبدالعزیز و زندانی نمودن وی و تعیین فرد دیگری به جای او و گشودن باب گفتگو بین دولت و گروهها و احزاب سیاسی مذهبی، پیروز شدند.

عمر بن عبدالعزیز به دلیل اوضاع پیچیده سیاسی در خراسان، عملیات کشورگشائی را متوقف کرد و اصولاً شخص وی تمایلی به کشورگشائی نداشت و او

بخوبی می دانست که این جنگها در راه خدا نیست بلکه صرفاً برای دستیابی به غنائم است^۱ لذا ارتش عربی را از محاصره قسطنطنیه بازگرداند^۲ و به عبدالرحمن بن نعیم نامه ای نوشت و به وی دستور داد تا مسلمانان عرب را از ماوراءالنهر بازگرداند، ولی مسلمانان کوچیدن به «مرو» را رد کردند^۳ زیرا بر بلاد ماوراءالنهر استیلاء یافته و به خریدن زمینهای کشاورزی پرداخته بودند، مخصوصاً منطقه کشاورزی شهر بخارا در دستشان بود و کاملاً می دانستند که شهر بخارا از زمان اشغال توسط قتیبه بن مسلم باهلی^۴ به چهار قسمت تقسیم شده بود، و برای اینکه از اشراف عرب و امیران خاندان اموی مستقر در مرو پای تخت ماوراءالنهر، دور باشند، حاضر نشدند به مرو عقب نشینی کنند. اینها که بازگشت به مرو را رد کردند در واقع کسانی بودند که در آن مناطق سکنی گزیده و با ساکنان اصلی درآمیخته بودند و کارشان کشاورزی و صنعت و بازرگانی بود، اینها افرادی بودند که اندکی بعد نقش مهمی در تاریخ سیاسی اقتصادی ماوراءالنهر برعهده داشتند.

سخت ترین مشکلی که عمر بن عبدالعزیز با آن روبرو شد، عبارت بود از: ایجاد هماهنگی بین ساختار اجتماعی جدید^۵ خراسان و ماوراءالنهر و بین سیاست سنتی

۱- طبری ۵۶۸/۶ + ولهوزن / الدولة العربية ۲۶۱.

۲- طبری ۵۵۳/۶.

۳- طبری ۵۳۸/۶.

۴- نرشخی / تاریخ بخارا ۸۱، ۸۰ + یعقوبی / البلدان ۳۹۲.

۵- نقطه اوج تغییر در زیربنای اجتماعی دولت عربی مخصوصاً در بخش شرقی آن، در دوره سلیمان بن عبدالملک بود. این تغییر و تحول در جریانهای فکری - مذهبی که در پایان قرن اول هجری پدیدار شد، خود را نشان داد. برجسته ترین تحول فرهنگی - فکری پیدایش افکار و آراء معبد جهنی (مقتول بسال ۸۰ هـ / ۶۹۹ م) و غیلان دمشقی (که هشام او را کشت) بود. بدین سان بود که آراء و عقاید قدریان و یا اصحاب آزادی و اراده انسان در حدود سال ۱۰۰ هجری منتشر شد، آراء و عقایدی که خلفاء اموی با قدرت تمام در نفی و محو آن و صاحبان آن کوشیدند. همین آراء و عقاید بود که اندیشه اسلامی را بارور ساخت و نخستین

که اشراف عرب و امیران خاندان اموی و فتودالهای ایرانی به آن خو کرده بودند، و نیز حل مشکل پیمانهای قبیله‌ای^۱ و مواضع آنها در قبال ایرانیان^۲، علاوه بر اینها، گسترش اسلام به طور گسترده‌ای در ماوراءالنهر و تقاضای مردم مبنی بر اصلاح عمومی مبتنی بر روح اسلام و قوانین آن، بر مشکلات خلیفه می‌افزود. و مشکل بس خطیر دیگری که مکرر مورد بحث بود کشاورز شدن یا مالک گردیدن سربازان مزدور ارتش عربی بود و این عامل نیرومندی در پائین آمدن روحیه نظامی اعراب خراسان بشمار می‌آمد و نیز همین امر علت عدم اجرای فرمان خلیفه مبنی بر بازگشت اعراب مسلمان به مرو گردیده بود. بزرگترین مشکل اقتصادی که رژیم اموی با آن روبرو شده بود، عبارت بود از:

- ۱- تقاضای مردم مبنی بر حذف مالیات جزیه از ایرانیان مسلمان.
 - ۲- مشکل زمین و مالیاتهای مربوط به آن و قوانین مالکیت زمین.
 - ۳- ایجاد توازن بین وضع اقتصادی و نیاز مالی دولت.
- عمر بن عبدالعزیز برای حل این مشکلات تصمیماتی هرچند روبنایی گرفت که با توجه به تحولات جامعه خراسان مهم می‌نمود.

→ کوشش در جهت شناخت انسان، فرد، جامعه، ساختار قدرت و حکومت و سایر مقوله‌های دینی و مسائل مربوط به زندگی انسان و آزادی‌های او، آغاز شد، تحولی که اهمیت دینی بسیاری داشت و عمر بن عبدالعزیز نسبت به آن اهتمام می‌ورزید. خلیفه انقلاب اصلاحی خود را درست در مقطعی کرد که نهضت قدریان خطرناک بود یعنی در سال ۱۰۰ هجری به این امید که بنیان انقلاب در اندیشه با بنیان اقتصادی جدید که زندگی اجتماعی جدید بر آن استوار است هماهنگ و یکسان به پیش رود تا پایه‌های رژیم اموی هم مستحکم گردد و مردم به آن باور داشته باشند و روابطش با آنان حسنه باشد. این امیدواری در حالی بود که خلیفه و باند امویان می‌دانستند که کار عباسیان بالا گرفته و بزودی غلبه خواهند کرد.

1. Goldziher; Muslim studies pp. 54, 68, 69.

2. Ibid, I. pp. 102, 125, p. 144.

خراسان در دوره جراح بن عبدالله حکمی

هنگامی که جراح بن عبدالله مسئولیت استانداری خراسان را پذیرفت، اوضاع سیاسی در خراسان پریشان بود و این آشفتگی در واقع عکس‌العملی نسبت به سیاست یزید بن مهلب بود. اوضاع اجتماعی - اقتصادی نیز آشفته بود؛ فریاد ایرانیان بلند بود و خواهان اصلاح اوضاع و احوال سخت خویش بودند، فریادی که از سوی عامه عرب نیز حمایت می‌شد. جراح استاندار جدید با این فریادها روبرو شد. فریادهای حاکی از خشم و نارضایتی که کاملاً رنگ و بوی سیاسی نیز داشت، چرا که از خلیفه اجازه خواست تا این صداها را خاموش کند: «به خراسان آدمم قومی را دیدم که فتنه تباهشان کرده و به جست و خیز افتاده‌اند، دوست دارند که حق و حقوق خداوند را نپردازند، چنین پیدا است که چیزی جز شمشیر و تازیانه چاره‌ساز نیست».^۱ اما خلیفه بخوبی می‌دانست که پیروی از سیاست سرکوب مخالفان، افتادن به راه و رسم حجاج است، لذا همه استانداران را از دست بازیدن به اقدامات خشن و خونین و عکس‌العملهای تند بر حذر داشته بود و اجرای چنین سیاستی را منوط به اجازه شخص خودش کرده بود. عمر در پاسخ جراح نوشت: «تو خودت از آنان در فتنه‌انگیزی حریص تری، مبادا که فرد مسلمان و یا اهل ذمه ای را بناحق تازیانه بزنی، بترس از قصاص فردا، بدان که نزد کسی خواهی رفت که از آنچه در سینه‌هاست باخبر است و کتابی را خواهی خواند که گناه ریز و درشت را در خود ثبت کرده است».^۲

عمر کوشید تا حکومت قانون را گسترش دهد و از بی‌قانونی و خودسری و دخل و تصرفات فردی مخصوصاً در حکومت بر ولایات، تا حد امکان بکاهد، لذا به یکی

۱- طبری ۵۶۰/۶.

۲- طبری ۵۶۰/۶ + ابن اثیر / الکامل ۵۲/۵.

از مسئولان خراج نوشت^۱: «قدرت و حکومت بر چهار رکن استوار است: والی و قاضی و مسئول بیت‌المال، هر کدام یک رکن هستند و رکن چهارم من می‌باشم. بدان که در سراسر امپراطوری عربی ولایتی مهم‌تر از ایالت خراسان وجود ندارد، خراج را بدون اینکه ستمی کرده باشی بگیر، اگر همان تو را کفایت کرد که خوب، و گرنه برایم بنویس تا آنچه نیاز داری برایت بفرستم»^۲. و این بود سیاست عمومی خلیفه در حکومت و مسائل مالی آن، ولی سیاست جفاکارانه جراح، اوضاع سیاسی خراسان را پیچیده کرد. وی شعور سیاسی - اقتصادی و درایت اداری نداشت لذا بجای اینکه اموال را در امور داخلی خراسان خرج کند، آنها را به جاهای دیگر می‌فرستاد و یا که حیف و میل می‌کرد، بدون اینکه چیزی وارد خزینه شخصی خلیفه یا خزائن شام شود. تا آنجا که خلیفه ناچار شد بخاطر رفتار بدش با مردم به وی هشدار دهد و او را سرزنش کند. سرانجام جراح هم مانند سایر والیانی که به شیوه‌های سیاسی گذشته به هنگام کشورگشائی‌های اولیه در سرزمینهای شرقی خلافت، روی می‌آوردند، روی آورد و از فرونشاندن اعتراضات و خشم عمیق مردم خراسان اظهار ناتوانی کرد.

عدم آرامش سیاسی در خراسان و روابط بد سیاسی با امپراطوری بیزانس روم^۳، رژیم اموی را بر آن داشت تا آسفتگیهای سیاسی در بخش شرقی خلافت عربی را تصفیه کند.

بر خلاف پندار محققان آلمانی فون کریمر و مولر که می‌گویند: «منظور عمر بن عبدالعزیز از اصلاح نظام خراج، بازگشت به نظام گذشته بود، وی می‌خواست مانند عمر بن خطاب عمل کند»^۴، آنچه مورد اتفاق محققان و مورخان است اینکه

۱- وی عقبه بن زرعه طائی، مسئول امور خراج در خراسان بود.

۲- طبری / تاریخ ۶/۶۵۸.

۳- فتوح عثمان / الحدود الاسلامیه ۱/۳۶۱.

۴- ولهوزن / الدولة العربیة ۲۶۳-۲۶۴.

عمر بن عبدالعزیز که در جوانی مترف بود و به هنگام خلافت، زاهد شد و به هم‌نشینی با فقها تمایل داشت (و خود شخصاً فقیه بود) و از مباحثات وی با خوارج و سران احزاب یا با خاندانش پیداست که از مسائل دین و امور سیاست کاملاً مطلع بوده و از آنچه در گوشه و کنار امپراطوری عربی می‌گذشته با خبر بوده و از ریزکارها آگاهی داشته است، بنابراین می‌توان گفت آنچه او را نسبت به اسلافش ممتاز می‌کند همین آگاهی دینی و سیاسی او بوده و گرنه می‌بیتیم که وی از دریافت ریشه‌ای مشکلات و حل زیربنائی آنها بسیار بدور بوده است. و این برخلاف پندار کریمز و مولر و دیگر نویسندگان و محققان و مورخان است که عمر بن عبدالعزیز را مردی متدین و بریده از دنیا تصویر می‌کنند که خودش را برای مرگ و روز حساب آماده کرده و نهایت آرزویش پیاده کردن کامل دین در امور زندگی جامعه بوده است.

و باز بر خلاف تصویر «فان کریمز» و «مولر» از وی که می‌گویند: «عمر بن عبدالعزیز بشدت متأثر از اطرافیان متعصب مذهبی خود بود تا آنجا که حاضر نبود در مورد اجرای احکام دین و قرآن، قدری تعقل نماید، کافی بود باور ساده‌اش به وی بگوید که خداوند چنین و چنان می‌خواهد و او نتیجه می‌گرفت که وقتی چنین بخواهد پس باید اجرای آن ممکن باشد».^۱ ارائه چنین تصویری از عمر بن عبدالعزیز کمال بی‌انصافی است، مردی که هر چند به شیوه اسلافش، دست به چنان تحول اجتماعی بزرگی در جامعه زد و به عنوان یک اموی وفادار به رژیم، قبول خطر کرد و کوشید تا دولت را از مرداب بحرانا و آشفتگیها و تناقضات آن که پس از گسترش امپراطوری عربی شکل گرفته و متراکم شده بود، نجات دهد و هدفش حل این بحرانا و تناقضها در جهت حفظ وحدت و سیادت عرب و دولت

۱- تاریخ الاسلام فی المشرق و المغرب ۱/ ۴۳۹ + تاریخ حضارة الشرق ۱/ ۱۷۴، ۳۶۴، ۳۶۵ + ولهوزن / الروية العربية / ۲۶۵-۲۶۴ + برنارد لويس / العرب فی التاريخ ۱۰۷.

بزرگ عربی بود، نمی‌توان پذیرفت که اینچنین ساده‌لوح و کوتاه‌فکر باشد که فون کریمر و سایر مورخان غربی تصور کرده‌اند.^۱



فریاد اصلاح‌طلبی اوضاع در خراسان و تقاضای اجرای احکام اسلام بار دیگر در دوره جراح بن عبدالله حکمی بلند شد. جراح کوشید تا با کاربرد زور این بحران و عصیان را سرکوب کند. وی از اجرای سیاست راضی‌سازی عمر بن عبدالعزیز در برخورد با چنین مشکلاتی خودداری کرد. زیرا معتقد بود که سیاست خلیفه در حل این مشکلات و مسائل پیچیده کارساز نیست، لذا کوشید تا به همان سیاست کهنه و سنتی دوره حجاج پناه برد.

جراح ابداً به سیاست عمر بن عبدالعزیز ایمان نداشت، لذا در برخورد با نخستین مشکل و بحران از تعهد خود نسبت به سیاست خلیفه سرپیچید و همین امر باعث شد تا عمر با وجود پاکی و سلامت نفس وی، او را برکنار نماید.^۲ با وجودی که عمر خود شخصاً تحول حوادث خراسان را زیر نظر داشت، در عین حال هیئتی را فراخواند تا اوضاع عمومی خراسان را برای وی تشریح کند. ابوصیدا صالح بن طریف از موالی قبیله بنوضبه^۳ یکی از اعضای این هیئت بود. وی ریشه‌های بحران در خراسان را برای خلیفه بیان کرد و چنین گفت: «ای خلیفه! بیست هزار ایرانی مسلمان بدون دریافت خرجی و حقوق، دارند می‌جنگند، و همین تعداد ایرانی از اهل ذمه اسلام آورده‌اند و همچنان از آنان خراج گرفته می‌شود»^۴

۱- خدا بخش / الحضارة الاسلامية ۱۲۲. +

Gibb; the Fiscal Rescript of umar 11. p. 1.

۲- طبری ۵۶۰/۶.

۳- طبری ۵۵۹/۶.

۴- خراج مالیات عمومی مخصوص خراسان بود و فقط در این ایالت گرفته می‌شد.

«والی ما فرد متعصب ستمکاری است، وی منبر رفته و می‌گوید: «با خوشروئی نزد شما آمدم ولی بدانید که امروز فردی متعصب هستم، به خدا سوگند یک نفر از قوم و قبیله‌ام برایم از صد نفر غریبه بهتر است...»

ای خلیفه! والی خراسان شمشیری از شمشیرهای حجاج است که ستمگری و تجاوز به حقوق مردم را پیشه ساخته است.^۱ عمر این سیاست و رفتار جراح را محکوم کرد و نامه‌ای به وی نوشت که: «هرکس مسلمان است جزیه را از او بردار» وقتی مردم خراسان این سخن خلیفه را شنیدند دسته دسته اسلام آوردند. به جراح گفته شد که مردم برای فرار از جزیه اسلام می‌آورند، بیا و اعلام کن که اسلام شما در صورتی قبول است که ختنه کرده باشید! جراح در مورد اجرای این سیاست به خلیفه نامه‌ای نوشت. و عمر پاسخ داد: «خداوند محمد ﷺ را به عنوان مبلغ و دعوت کننده برانگیخت و نه به عنوان ختنه کننده مردم»^۲

و هنگامی که خلیفه به اقدامات مغرضانه جراح پی برد، فردی را خواست تا بی‌پروا به این امور خاتمه دهد. ابومجلز لاحق بن حمید^۳ به این مهم پرداخت و پس از گفتگوی با خلیفه، جراح را از امارت خراسان برکنار و عبدالرحمن بن نعیم غامدی را بر امور جنگ خراسان گماشت و عبدالرحمن بن عبدالله قشیری را به عنوان مسئول امور خراج آن سامان تعیین کرد^۴ سپس نامه‌ای به مردم خراسان نوشت که: من این دو نفر را بر امور جنگ و خراج شما تعیین کردم بدون اینکه نسبت به آنان شناخت کافی داشته باشم، اگر آنگونه بودند که شما دوست دارید پس خدای را سپاس گوئید و اگر جز این بودند، از خداوند یاری بخواهید که قدرتی

۱- طبری ۵۵۹/۶ + ابن اثیر / الکامل ۵۱/۵.

۲- طبری ۵۵۹/۶.

۳- طبری ۵۶۱/۶.

۴- بلاذری / فتوح ۵۲۴.

برتر و بالاتر از قدرت پروردگار نیست.^۱

من بر این باورم که برای نخستین بار، قدرت در خراسان بین دو نفر تقسیم شد تا از استبداد فردی و حیف و میل‌های اقتصادی جلوگیری شود، ایجاد چنین منصبی خطیر در خراسان نشان می‌دهد که مردم آن سامان سرانجام توانستند با فشار بر خلافت از خودکامگی طبقه اشراف عرب و ایرانی خراسان بکاهند. سپس خلیفه به عبدالرحمن بن نعیم نامه‌ای نوشت که: «بخاطر خداوند، در میان بندگان، بنده‌ای ناصح باش و در این راه سرزنش سرزنشگران را به دل نگیر، چرا که خداوند باید از تو راضی باشد و نه مردم، و حق خداوند بر تو از حق مردم بزرگ‌تر است، و در امر امارت بر مسلمانان از اجرای معروف و رفاه حال آنان و امانتداری، خودداری و یا کوتاهی نکن. از گرایش‌های غیرالهی بهره‌ی که بر خداوند چیزی پوشیده نیست، و جز راه خدا، راه دیگر نرو، چرا که پناهی جز ذات او نیست».^۲

ایدین‌سان می‌توان گفت که عمر بن عبدالعزیز از راهی که در جهت اصلاح امور اجتماعی جامعه می‌پیمود منجر نشد؛ جراح را برکنار و عبدالرحمن را به جای او گمارد و پس از اندرزه‌های لازم و برشمردن صفات شایسته والی، اختیارات را به او تفویض کرد. با این همه، خلیفه به روابط اجتماعی - اقتصادی جدیدی که ناشی از تغییرات در زیربنای جامعه خراسان بود، اشاره‌ای نکرد و نگفت که باید سیاستی هماهنگ با تحولات و تغییرات جدید در جامعه اتخاذ کرد. بهر حال با توجه به مدت کوتاه خلافت عمر و پایان یافتن سیاست اصلاحی وی که با مرگش رسماً متوقف شد، نمی‌توان از ارزش اصلاحاتی که عمر در عرصه‌های مختلف اجتماعی - اقتصادی، فکری انجام داده کاست.

۱- طبری ۵۶۱/۶.

۲- طبری ۵۶۱/۶، ۵۶۲.

اوضاع و احوال امور در خراسان با سرعت دگرگون می شد و ریشه های مشکلات اجتماعی عمیق تر و پیچیده می گردید. مشکلاتی که از پگاه اشغال خراسان و گسترش امپراطوری عربی رو به افزایش بود. حرکت سرکوبگرانه گسترده ای که در دوره حجاج شروع شده بود و هدفش تغییر سیاست حکومت بود، شکست خورد، نقطه اوج این حرکت سرکوبگرانه در دوره ابن اشعث در سال ۸۱ هجری بود که وی رهبری آن را بر عهده داشت. این سیاست سرکوبگرانه پس از شکست تبدیل به حرکت اصلاحگرانه ای شد که از اعمال زور و سرکوب دوری می کرد و گفتیم که سلیمان بن عبدالملک، برخی از خواسته های مردم را برآورده ساخت و سپس جانشین وی عمر بن عبدالعزیز روش اصلاحی او را تا حدود سال ۱۰۰ هجری ادامه داد. و علاوه بر اجرای سیاست اصلاحی سلیمان، خود وی به بحران عامه دولت که مشکل اقتصادی و مالی بود توجه داشت و کوشید تا به آن سمت و سوی اسلامی بدهد، وی جزیه و خراج را از اهل ذمه ای که مسلمان می شدند برداشت و اراضی خراجیه را تبدیل به اراضی عشریه کرد یعنی به جای گرفتن تمام محصول از زارعان مقرر داشت که یک دهم محصول را به دولت عربی بدهند، و به مسئله کوچ تازه مسلمانان از روستاها به شهرها که به منظور رسیدن به غنائم و سهمیه از بیت المال صورت می گرفت، رسیدگی نمود، با این همه مشکلات و درگیری، وی نسبت به گسترش اسلام در سراسر خراسان و ماوراءالنهر اهتمام داشت، لذا برخی از اهالی اسلام آوردند. و با توجه به اینکه اسلام آوردن اهل ذمه از درآمد دولت می کاست دستور داد که از مسلمانان ایرانی جزیه برداشته شود.^۱ هر چند برخی مورخان در مقدار مالیات سرانه وصولی در خراسان مبالغه بسیار کرده اند و گفته اند که همین مالیاتهای سنگین توازن اقتصادی خراسان را بهم می زد و

باعث اعتراض مردم می‌شد. علت این گزافه‌گوئی روشن نبودن و نامعین بودن مقدار مالیاتی که در آن زمان در خراسان وصول می‌شد می‌باشد.

عمر بن عبدالعزیز در حد توان خود پیش از اینکه به امور دارالخلافه و بودجه دولت بپردازد، نسبت به امور رعایا و اجرای عدالت در خراسان می‌کشید. ابو مجلز به عمر گفت: ای خلیفه! ما را فقیر و بی چیز کردی، برای ما اموال بفرست. عمر گفت: ای ابو مجلز اوضاع عوض شده و امروز دیروز نیست! گفت: ای خلیفه! بگو بدانم این اموال مال توسست یا مال ما؟ عمر گفت: البته مال شما امت ولی زمانی که خراج و عطایای شما مساوی نباشد. ابو مجلز گفت: پس با این حساب، نه تو چیزی بفرست و نه ما چیزی برایت می‌فرستیم، زیرا خراج را با عطایا می‌سنجی! عمر گفت: آه، نه، اگر خدا بخواهد خواهم فرستاد!^۱

خراج عبارت بود از مالیات زمین که برخی از مشکلات باعث شده بود تا این مالیات اندازه معین نداشته باشد و از طرفی اراضی عشریه که مسلمانان در خراسان و ماوراءالنهر مخصوصاً در سمرقند و بخارا صاحب شده بودند، با اراضی خراجیه که ساکنان اصلی خراسان مالک آن بودند و یا بر روی آن کشاورزی می‌کردند، درهم آمیخته بود، عمر برای حل این معضله کوشید و مالیات زمین را سرو سامان داد و بطور قانونی اراضی را به مالکیت افراد درآورد و در نتیجه درآمد مالی دولت از اراضی ثابت و مشخص شد.

* * *

جنايات عربها و اشراف ایرانی؛

عمر بن عبدالعزيز واصلاحات عمومي وی در خراسان

ساکنان خراسان در دوره ساسانیان عبارت بودند از «کشاورزان، گله داران، بازرگانان و دیگر صاحبان حرفه ها».^۱ بزرگترین منبع درآمد دولت ساسانی از زمینها بود.^۲ رعایا باید به مالکان و یا به دولت و یا به هر دو مالیات می پرداختند و نیز باید زیر نظر مالک به خدمت سربازی می رفتند.^۳ عوارض درگیری و نبردی که همیشه در آن دوران بین مالکان بزرگ و شخص شاهنشاه بر سر کسب سیادت و قدرت وجود داشت، متوجه رعایا می گردید. این عوارض شامل پرداخت مالیات و بیگاری و دیگر خدماتی بود که از آنان می خواستند. اما در شهرهای بزرگ خراسان، صنعتگران و صاحبان حرفه ها، کارشان ساختن کالاهای زرین، نقره ای، آهنی و مسی و پارچه بافی بود. در شهرها گروه دیگری بودند که رونق کار و درآمدشان کمتر از بازرگانی که به پخش صنایع محلی و دلالی در امور بازرگانی بین المللی مخصوصاً در فروش پارچه های حریر اشتغال داشتند، نبود.^۴ همه این افراد باید مالیاتهای بازرگانی و صنعتی خاص، می پرداختند که با مالیات بر زمین که از سوی کشاورزان پرداخت می شد، برابر بود.^۵

علاوه بر این کلیه افرادی که سنشان از بیست تا پنجاه سال بود، خواه کشاورز و خواه بازرگان باید مالیات سرانه می پرداختند، البته این مالیات سرانه بر اساس درآمد افراد تعیین می شد که در این میان نخبگان، کارمندان و سپاهیان و روحانیان

۱- کریستن سن / ایران در دوره ساسانیان / ۸۶.

۲- دینت / جزیه در اسلام ۱۸۳.

۳- کریستن سن ۳۰۷، ۹۳.

۴- دینت / همان ۱۸۳ + کریستن سن ۳۰۵.

۵- دینت / همان ۱۸۳.

از پرداخت آن معاف بودند.^۱

اما وقتی که تازیان خراسان را اشغال کردند؛ رعایا با آنها در براندازی سلطنت و رهائی از حکومت ستمگر ساسانی همکاری نمودند و دین زرتشت را که مبتنی بر نظام خشن طبقاتی بود رها کردند. عربها اشراف و فتودالهای ایرانی را همچنان در مقام و موقعیتی که داشتند ابقاء نمودند و زمام امور را بدستشان سپردند.^۲ اشراف و مالکان ایرانی هم اسلام را پذیرفتند و با قبائل عرب از طریق سرسپردگی به آنها درآمیختند و در چپاول توده‌های محروم جامعه ایران با تازیان همدست شدند. تازیان بدوی بی‌فرهنگ، چیزی از نظام اداری و سازماندهی مالیاتها نمی‌دانستند و کارشان فقط کشورگشایی و چشم‌شان فقط به غنائم بود و دیگر چیزی نمی‌فهمیدند و این اشراف ایرانی بودند که راه غارت توده‌ها را به تازیان آموختند. لذا وقتی تازیان این همکاری را دیدند مسئولیت جمع‌آوری مالیاتها را با اعتماد کامل به اشراف و فتودالهای ایرانی و مسئولان گذشته این امور واگذار کردند.

سلطنت رفت و خلافت آمد، اما شب همان شب بود، بلکه تیره‌تر و ستم‌بارتر از پیش! تغییر رژیم چیزی را عوض نکرد، بلکه فقر و فلاکت و بدبختی و تحقیر مردم ایران مضاعف شد تا آنجا که مردم ایران عموماً ستم سیاه سلطنت ساسانی را بر عدالت موعود حکومت اسلامی ترجیح دادند و در آرزوی بازگشت سلطنت روزشماری می‌کردند. به این صورت که مالیاتها همان مالیات سلطنت ساسانی بود، تنها فرقی که کرده بود دو برابر شده بودند و زندگی توده‌ها بمراتب سخت‌تر و سیاه‌تر گشته بود، مردم باید مالیات زمین، مالیات بازرگانی، مالیات سرانه و... می‌دادند و این وضع در خراسان و دیگر ایالات ایران همچنان برقرار بود. بر این

۱- دینت / پیشین ۱۸۴.

۲- کریستن سن / پیشین ۳۰۶، ۳۰۷.

مالیاتهای ظالمانه شاهنشاهی، باج و خراج و جزیه اسلامی افزوده شد و زندگی را بر مردم محروم ایران سردتر و سیاه‌تر ساخت.^۱ همدستی اشراف و فئودالهای ایرانی با تازیان وضع را بمراتب بدتر کرد، مثلاً فرق مالیاتها در عراق و مناطق تازی‌نشین با خراسان در این بود که در عراق که از آن به سواد تعبیر می‌شد، تازیان سلاکین بودند و بر اسناد و مدارک اراضی دست یافته بودند و طبق مقررات مالیات می‌پرداختند ولی در خراسان اسناد و قواعد پرداخت مالیات در دست اشراف و فئودالهای ایرانی بود و آنان هر مقداری که نیاز داشتند از توده‌ها می‌گرفتند و به تازیان همان مبلغی را می‌پرداختند که با آنان قرارداد بسته و به توافق رسیده بودند.^۲ بر این اساس بود که شهرهای خراسان مالیات مضاعف می‌پرداختند.^۳

این روزگار سیاه صد سال ادامه داشت تا که عمر بن عبدالعزیز رفرماتور رژیم اموی آمد و برای نجات رژیم از تنگنای خشم توده‌ها و بقای آن کوشید تا مشکل مالیات یا مشکل مالی دولت و درآمدهای خصاص دارالخلافه را حل و اصلاح کند به گونه‌ای که مردم راضی باشند. می‌توان گفت که اصلاحات وی بیشتر به نفع بقاء رژیم اموی بود تا به نفع مردم و یا بیت‌المال.^۴

نخستین اقدام خلیفه انتقاد شدید از کارگزاران خلافت در عراق بود: عمال خلافت در عراق به هنگام وصول مالیات از ایرانیان دراهمی را می‌گرفتند که وزنشان از درهم قانونی بیشتر بود. و علاوه بر مالیاتها، باجهائی دیگر به نام مزد خزانه‌داری، مزد حمل و نقل مالیاتها به دارالخلافه، مزد ضرب سکه‌ها می‌گرفتند و یا گرفتن هدایا برای عوامل حکومت، اخذ مالیات از اراضی بایر و دایر، کشیدن

۱- دنیت / پیشین ۱۸۵.

۲- الدوری / مقدمة فی التاريخ الاقتصادي ۳۰.

۳- حسن ابراهیم حسن / تاریخ الاسلام ۱/ ۳۲۸ + ابن سلام / کتاب الاموال ۳۷ - ۴۳، ۴۴ - ۵۰.

۴- الدوری / پیشین ۴۴.

بیگاری از کشاورزان و... که عمر بن عبدالعزیز این باجها را لغو کرد. فتودالها در خراسان بستگان و نزدیکان خود را از پرداخت مالیات معاف می‌کردند و در عوض از مسلمانان ایرانی جزیه می‌گرفتند.^۱ عمر بن عبدالعزیز مالیات سرانه را که باید مسلمانان ایرانی می‌پرداختند لغو کرد، اشراف عرب و امیران بلاد و استانداران ولایات کوشیدند تا این فرمان را نادیده بگیرند و برای این منظور حکومت مرکزی را زیر فشار اقتصادی قرار دادند تا خلیفه تسلیم شود. ولی عمر سر موضع خویش سخت ایستاد و پافراتر گذاشت و دستور داد به همه کسانی که اسلام آورده‌اند علاوه بر حذف مالیات سرانه، اموالی به آنان هبه شود.^۲

اقدامات ظالمانه جَزَّاح، خراسان را در آستانه یک انقلاب بزرگ اجتماعی قرار داده بود، ولی عمر بن عبدالعزیز با اجرای سیاست اصلاحی خویش، این شورش را فرونشاند.



مشکل دیگر خلیفه پس از حل مسئله مالیات سرانه، مشکل زمین و شرایط مالکیت آن بود. این مشکل اجتماعی ابتدا در ماوراءالنهر پدیدار شد مخصوصاً در بخارا و سمرقند، سپس در خراسان و ابتدا از مرو آغاز شد. این مشکل ابتدا در میان خود تازیان وجود داشت، بین کسانی که جنگ را رها کرده و به کشاورزی و تصاحب زمین روی آورده بودند و در روستاها و کشتزارهای جدید یا قدیم ساکن شده بودند (که ما در صفحات گذشته از این طبقه یاد کردیم) و بین اشراف و امیران تازی که پس از توقف عملیات جنگی، بر زمینهای بزرگ چنگ انداخته بودند. در حالی که توده‌های ایرانی با عربهای کشاورز علیه طبقه اشراف و فتودالها موضع گرفته بودند.

۱- الدرری / پیشین ۴۴.

۲- حسن ابراهیم حسن / پیشین ۳۲۸/۱.

و از دیگر سو بر سر اراضی ماوراءالنهر و احیاء آنها، جنگ و درگیری شدیدی وجود داشت؛ بر سر اراضی که «قزوینی» از آنها به عنوان روستاهای پیوسته بهم یاد می‌کند که با درختان بسیار و باغستانهای بزرگ از سمرقند تا نزدیک بخارا به یکدیگر پیوسته بودند به گونه‌ای که شناخت آنها از یکدیگر مشکل بود...^۱

تصرف اراضی از سوی تازیان و پیدایش مالکیت‌های بزرگ، بسیاری از احکام مالکیت و احیاء زمین را دگرگون ساخته بود و به عنوان یک مشکل بزرگ اجتماعی، ضرورت بررسی یافت که نیازمند وضع قوانین شرعی برای توضیح معنای مالکیت و تعیین حد و حدود آن بود.

گروهی از فقها به بررسی مسئله زمین و حل مشکلات آن پرداختند^۲ و نخستین کسی که می‌کوشید تا راه حل معقولی برای آن بیابد شخص عمر بن عبدالعزیز بود. پیچیده شدن مشکل زمین مسئله غیرقابل اجتنابی بود زیرا تازیان در آغاز کشورگشائی جدای از تمایزات فردی و قبیله‌ای، یک طبقه را تشکیل می‌دادند و زمینهای را که به زور می‌گشودند به اصطلاح ملک دولت اسلامی بود، یا از طریق مالک شدن مستقیم آن و یا از طریق مالیات، در هر صورت عنوان مالکیت اسلامی داشت. بنابراین اگر زمینی با زور تصرف شده بود باید خراج می‌دادند و اگر به صلح و سلام تصرف شده بود باید ده یک محصول را می‌دادند. اما اینکه زمینهای تصرف شده از غنائم باشد و بر آنها احکام غنائم جاری گردد، مسئله‌ای بود که مشاجرات بسیاری را بین سران تازی در دوره نخست اشغال ایران برانگیخت. مثلاً عبدالرحمن بن عوف معتقد بود که باید اراضی اشغال شده را بین جنگجویان عرب به عنوان

۱- قزوینی / آثار البلاد و اخبار العباد ۵۴۳ + ابن حوقل / صورة الارض ۳۸۴ + مقدسی / احسن التقاسیم ۳۶۱.

۲- ابویوسف / خراج ۵۷- ۶۹ + ابن آدم / خراج ۷۳- ۸۶ + ابن رجب / الاستخراج ۸ + ابن جوزی / اهل ذمه ۱۴۳/۱.

ملک طلقشان تقسیم کرد!! و فتوی می داد که احکام اراضی اشغالی مانند حکم پیدا کردن قطعه طلائی است که جنگجو در حین جنگ پیدا کرده باشد! ولی عمر بن خطاب و برخی از همدستان او در مورد تقسیم زمین نظر دیگری داشتند. وی می گفت: «اراضی باید در اختیار صاحبان اصلی آنها باشد و آنان باید خراج و جزیه بدهند؛ خراج از بابت زمین و جزیه از بابت خودشان، و این خراج و جزیه درآمد مسلمانان جنگجو و بچه ها و نوه و نتیجه هاشان در حال و آینده باشد».^۱ یعنی اراضی اشغال شده مال همه عربها به عنوان یک اُمت است و نه به عنوان یک فرد. به همین دلیل اراضی اشغالی را پس از تصرف تقسیم نمی کرد بلکه در اختیار صاحبان اصلی می گذاشت تا به کشت و کار مشغول شوند و از آنان مالیات می گرفت. بهر حال این مسئله مورد مناقشه فقها بود.^۲ اما واقعیت این بود که مالیات اراضی مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر خود بخود دریافت می شد.^۳

در آغاز تازیان هر سال مبالغی نقد از شهرهای اشغال شده دریافت می داشتند، مثلاً مبالغی که هر سال از شهرهای زیر می گفتند، چنین بود:

طبرسین ۶۰ هزار درهم، قهستان ۶۰۰ هزار درهم، نیشابور ۱۰۰۰/۰۰۰ درهم نسا ۳۰۰ هزار درهم، ابیورد ۴۰۰ هزار درهم، هرات ۱۰۰۰/۰۰۰ درهم، بلخ ۴۰۰ هزار درهم، سمرقند ۱۰۰۰/۰۰۰ درهم.^۴

با گذشت زمان و پس از اینکه تازیان پای از پوسته بدویت خویش بیرون نهادند و در سراسر سرزمینهای اشغالی جا خوش کردند و کارشان از چادرنشینی به شهرنشینی و از توحش به تمدن رسید، جامعه عربی جدیدی پدیدار شد که با

۱- ابویوسف / خراج ۲۵، ۲۴، ۲۶ + ابن سلام / الاموال ۹۶.

۲- بلاذری / فتوح ۵۴۶ + ابن رجب / الاستخراج ۲۷، ۳۲ + ماوردی / احکام السلطانیة ۱۴۳، ۱۴۶.

۳- بلاذری / فتوح ۴۴۹ - ۵۱۸ + قدامة بن جعفر / الخراج ۲۴۹ - ۲۵۰.

۴- دنیت / الجزیه فی الاسلام ۱۸۴ + Dennett; D.C. Marwan Ibn. Muhammad p. 24.

جامعه گذشته تازیان اختلاف جوهری داشت. به این صورت که عرب بدوی به کاخ نشینی در شهرها پرداخته بود و به بازرگانی و کشاورزی روی آورده بود و به دو نوع مالکیت دست یافته بود: نخست آنکه بر زمینهای سرسبز پیرامون چاه‌ها و چشمه‌های آب شیرین در دشت‌های پهناور چنگ انداخته بودند، این نوع اراضی در اختیار فرد یا افراد قبیله بود. دوم آنکه بر چمن زارهای سرسبز که بهاران هر سال موج می‌انداخت و دل می‌ربود و چراگاه مناسبی برای شتران قبیله بود، دست می‌یافتند. این چراگاههای دل‌انگیز را با زور و ضرب تصاحب می‌کردند.^۱ پس از استقرار تازیان در خراسان مخصوصاً در ماوراءالنهر، شکل احیاء زمینهای کشاورزی و بهره‌وری از آنها پدیدار شد. این مشکل روز بروز بزرگ‌تر می‌شد تا آنجا که حدفاصلی بین دو مرحله از مراحل تاریخی تحول تازیان بشمار می‌آمد و بدین سان بود که فتودالیسم عربی خالصی در خراسان و ماوراءالنهر شکل گرفت. و این پس از تحولات اجتماعی - اقتصادی پیچیده‌ای در دوره عمر بن عبدالعزیز بود که مشکل زمین به گونه‌ای که در صفحات گذشته اشاره شد، خود را نشان داد. و گفتیم که او کوشید تا این مشکل را حل کند.

فتودالیسم نوپای عربی از کمک فتودالهای ایرانی که اسلام آورده بودند و تکیه‌گاه حکومت عربی گردیدند، بهره‌مند بود. دولت عربی و اشراف عرب از میان همین فتودالها و خانهای ایرانی جاسوس و کارمند سیاسی استخدام می‌کردند^۲ و با همین جاسوسی و چاکری و اسلام‌آوری بود که اشرافیت ایرانی و فتودالهای محلی توانستند ثروت و مکنّت و قدرت گذشته خویش را حفظ کنند و بر حجم آنها بیفزایند و از نفوذ بیشتری برخوردار شوند. بدیهی است که گردآوری خراج‌ها در افزایش

۱- احمد الشریف / مکه و المدینه ۸۱.

2. Lambton, Reflections on the Iqta. p.35.

ثروت اشراف ایرانی نقش اساسی داشت^۱ و همین امر بود که پس از اشغال اراضی توسط تازیان، اشراف ایرانی شرکای درجه دوی آنان در مالکیت بر اراضی تحت تصرفشان گردیدند، و این از زمانی بود که با تازیان به توافق رسیدند تا مقدار معینی در سال به آنان بپردازند. علاوه بر این، بیشتر فتودالها و ملاکان بزرگ، قناتها و کاریزها و چاههای آبیاری را که اصولاً نقش مهمی در شرق دارد، در اختیار داشتند^۲، مالکان بدین وسیله بر کشاورزان ایرانی و عرب فشار وارد می‌کردند و از آنان پولهای کلانی می‌گرفتند، و علاوه بر رفتار خشن و شیوه‌های ستمگرانه‌ای که با کشاورزان داشتند، این چاهها وسیله فشار مضاعفی بر کشاورزان عرب و ایرانی و ترک خراسان و ماوراءالنهر بود، این ابزار فشار آنان را مجبور به پرداخت مالیاتهای نامحدود و کمرشکن می‌نمود.

امرا و بزرگان تازی پس از استقرار در خراسان دریافتند که زندگی و عیش و نوش بهتر در تصاحب اراضی است، از این روی اشراف و فرماندهان و سران قبائل با همکاری فتودالهای ایرانی برای تصاحب زمینهای کشاورزی با یکدیگر به رقابت پرداختند. این چپاول اراضی بیشتر در ماوراءالنهر صورت گرفت که از زمینهای سرسبز و حاصلخیز و چشمه‌سارها و باغستانهای بی‌شمار و آب و هوای مطلوب برخوردار بود.^۳

و این گستاخی و چپاول تا آنجا شدت یافت که مردم خراسان از خلیفه خواستند تا ارتش تازی را از زمینهای کشاورزی و مزارعشان عقب بکشد و دستور دهد که به شهرها بازگردند، و خلیفه در این مورد فرمانی صادر کرد که در گذشته به آن اشاره کردیم. خلیفه شهر مرو را محل استقرار فرماندهان ارتش و سران قبائل تعیین کرد،

۱- فان فلوتن / السیادة العربية ۳۶.

۲- فون کریمر / السیادة العربية ۳۶ + کریستن سن / پیشین ۳۰۷.

۳- یاقوت / معجم ۴۰۰/۴.

ولی نیروهای مسلحی که در آنجا مقیم بودند از اجرای فرمان خلیفه سرپیچیدند^۱، زمینهای بزرگ بین سران قبائل و امیران عرب تقسیم شد و بدون رضایت و موافقت خلیفه در آنها ساکن گردیدند.^۲

این اقدام سران و امیران به عنوان مخالفت شرعی صریح تلقی شد و علاوه بر این، سرپیچی از فرمان خلیفه به معنای عصیان علیه اوامر حکومت مرکزی بود. پس از آن؛ از یک سو بین زمین داران بزرگ ایرانی و عرب درگیری آغاز شد و از دیگر سو خرده مالکان و کشاورزان عرب و ایرانی بجان هم افتادند. در کنار این طبقات، طبقه دیگری پدید آمد که دارای نقش و موقعیت تاریخی - سیاسی مهمی شد. نقش تعیین کننده و تاریخی این طبقه در شورشی ظاهر شد که وکیع بن ابی سؤد علیه قتیبة بن مسلم باهلی نماینده نخست خلافت عربی در خراسان، آغاز کرد. و آن هنگامی بود که بازاریان اعم از صاحبان صنایع دستی و حرفه ها و کاسبکاران و بازرگانان خرده پا و همه کسانی که مقام و موقعیت خود را مرهون اوضاع گذشته و نظام طبقاتی پیشین بودند، از شورش وکیع حمایت کردند. لذا همین طبقه متوسط بود که علیه عبدالرحمن بن مسلم باهلی شورید و او را کشت.

این طبقه سریعاً رشد کرد تا آنجا که بر طبقه اشراف و فئودالها و بازرگانان بزرگ غلبه سیاسی - اجتماعی نمود و کار و بار خودش را داشت و مستقل بود و از سوی کشاورزانی که زمینهایشان غصب شده بود و کسانی که به شهرها گریخته و بر تعداد بیکاران و فقیران افزوده بودند، حمایت می شد. با گذشت زمان این طبقه دارای اهمیت سیاسی بزرگی شد و نقش مهمی در تاریخ خراسان بازی کرد؛ نقشی که سرانجام در اواخر حیات رژیم اموی به تغییر ریشه ای دولت عربی انجامید و سپس

۱- طبری ۵۶۸/۶.

۲- ابو یوسف / الخراج ۵۹، ۶۲، ۶۳.

قدرت سیاسی را به خاندان عباسیان منتقل نمود.

و بر این اساس بود که رژیم اموی با مشکلات بسیاری روبرو شد که مهم‌ترین آنها مشکل ایجاد هماهنگی بین ساختار کهن دولت عربی (که پس از کشورگشائیهای اولیه شکل گرفته بود) و بین اقتصاد کشاورزی ایالات اشغالی و سپس اجرای این هماهنگی بر اساس اصول اخلاقی اسلام بود. پیچیدگی و سختی این مشکل در آنجا بود که بسیاری از مالکان بزرگ و فئودالها اسلام آورده بودند و تحت پوشش اسلام همچنان به ستمگری ادامه می‌دادند و بر توده‌های محروم، ستم اجتماعی - اقتصادی روا می‌داشتند.^۱

خلفاء اموی در آغاز خطر تصرف اراضی و مالکیت‌های بزرگ را نمی‌فهمیدند، لذا در تحقق آن کوشیدند و اعلام کردند: عرب‌های مسلمان آزادند که هر چه بخواهند و بتوانند اراضی بیرون از مرزهای جزیره العرب را تصرف و تصاحب کنند. گفته شده که این سیاست در دوره ابوبکر و عمر ممنوع بود مگر در موارد خاصی.

همین سیاست اموی بود که طبقه ثروتمند زمین‌دار عرب را که در تصاحب و تملک اراضی حریض بودند بوجود آورد.^۲ علاوه بر این، گروهی پدید آمده بودند که بیشترشان از بازرگانان ثروتمند بودند زیرا سرزمین‌هایی را که تازیان در مرحله نخست، سریعاً اشغال کرده بودند، کشورهایی بود که در آنها ثروت جهان گرد آمده بود، کشورهایی که معدن طلا بود (بین‌النهرین و ایران) و سرزمین‌هایی که جذب‌کننده طلا بود (مصر و سوریه)، بنابراین، عواید اولیه کشورگشائیهای تازیان عبارت بود از گنجینه‌های طلای کاخ‌های شاهنشاهی ایران و قصرهای امپراطوری روم، که پس از تقسیم غنائم بین تازیان فاتح بار دیگر به صورت پول نقد وارد

۱- گیب / دراسات اسلامية ۱۲.

۲- بندلی جوزی / تاریخ الحركات الفكرية ۴۸ +

بازار شد.^۱

و بدین سان بود که به طور ناگهانی توازن بازار پول و اقتصاد جامعه را بر هم زد، یعنی ارزش سکه و کالا را بالا برد و در نتیجه فعالیت بازرگانی رونق کاذبی گرفت.^۲ این بحران اقتصادی به طور کاملاً آشکاری در دوره عمر بن عبدالعزیز پدیدار شد. عمر طی پاسخ به پرسشی که از وی در باره علت گرانی کالاها به عمل آمد، به این بحران اقتصادی اشاره می‌کند؛ از وی پرسیده شد: «چرا قیمت کالاها در زمان خلافت شما اینقدر بالا رفته در حالی که پیش از شما قیمت‌ها پائین بود؟» «کسانی که اهل ذمه را تکلیف مالایطاق می‌کردند و بیش از توانشان آنان را می‌چاپیدند، چاره‌ای نداشتند که آنچه را اندوخته‌اند بفروشند، در نتیجه قیمت‌ها پائین بود، زیرا کالا زیاد بود. ولی من کسی را بیش از آنچه بر او است و می‌تواند بدهد، مجبور نمی‌کنم، لذا افراد آزاد هستند و هر جور بخواهند کالاهایشان را می‌فروشند». سائل گفت: «اگر کالاها را قیمت‌گذاری می‌کردید بهتر نبود؟» عمر گفت: «این کار به ما مربوط نیست، قیمت از آن خداوند است».^۳

عمر بن عبدالعزیز نقش مخرب این طبقه اقتصادی (بازرگانان کوچک و بزرگ) را درک نکرد، طبقه‌ای که می‌رفت تا بزودی نقش سیاسی بس خطیری پس از او در جامعه ایفا کند. زمین و مشکلات اقتصادی آن، مالیات و مشکلات اجتماعی آن، دوپایه اساسی اقتصادی بودند که خلیفه در نظر داشت به حل مشکلات آن دو بپردازد، به گونه‌ای که با تحول تاریخی عرب سازگار باشد و با قواعد اسلامی نیز بسازد، لذا توجه بسیاری به مسئله زمین و مالیاتها مبذول داشت و از مسائل مهم

۱- توفیق اسکندر / بحوث فی التاریخ الاقتصادي ۵۹ +

The Geographical part of the Nuzhaj. Al. Qulat. p. 193.

۲- پیشین ۵۹.

۳- ابویوسف / الخراج ۱۳۲.

دیگر غافل ماند.

همه این مشکلات در جامعه جدید خراسان رخ داده بود، و همه آن تغییرات اقتصادی ناشی از تحولات جدید در روابط اجتماعی عرب و دولت اموی، بطور ریشه‌ای و اصولی تغییر نکرد که نکرد. و آن، مشکل بس بزرگ و لاینحل جزیه و خراج و مالیاتهای سنگین دیگر بود که گوئی بر مردم خراسان محثوم بود، علاوه بر آن، مالیاتهای غیرقانونی دیگری از قبیل مالیات جشن مهرگان و عید نوروز و... که باید می‌پرداختند. عمر بن عبدالعزیز مالیات جزیه را از هر کس که به اسلام می‌گروید، با وجود مخالفت‌هایی که با اجرای این سیاست می‌شد، برداشت. البته بیشتر این مخالفت‌ها از سوی فئودال‌ها صورت می‌گرفت. عمر این کمبود مالی دولت را با اجرای سیاست دیگری جبران کرد.

به این صورت که زمین را منبع اصلی درآمد مالی دولت قرارداد و برای این منظور خراج را به عنوان مالیات زمین معتبر و مقرر دانست با این تعبیر که: اراضی خراجیه در مالکیت امت اسلامی است، اما هرگاه مالک زمین (که باید جزیه بدهد) اسلام آورد، چه باید کرد؟ ظاهراً عمر در این مورد مقرر کرده بود که باید تصرفات وی در اختیار اهالی روستائی قرار گیرد که او در آنجا بوده، پس از آن بود که مالک می‌توانست در آن روستا بماند و متقبّل پرداخت مال‌الاجاره زمین شود و یا می‌توانست به شهرهای بزرگ برود^۱ که معمولاً هم می‌رفت.

سپس خراج را اینگونه تعریف کرد که خراج عبارت از اجاره زمین است و آن حق تمام امت اسلامی است. لذا اعلام کرد: همه کسانی که اراضی خراجیه را تصرف کرده‌اند باید مال‌الاجاره بدهند. این فرمان در سال ۱۰۰ هجری اجرا شد و بر این اساس بود که درآمد ثابت خزانه دولت همین خراج شد و گسترش اسلام هم

۱- ولهورن / الدولة العربية ۲۷۱.

در آن تأثیری نداشت.^۱

از آنچه گذشت روشن می‌شود که نظم و نسقی را که عمر بن عبدالعزیز به آن شکلی که در خراسان پیاده کرد، در واقع خدمت به خزانه دولت نبود، بلکه این سازماندهی در واقع نشان دهنده اهمیت مخالفت و مبارزه مردم با رژیم اموی است که از چشم سران رژیم پنهان نمانده و آنان کاملاً به مشکلاتی که رژیم را تهدید جدی می‌کرد واقف بوده و می‌کوشیدند تا مشکلات را رفع نموده و به طور اساسی حل نمایند.^۲ چه بسا اگر سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز به طور عملی و کاملاً دقیق و با صداقت و امانت پیاده می‌شد، مفید فایده بسیاری برای خزانه دولت هم بود. یعنی از طریق اجرای درست و دقیق و کامل و جامع فرامین اصلاحی عمر واقعاً خزانه دولت پر می‌شد زیرا مالیات خراج بیشتر از دیگر مالیات‌ها دوام داشت چرا که این مالیات مبتنی بر زمینهای کشاورزی بود و می‌دانیم که خراسان و ماوراءالنهر اصولاً سرزمین کشاورزی است، و مالیات خراج و نه مالیات عشریه (ده یک) را کاملاً پذیرفته بود.^۳ مخصوصاً وقتی عمر بن عبدالعزیز انتقال زمین از ذمی به مسلمان را متوقف ساخت تا از تبدیل زمین خراجیه به زمین عشریه یا نصف عشریه جلوگیری کرده باشد و این درست برعکس مالیات سرانه‌ای بود که به گسترش اسلام بستگی داشت. خلیفه مالیات اراضی را طبق همان شرایط اولیه آن مقرر داشت^۴ یعنی اراضی خراجیه را بحال خود نگه داشت و از تبدیل آنها به اراضی عشریه جلوگیری کرد تا بودجه دولت کاهش نیابد. زیرا بر خلاف پندار برخی مورخان، رفع جزیه از کسانی که اسلام می‌آوردند چیز زیادی از در آمد بیت‌المال

۱- الدوری / مقدمة فی تاریخ صدرالاسلام ۷۲.

۲- الدوری / پیشین ۷۲.

۳- ابن حوقل / صورة الارض ۳۸۴.

۴- یحیی بن آدم / الخراج ۲۲ + ابن رجب حنبلی / الاستخراج ۳۶.

نمی‌کاست^۱ بلکه در حقیقت این اشراف ایرانی که نماینده عربها بودند از جزیه سود می‌بردند. اشراف ایرانی که خود صاحبان اراضی بودند با گرفتن مالیاتهای سنگین از جمله جزیه، بر توده‌ها و کشاورزان و صاحبان حرفه‌ها ستم روا می‌داشتند و هیچ کس هم از آنان بازخواست نمی‌کرد که چه می‌کنند و با تحمیل مالیاتهای دیگر بر تازه مسلمانان می‌کوشیدند تا خساراتهای ناشی از حذف مالیات سرانه را جبران نمایند^۲ زیرا با عربها قرارداد بسته بودند که در سال مقدار معینی به آنان بپردازند لذا می‌خواستند تا آنچه را به عربها می‌دهند دو برابر از توده‌ها بگیرند و پس از اینکه سهم عربها را از درآمدهای هنگفت که عبارت از باج و خراج و جزیه و مالیاتهای دیگر بود، می‌دادند بقیه را به نفع خویش ضبط می‌کردند.^۳ بنابراین، مالیات جزیه در واقع اهمیت سیاسی داشت تا اهمیت مالی. و از طرفی اهمیت مالی آن در مقایسه با مالیات خراج اصلاً قابل مقایسه نبود و ارزشی نداشت. چراکه اولاً مقدار ناچیزی بود، هر چند برخی مورخان در مقدار آن مبالغه کرده‌اند و ثانیاً چیزی ثابتی نبود.



خلاصه با وجود ریشه‌دار نبودن سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز، در عین حال در بسیاری موارد، اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی ایرانیان را دگرگون کرد. و از دیگر سوا اقدامات اصلاحی عمر دلیل روشنی بر دگرگونی جامعه عربی و تحول آن می‌باشد.

پاسخ مثبت عمر به خواسته‌های ایرانیان و فقها و عامه عرب در خراسان، اشراف خاندان اموی را نسبت به سیاست اصلاحی و به عبارت دقیق‌تر سیاست

۱- ابویوسف / الخراج ۱۲۲.

۲- ولهون / الدولة العربية ۲۷۲ + دینت / الجزیه فی الاسلام ۱۸۶، ۱۸۷.

۳- دینت / الجزیه فی الاسلام ۱۸۳ - ۱۸۷.

رفاهی وی به مخالفت و عکس العمل واداشت. اشراف اموی دریافتند تا وقتی عمر زنده است نمی‌شود علیه این سیاست دست به اقدامی زد، لذا طرح ترور او را ریختند و سرانجام مسموش کردند.^۱

وقتی عمر به خاک رفت، مَسْلَمَة بن عبدالمملک بزرگ‌ترین فتودال اموی برگورش نشست و گفت: «به خدا سوگند تا وقتی این گورش را ندیدم، احساس آزادی نمی‌کردم».^۲

بدین‌سان دوره کوتاه خلافت عمر بسر آمد. مردی که کوشید تا در حد توان و عقاید خود به اصلاح امور خاندان اموی و دولت عربی بپردازد. او به عنوان یک اموی آگاه از واقعیت رژیم و خاندان خود، در اصلاح آن کوشید. اما به گفته برخی مورخان معاصر، چه فایده که خلافت او پایدار نبود.^۳

عمر بن عبدالعزیز محصول واقعیت تاریخی شگفت زمان خویش بود؛ از یک سو مردی آنچنان، تربیت شده دودمان اموی و از رگ و ریشه خاندان حاکم آن بود، و از دیگر سو فردی که در دوره کوتاه خلافت خود چنان حکومتی برقرار ساخت و دست به اصلاحات سیاسی - اجتماعی زد، در عین حال که اهل فقاها و آشنای با مبانی دینی بود. و چنین معجونی شگفت عامل آنهمه تغییر و تحول تاریخی در ساختار کلی امپراطوری عربی و باعث دگرگونی بسیار در سیاست حزب اموی گردید.

حال آنکه واقعیت تاریخی زمانش خلاف این را می‌خواست. این واقعیت را در خلافت جانشین وی یزید بن عبدالمملک می‌بینیم، خلیفه‌ای که اریستوکراسی عربی را نمایندگی می‌کرد. اشرافیتی که عمر در نظر داشت آن را درهم بریزد، اما

۱- طبری ۵۵۶/۶ + یعقوبی ۵۲/۳ + ابن عبدربه / العقد ۴/۴۳۹.

۲- ابن عبدربه / العقد ۴/۴۳۷.

۳- ۲۴۶.

ریشه‌های آن عمیق‌تر از آن بود که با سیاست رفرمیستی خلیفه خشک شود. به همین دلیل هم اشرافیت عربی توانست به حیات خلیفه و در مدت کوتاهی به سیاست اصلاحی او پایان دهد.

اما واقعیت این است که تحولات تاریخی حاصله از ایدئولوژی و طرز تفکر سیاسی عمر بن عبدالعزیز متوقف نشد بلکه ادامه یافت و بر ساختار جامعه عربی تأثیر گذاشت و تا آنجا پیش رفت که آن را دگرگون ساخت و وارد مرحله نوینی کرد. مرحله‌ای که دیگر برای خاندان اموی جایی نبود.

و اما ظهور اریستوکراسی عربی پس از مرگ عمر، در واقع نقطه عطفی در روند تاریخی گذشته آن بود، روندی که عمر در مدت کوتاه خلافت خود، فقط جلوی آن را گرفته بود و هرگز سرکوب و ریشه‌کنش نساخته بود. هدف عمر از سیاست اصلاحی این بود که شاید بتواند آن را به نفع خاندان و حزب اموی بکارگیرد. و این چیزی بود که اشراف اموی آن را نفهمیدند. در اینجا بود که عمر ناچار شد تا از آزادی مطلق و فعالیت‌های مخرب اشراف خاندانش بکاهد و آنان را وادارد که در رفتار با رعایا و مردم از چارچوب اسلامی خارج نشوند. همان محدودیتی که مسلمة بن عبدالملک و اشراف اموی آن را اسارت و بندگی تلقی می‌کردند. و به همین دلیل هم خلیفه را مسموم ساخته و از میان برداشتند. و بدین سان بود که بحرانشا افزایش یافت تا آنجا که هیچ راه حلی برای آنها نبود و سرانجام قدرت سیاسی به عباسیان منتقل شد.

کودتای اشراف اموی علیه سیاست اصلاحی عمر بن عبدالعزیز

ارتجاع اموی با ترور عمر بن عبدالعزیز و روی کار آوردن یزید بن عبدالملک، همنشین «حبایه» کنیزک زیباروی و نقطه مقابل عمر، به پیروزی رسید (۱۰۵-۱۰۱ ه)^۱ روی کار آمدن یزید بنا به وصیت سلیمان بن عبدالملک صورت گرفت.^۲ یزید به عنوان خلیفه مسلمانان بر تخت نشست و از سوی اشراف و مسلمة بن عبدالملک امیر اموی و فرمانده نظامی و فتودال بزرگ^۳ و چهره مکار و تودار^۴ حمایت می شد. کودتای اشراف اموی در اداره حکومت با شورش یمنی ها در عراق به رهبری یزید بن مهلب روبرو شد. اما مسلمة بن عبدالملک سرانجام توانست پس از جنگ های گسترده و سخت، بر اوضاع مسلط شود و در طی این نبردها خاندان مهلب را تماماً درهم پیچید.^۵ پس از اینکه مسلمة به شورش عراق پایان داد و لاقفل و بطور ظاهری بر بصره مسلط شد، یزید بن عبدالملک مسئولیت بصره و کوفه و خراسان را در سال ۱۰۲ ه به وی واگذار کرد.^۶

مسلمة، سعید خذینه را استاندار خراسان نمود^۷، سعید داماد وی بود.^۸ و پس از اینکه اوضاع آرام شد (هر چند که این آرامش چیزی جز آتش در زیر

۱- طبری ۲۲/۷.

۲- طبری ۵۵۰/۶ + ابن اثیر / الکامل ۶۷/۵.

۳- الدورى / پیشین ۳۸.

۴- طبری ۵۹۳/۶.

۵- طبری ۶۰۴/۶ + مروج ۱۹۹/۳ + التنبيه والاشراف ۲۷۷ + ابن اثیر / الکامل ۸۱/۵.

۶- البلاذرى / فتوح ۵۲۴ + اخبار الطوال ۳۳۲ + طبری ۶۴۰/۶.

۷- وی سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص است و «خذینه» لقب او است. طبری ۶۰۵/۶، ۲۹۳/۷: گفته شد از سعید خواستند تا با یمنی ها بجنگد، قبول نکرد، لذا لقب خذینه یافت.

۸- طبری ۶۰۵/۶.

خاکستر نبود، مخصوصاً در خراسان و ماوراءالنهر که مردم سخت منتظر بروز حوادث و تحولاتی بودند) یزید بن عبدالملک همه آنچه را که عمر بن عبدالعزیز سامان داده بود و با امیال و اهداف یزید مخالف بود، در هم ریخت.^۱ عبدالرحمن بن زید بن اسلم می‌گوید: «وقتی یزید به قدرت رسید گفت: به همان شیوه و سیره عمر بن عبدالعزیز عمل کنید! اشراف اموی چهل فقیه را به حضور یزید آوردند تا گواهی دهند که خلفا را نزد خداوند حساب و کتاب و عذاب و عقابی نیست و هرچه کنند عین رضای خدا است، یزید هم به ستم‌گری روی آورد و بیت المال را صرف شراب و غنا و خلوت با کنیزان و امردان ساخت».^۲ صراحت و روشنی گفته عبدالرحمن بن زید نیازی به بحث و مناقشه ندارد، زیرا خلافت یزید بن عبدالملک در واقع کودتای اشراف اموی علیه اوضاع جدیدی بود که عمر بن عبدالعزیز ایجاد کرده بود. به همین دلیل اندکی بعد، یزید به کارگزاران دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای نوشت (پیش از اینکه آنان را از کار برکنار نماید، زیرا می‌ترسید که در صورت برکناری سریع آنان، شورش و آشفتگی سیاسی پدید آید) و چهارچوب اساسی سیاست خویش را برای آنان روشن ساخت که: «اما بعد! عمر بن عبدالعزیز فریب خورده بود و شما و اطرافیانتان را هم فریب داده بود. من نامه‌های شما را که به او نوشته بودید و خراج و مالیات را کاهش داده بودید، خواندم. به محض دریافت نامه‌ام سیاست او را کنار نهید و به همان سیاست پیش از عمر با مردم رفتار کنید».^۳ کارگزاران دوره عمر پاسخ مثبتی به یزید ندادند و او را در اجرای سیاستش یاری نکردند. یزید هم همه آنان را از کار برکنار کرد.^۴

۱- ابن اثیر / الکامل ۵/۶۷.

۲- ابن عماد / شذرات الذهب ۱/۱۲۸.

۳- ابن عبدربه / العقد ۴/۴۱.

۴- یعقوبی / تاریخ ۳/۵۴.

پس از برکناری عمال خلیفه پیشین، خراسان بار دیگر در آستانه شورش قرار گرفت و امنیت ماوراءالنهر آشفته شد و اوضاع سیاسی - اقتصادی پیچیده گردید. استاندار جدید خراسان که فردی نرم‌خو و آسان‌گیر بود نتوانست با نرمی بر اوضاع سیاسی آشفته و آتشین خراسان مسلط شود^۱ و تنها راه را در کاربرد سیاست زور دید لذا عمال خلیفه پیشین را دستگیر و زندانی ساخت و حتی کارگزاران دوره یزید بن مهلب را نیز دستگیر کرد.^۲

سعید خذینه در این دستگیریها از فتودالهای خراسان یاری گرفت و برای این منظور کارمندان محلی استخدام کرد و آنها را سازمان داد. کارمندان به سعید گزارش دادند که گروهی از عربها با فتودالها روابط مشکوکی دارند، مردم نیز از فتودالها به سعید شکایت کردند، سعید به حيله فتودالها پی برد و با گروه دیگری از آنان به توافق رسید. ولی اوضاع و احوال سیاسی رو به وخامت داشت، مخصوصاً در ماوراءالنهر اوضاع بشدت بحرانی بود. ترکها به رهبری کورصول شوریدند و حصار سمرقند را تصرف کردند. فرماندار سمرقند ترسید و با آنان به سازش رسید که چهل هزار درهم بدهد و هفده نفر را هم به گروگان در اختیارشان گذاشت.^۳ سپس عربها توانستند بر ترکها غالب آیند. ترکها به سُفد گریختند. سعید خذینه دستور داد که تعقیبشان نکنید زیرا سُفد بستان خلیفه است و شما در واقع شکستشان داده‌اید، آیا نابودیشان را می‌خواهید؟ اینها بارها با خلفا جنگیده‌اند، آیا می‌خواهید شما را ریشه کن نمایند؟^۴

شاید منظور سعید خذینه از جمله «سُفد بستان خلیفه است» این بوده که از باغها و زمینهای کشاورزی سُفد محافظت کرده باشد که بهر حال مال خلیفه یا امیران

۱- بلاذری / فتوح ۵۲۴ + طبری ۶/۶۰۵ + ابن اثیر / الکامل ۵/۹۰.

۲- طبری ۶/۶۰۵ + ابن اثیر / الکامل ۵/۹۰.

۳- طبری ۶/۶۱۲ + ابن اثیر / الکامل ۵/۹۵ + قادیر روبا ۴۰.

۴- پیشین.

و اشراف عرب بود. لذا می‌ترسید که با لشکرکشی به آن سو، اراضی و باغات و... از بین برود. و البته بدون شک این منطقه دارای اهمیت فوق‌العاده اقتصادی بود، زیرا کشاورزان در ماوراءالنهر قطعه زمینهای کشاورزی کوچکی را مالک بودند که آنها را کاشته و برای آبیاری باید از چاههای آب که در اختیار عربها بود، آب می‌خریدند و از این راه پول زیادی عاید دولت مرکزی و یا فئودالهای وابسته و یا هر دو می‌شد.^۱ بخش بزرگی از درآمدها از طریق همین کانال‌های آبیاری اراضی تأمین می‌شد تا آنجا که می‌توانست با درآمدهای حاصله از اراضی اقطاعی دیگر خراسان و ماوراءالنهر برابری کند. به همین دلیل خلیفه روی این درآمدها نظر داشت. لذا اگر این کانالهای آبیاری خراب می‌شد مستلزم زحمات و کار بسیاری بود و باید کشاورزان به رایگان کار می‌کردند و این جویبارها را آماده می‌ساختند.^۲ و به همین دلیل سعید خذینه از تعقیب ترکها جلوگیری کرد زیرا می‌ترسید که اراضی زیرکشت و کانال‌های آبیاری خراب شود و نمی‌خواست روابط او و خانهای حاکم در غرب خراسان تیره گردد. ولی پریشانی سیاسی و بحرانهای اقتصادی در خراسان مخصوصاً در مناطق کشاورزی ماوراءالنهر همچنان ادامه یافت، زیرا دولت کشاورزان را وادار کرده بود که مبالغ هنگفتی به عنوان مالیات پردازند مخصوصاً از آنان خواسته بود تا مالیاتها را نقد پرداخت نمایند.^۳ در ماوراءالنهر سه نوع مالیات وجود داشت که همزمان با هم گرفته می‌شد:

- ۱- مالیات به صورت بیگاری برای دولت.
- ۲- مالیات به صورت تحویل کالا و غلات و...
- ۳- مالیات به صورت نقد (سکه).^۴

۱- قادیر روبا (متن روسی) ۵۲.

۲- همان ۵۲.

۳- همان ۵۲.

۴- همان ۵۴.

این مالیاتها با زور و شکنجه رعایا وصول می‌شد. تا آنجا که در دوره سعید خذینه برای گرفتن این مالیاتها در سمرقند و حومه آن، آب را بر روی مردم و کشاورزان آن دیار بستند: سعید خذینه دستور داد تا مردم و کشاورزان سمرقند و روستاهای اطراف را از آب محروم سازند.^۱ این وضع خراسان بود. اما در عراق؛ مَسْلَمَة بن عبدالملک همه اراضی عراق را به املاک خود ضمیمه کرد و خیال همه را راحت نمود. بحران سیاسی عراق مستقیماً بر خراسان اثر می‌گذاشت زیرا خراسان با بصره و کوفه در ارتباط بود. گرایشهای سیاسی حکومت پس از عمر بن عبدالعزیز به پیدایش مالکیتهای بزرگ در عراق و خراسان کمک کرد و «به گونه‌ای بسیار نیرومند در برخی مناطقی که در آنها اکثریت با ایرانی‌ها بود، مالکیت‌های بزرگ عربی شکل گرفت. از جمله در منطقه مرو و برخی اطراف خراسان، عربها زمینهای کشاورزی را در اختیار گرفتند و در آنها ساکن گردیده و به بهره‌برداری از اراضی مشغول شدند».^۲ مَسْلَمَة و همدستانش خراج خراسان و عراق را به نفع خویش ضبط می‌کردند. مسلمة حتی پیشیزی از خراج عراق و خراسان را برای خلیفه نفرستاد. تا آنجا که یزید بن عبدالملک ناچار شد او را از مقامش برکنار کند که البته چنین اقدامی با لطف و همکاری ابن هبیره صورت گرفت که بعد جانشین مسلمة در عراق و خراسان گردید.^۳

ابن هبیره از قبیله قَیْس بود و خون شریفان قبیله در رگهایش جریان داشت وی دارای مدیریتی مطلوب بود. قبائل آزد و یَمَن مخصوصاً در خراسان از دست او سختی بسیار دیدند؛ تبعید و تحقیر شدند. ابن هبیره طرفداران خاندان مهلب یا کسانی که به هواداری از این خاندان متهم بودند را شکنجه داد و اموالشان را

۱- همان ۵۲.

۲- الدوری / پیشین ۳۸.

۳- طبری ۶۱۵/۶ + ابن اثیر / الکامل ۹۷/۵ - ۹۷ + العیون و الحداثی ۷۵.

مصادره کرد.^۱ ابن هبیره به دستور یزید بن عبدالملک، سعید خَرشی را بر خراسان گمارد.^۲

* * *

۵

سیاست خَرشی و تحول حوادث سیاسی در خراسان:

آشفتگیهای سیاسی - اجتماعی در مناطق شمالی و شرقی خراسان مخصوصاً در مناطق «سُفد» ادامه یافت. مردم شهرهای بزرگ همچنان بر سر موضع خویش استوار بودند و از پرداخت مالیاتها و اجرای فرامین حکومت خودداری می کردند. ایرانیان مسلمان و نامسلمان (اهل ذمه) با کشاورزان عرب آن دیار در ایستادگی در برابر حکومت متحد شدند. از طرفی اوضاع و احوال جغرافیای طبیعی شهرهایشان آنان را در امر مقاومت و ایستادگی در مقابل ارتش خلافت یاری می کرد. استاندار جدید خراسان سعیدالحرشی با شورش مردم سُفد روبرو شد تا آنجا که ناچار گردید سفد را رها کند و به فرغانه برود. سپس مردم «قی»^{*} و «اشتیخن»^{*} و «بیارکت»^{*} و «سُسکت»^{*} با دهقانان «بُزماجن»^{*} به کوچ بزرگی دست زدند، مردم «بُئسجیک» به قلعه «ابغسر» کوچیدند و بقیه مردم «سُفد» به اهالی «بُخجَنده» پیوستند.^۳

۱- ولهوزن / الدولة العربية ۳۱۰.

۲- طبری ۶۲۰/۶ + ابن اثیر / الکامل ۱۰۳/۵.

* در هفت فرسنگی شمال سمرقند شهر اشتیخن قرار داشت. دارای ارگ و ریض و چندین نهر که از رود سفد جدا کرده بودند. این شهر به کثرت مزارع معروف بود. در شمال ساحل رود سفد در مرز اشروسنه ولایت بوزماجن یا بوزماجر واقع بود که شهر آن را بارکت یا ابارکت می گفتند و در چهارفرسنگی شمال خاوری سمرقند جای داشت... پس از آن روستای یارکت بالاترین روستاهای شمالی واقع بود و در این روستا چراگاههای فراوان وجود داشت. ن. ک: لسترنج ۴۹۵، ۴۹۶ ← ابن حوقل ۳۷۱ - ۳۷۵ + اصطخری ۳۲۱ - ۳۲۳ + مقدسی ۲۷۹ + یاقوت ۲۱۷/۱، ۴۴۷/۲، ۸۹۰، ۲۳۴/۴، ۲۷۶، ۹۴۴. (مترجم).

۳- طبری ۶۲۲/۶ + ابن اثیر / الکامل ۱۰۴/۵.

این مهاجرت بزرگ منجر به رها شدن اراضی گسترده کشاورزی گردید و ضربه‌ای اساسی بر پیکر اقتصادی ملی خراسان بود. خراج کاهش یافت و حکومت خسارت مالی بسیاری دید. سرانجام حרشی توانست مردم سُفد را وادار به اطاعت نماید^۱؛ جلوی حرکتشان را گرفت و شکستشان داد و ناچارشان ساخت تا خواهان صلح شوند و امان بخواهند و آنان را به سفد برگرداند.... و به شرطی امانشان داد که زنان و بچه‌های عرب را که اسیر گرفته بودند پس دهند و آنچه را از خراج نداده بدهند و هیچ کس از طرفداران حکومت را نکشند و در بُخْجَنَدَه کسی از آنان باقی نماند و اگر اقدامی علیه حکومت و تخلفی از شرایط مذکور نمایند خونشان مباح باشد.^۲

پس از ترور عمر بن عبدالعزیز، این خشن‌ترین جنبشی بود که مردم ماوراءالنهر به آن دست یازیدند. ولی سیاست یزید بن عبدالملک که شدیداً از سوی مالکان بزرگ و فرماندهان نظامی عرب و فتودالهای ایرانی حمایت می‌شد، توانست این جنبش را درهم شکند. جنبشی که نزدیک بود به انقلابی درهم کوبنده و ویرانگر علیه اشرافیت عربی و سیاست ظالمانه‌شان تبدیل شود. و بدین سان پس از درگذشت عمر بن عبدالعزیز بار دیگر خراسان دچار انشعابات قبایلی، سیاسی و قومی گردید؛ کینه‌ها و حسدهای پنهان خود را نشان داد و در میان قیسی‌ها و ازدی‌ها و همه قبایل عرب مقیم خراسان و ماوراءالنهر پدیدار شد و شکایت از غوغای برتری نژادی بین اعراب حاکم و ایرانیان مسلمان بالا گرفت. حَرَشی کوشید تا با کاربرد زور و سرکوب مطلق کلیه افراد مخالف و غیر اموی مردم خراسان شاید بتواند بر این ایالت مسلط شود، اما بار دیگر ترکها و عربهای سفد علیه سیاست ابن

۱- بلاذری / فتوح ۵۲۵.

۲- طبری ۸/۷ + ابن اثیر الکامل ۱۰۸/۵.

هبیره و نماینده‌اش در خراسان شوریدند: با وجود همه احتیاطاتی که حشری بکار برده بود و مردم را خلع سلاح کرده بود، اما چیزی جلودار انقلاب مردم نشد، مردم با چوب و چماق جنگیدند و رژیم همه‌شان را کشت، تعداد کشته‌ها را از سه تا هفت هزار نفر نوشته‌اند^۱، سپس اموال تجار را که به قیام مردم نپیوسته و از جنگ با رژیم خودداری کرده بودند، از اموال مردم سفد جدا نموده و بقیه را مصادره کردند. حشری طی نامه‌ای به یزید بن عبدالملک جریان را گزارش کرد. او به ابن هبیره اعتنائی نکرد و لذا باعث خشم او گردید.^۲

سپس حشری برای سرکوب ترکها شدیداً از زور استفاده کرد و قلع و قمعشان نمود. حَشری در خراسان بدآوازه بود؛ او بر خلاف اخلاق اسلامی و قوانین جنگی که اعراب اولیه در کشور گشائیهایشان رعایت می‌کردند،^۳ به پیمانها و تعهداتی که با دهقانان ترک بسته بود وفادار نبود.^۴ حَشری همه کسانی را که با آنان پیمان بسته و امانشان داده بود کشت، وی با سبقری شاه محلی خُراز همین رفتار را کرد با اینکه به وی امان داده بود او را دار زد.^۵

در سال ۱۰۴ هجری در جبهه غربی خراسان، جراح بن عبدالله حکمی (کسی که عمر بن عبدالعزیز او را از مقامش در خراسان بخاطر قساوتی که داشت، برکنار کرده بود) در قلمرو ترکها می‌جنگید. در آن زمان حشری فرماندار نظامی ارمنستان و آذربایجان بود، جراح بلنجر را گشود و ترکها شکست خوردند. جراح همه‌شان را در آب غرق کرد و سپاهیان او هر چه توانستند اسیر گرفتند و سپس قلعه‌های بلنجر را

۱- طبری ۱۰/۷ + ابن اثیر / الکامل ۱۰۹/۵.

۲- طبری ۱۰/۷.

۳- شیبانی / السیر الکبیر ۳۵۸/۱ باب الامان.

۴- طبری ۱۲/۷ + ابن اثیر ۱۱۰/۵.

۵- همان ۱۴/۷ - ۱۵، ۱۱۲/۵.

گشودند و ساکنان آنها را آواره ساختند^۱ و سرانجام عمر بن هبیره در سال ۱۰۴ هجری سعید بن عمرالحشری را از امارت خراسان برکنار کرد و مسلم بن سعید بن اسلم بن زُرعه کلابی را بجای وی گمارد.^۲

او از مریدان حجاج بن یوسف ثقفی بود.^۳ استاندار جدید در رفتار با ایرانیان مسلمان و مردم خراسان، سیاست حجاج را پیشه ساخت و همان شیوه‌های سیاسی گذشته را که حجاج برای تسلط بر امور داخلی سرزمینهای اشغالی بکار می‌برد پیشه نمود. با وجودی که ابن هبیره وی را از این روش برحذر داشته و به او خاطرنشان ساخته بود که اوضاع سیاسی - اقتصادی در خراسان و ماوراءالنهر بسیار بحرانی است و نباید از زور و خشونت و بی‌رحمی و شیوه‌های گذشته استفاده کند. ابن هبیره به او توصیه کرده بود که «مردم شهرها را مختار بگذار، اگر خوب عمل کردند که خوبی آنان از آن تو است و اگر بد عمل کردند بدی آنان به خودشان برخواهد گشت و تو معذور خواهی بود».^۴ چنین توصیه‌ای تحول مهمی در نظام حکومتی خراسان بشمار می‌رفت و دلیل روشنی بر تحول مبارزه مردم و تأثیر آن در اوضاع عمومی و نشان‌دهنده اهمیت مبارزه اجتماعی - سیاسی نزد سران رژیم بود. تا آنجا که حکومت برخی خواسته‌های مردم را پذیرفت. ولی شیوه‌های سرکوب گذشته بیشتر مورد توجه و قبول مسلم بن سعید واقع شد، زیرا بر آن سیاستها تربیت شده بود و از طرفی امیران عرب و فئودالهای ایرانی وی را در کاربرد شیوه‌های سرکوب و قلع و قمع حجاج تشویق و ترغیب می‌کردند و خاطرنشان می‌ساختند که این روش برای سرکوب روح مبارزه و نابودی هر چیزی که با سیاست خاص آنان

۱- همان ۱۷-۱۵/۷ + ابن اثیر ۱۱۵/۵.

۲- طبری ۱۷-۱۵/۷ + ابن اثیر ۱۱۵/۵.

۳- طبری ۱۸/۷.

۴- طبری ۳۵/۷ + ابن اثیر ۱۳۰/۵.

ناسازگار باشد، بهتر و کارسازتر است، بدون توجه به اینکه اجرای روشهای حجاج، اساس و بنیان رژیم اموی را تهدید می‌کرد. لذا اجرای همین سیاست خشن حجاج پسند بود که هرگونه رابطه‌ای را بین مردم خراسان و حکومت اموی قطع کرد.

در سال ۱۰۶ هجری در بروقان در سرزمین بلخ، جنگی بین یمنی‌ها و مضری‌ها و افراد قبیله ربیعہ درگرفت، افراد قبیله بکر و ازد در بروقان گرد آمدند، رهبری آنان را بُختری بن درهم برعهده داشت و مسلم بن سعید را تهدید به برکناری و خلع از قدرت نمودند.^۱ همچنین اوضاع و احوال اقتصادی بشدت بحرانی شد زیرا قیمت‌ها بالا رفته بود و کالاها بشدت اندک بود، زیرا امور بازرگانی به دلیل بسته شدن راههای تجاری، مخصوصاً راههای شرقی که از بلاد ترک می‌گذشت، تعطیل شده بود و در نتیجه جریان اقتصادی و پولی متوقف گردیده بود و راه حلی برای آن وجود نداشت.

راه حل این بود که باید به کشاورزی، کاریزها، چاههای آب، پاکسازی رودخانه‌ها، تشویق کشاورزان در بازگشت به روستاهایشان، توجه کامل می‌شد. درست مانند کاری که عمر بن عبدالعزیز کرد. و یا بازسازی اراضی کشاورزی که بخاطر جنگها و لشکرکشی‌ها نابود شده بودند و یا توجه به بهبود اوضاع و احوال سیاسی و بازرگانی و داد و ستد تا کسب و کار رونق بگیرد و فعالیت طبیعی خود را بازیابد. حال آنکه مسلم بن سعید در نظر داشت تا از کوتاه‌ترین راههای ممکن به پول برسد.^۲

او اشراف و فتودالهای خراسان را گرد آورد تا از آنان پول و مال بگیرد. به وی گفته شد اگر به اینها فشار آوری دیگر در خراسان جایی برای تو نیست و اگر رهانشان

۱- طبری ۳۰/۷

۲- طبری ۱۹/۷

سازی، هم تو و هم آنان خراسان را از دست خواهید داد. اما بدان، کسانی را که می‌خواهی از آنان پول و مال بگیری اشراف خراسان هستند... به خدا سوگند اگر بستانی آنان را با خود دشمن کرده‌ای و به دشمنانت خواهند پیوست، آن وقت صف بزرگی از مخالفان و مردم خراسان علیه ما تشکیل خواهند داد. ما در سرزمینی بسر می‌بریم که در آن دشمن حضور دارد و در نبرد با ما چیزی کم ندارند، تا آنجا که اگر ما لباس آهنین بپوشیم، باز جان سالم بدر نخواهیم برد.^۱

اما تناقض و تنازع حاصله از پیچیدگی امور خراسان که بین اشراف و امیران عرب از یک سو و فتودالها و اشراف ایرانی و مرزبانانشان از دیگر سو به وجود آمده بود، آنچنان شدید بود که این تهدید و هشدار، والی رانگران نمی‌ساخت و از این بابت نگران نبود که اگر به اشراف خراسان برای گرفتن مال فشار آورد، بحران اوج گیرد و اساس رژیم اموی را تهدید نماید. این بود که مسلم بن سعید سیاست خویش را اجرا نمود و اموال فتودالها را مصادره کرد. البته پس از اینکه شکنجه‌شان نمود. پیداست که این فتودالها از مخالفان سیاست امویان در ماوراءالنهر بودند، لذا فریاد اعتراض مردم خراسان و ماوراءالنهر بلند شد.

پس از آن ترکها شوریدند و اعلام داشتند که علیه اوضاع سیاسی شورش نموده و از فرامین حکومت سر می‌پیچند.

در سال ۱۰۵ هجری سعید بن مسلم به جای حل ریشه‌ای بحران، به جنگ با ترکها رفت. اما از جنگ سودی نبرد و شکست خورد و برگشت. سپس به جنگ اهاالی «افشین» (از شهرهای سفد) رفت و با شاه محلی و مردم آن دیار صلح نمود.^۲ پس از آن تغییری در اوضاع حاصل نشد و اوضاع سیاسی همچنان بحرانی و بر

۱- طبری ۱۹/۷-۲۰.

۲- طبری ۲۱/۷.

شدت آن افزوده می‌شد و مردم خراسان روز به روز از حکومت دورتر می‌شدند و حکومت در انزوای کامل قرار گرفت. سپس هر دو طرف به فکر چاره‌ای افتادند: مردم در جستجوی راهی برای فرار از بحرانه‌های سخت سیاسی - اجتماعی - اقتصادی بودند و حکومت در این اندیشه بود تا شاید بتواند بر شهرهای خراسان و ماوراءالنهر مخصوصاً بر عربهای آن دیار غالب آید. عربهایی که در شهرها و روستاها و دشتها به کار کشاورزی و تجارت مشغول بودند. علاوه بر این، ساکنان اصلی خراسان و ایرانیان مسلمان به این گروه از عربها اطمینان پیدا کرده بودند، لذا در همه امور از آنان پیروی می‌نمودند و اطاعت سیاسی داشتند.

در سال ۱۰۵ هجری یزید بن عبدالملک از غم کنیزکش حبابه درگذشت^۱، و در خراسان هیچ تحولی سیاسی - اقتصادی - اجتماعی تحقق نیافت. اما از آنجا که جانشین وی هشام بن عبدالملک (۱۲۵ - ۱۰۵ ه) نسبت به این ایالت بس مهم و حساس توجه بسیار داشت (چرا که سیادت رژیم اموی در شرق به اوضاع و احوال خراسان بستگی داشت) لذا مسلم بن سعید را پس از نبرد بروقان در سال ۱۰۶ هجری و جنگ با ترکها عزل کرد (خالد بن عبدالله قسری که از سوی هشام به استانداری خراسان تعیین شده بود، مسلم بن سعید را عزل کرده بود) و اسد بن عبدالله قسری را به جای وی در خراسان گمارد. اسد مسئولیت سپاه را به عبدالرحمن بن نعیم واگذاشت. ترکها از اوضاع آشفته بهره جسته و آماده نبرد با تازیان شدند. «به اسد گفته شد ترکها دارند به جنگ تو می‌آیند، هفت هزار نفرند، گفت: نه، آنان نمی‌آیند بلکه این ما هستیم که به سویشان می‌رویم و بر بلادشان دست می‌یابیم و دورشان می‌سازیم. به خدا سوگند در عرصه نبرد آنقدر شما را به

آنها نزدیک کنم که پیشانی اسبان شما و آنها شاخ به شاخ شود»^۱ سپس علیه ترکها بسیج عمومی نمود.

در سال ۱۰۷ هجری با قارن شاه محلی قَرَشَسَنان در سلسله کوههای طالقان خراسان جنگید. قارن با وی صلح کرد و اسلام آورد.^۲ سپس به جنگ فور در کوههای هرات رفت. اسد کوشید تا به مشکل درگیری قبایلی در بروقان پایان دهد، لذا مقرر داشت که ارتش از بروقان به بلخ منتقل شود و سپس «به افرادی که در بروقان مسکن داشتند زمینی به همان اندازه داد و کسانی که مسکن نداشتند به آنان به اندازه سکنی زمین داد».^۳ وی در این اسکان جدید طبق قواعد پیمایش شهرهای اسلامی رفتار نکرد، زیرا از تعصبات قبایلی می ترسید لذا آنان را درهم آمیخت تا امتیازی تلقی نشود. و سپس به بازسازی شهر بلخ پرداخت و کار بازسازی را بر عهده روستاهای اطراف آن گذاشت که هر روستا مقدار خراج خود را صرف بازسازی شهر کند. مسئولیت نظارت بر بازسازی شهر را به بابک پدر خالد برمک^۴ واگذار کرد و آنگاه به جنگ با ترکها برگشت و با اهالی خُتَل^۵ و غورین^۶ جنگید. در سال ۱۰۹ هجری هشام بن عبدالملک وی را برکنار کرد. زیرا هشام خالد بن عبدالله قسری را از مقامش عزل کرده بود و بنابراین اسد که دست نشانده خالد بود برکنار می شد. علت برکناری وی از خراسان این بود که سیاست اسد مبتنی بر تعصبات قبایلی بود تا آنجا که مردم را به تباهی کشاند^۷ و رفتار وی مخصوصاً با مردم بلخ

۱- طبری ۳۸/۷

۲- همان ۴۰/۷

۳- همان ۴۱/۷

۴- همان ۴۱/۷

۵- همان ۴۳/۷

۶- همان ۴۴/۷

۷- همان ۴۹/۷

بسیار متکبرانه بود زیرا خود را از خاندان حاکم می دانست.

اما علت برکناری خالد بن عبدالله این بود: درگیری و جنگ قدرتی که بین اشراف و امیران خاندان اموی که هشام خود در رأس آنان قرار داشت و بین فتودالهای بزرگ عرب که پیرامون خالد بن عبدالله قسری گرد آمده بودند، خالد از نفوذ و مقامش سوء استفاده زیادی کرد، لذا اموال بسیاری اندوخته بود و رودخانه های بسیاری را به سوی زمینهای کشاورزی خود کشیده بود؛ مانند رودخانه خالد که محصول آن به پنج میلیون درهم می رسید و رودخانه باجوی و رودخانه یازمانا و رودخانه مبارک و رودخانه جامع که محصول آن به بیست میلیون درهم می رسید. خالد روستاها و باغستانهای بسیاری مانند روستای سابور و روستای صلح را تصرف کرده بود^۱ و بازار فروش کالاها و غلات را در انحصار خویش درآورده بود تا بتواند غلات بی حد و حصر زمینهایش را بفروشد. هشام به خالد نوشت که: از غلات چیزی نفروش تا غلات خلیفه بفروش رسد تا آنجا که هر کیله ای از غلات به یک درهم رسد.^۲

در سال ۱۰۹ هجری، اشرس بن عبدالله سلمی (۱۱۱-۱۰۹ ه) به امارت خراسان رسید. فردی که بظاهر آگاه و بخشنده جلوه کرد، به همین دلیل به او «الکامل» می گفتند. اشرس به خراسان آمد و مردم از آمدنش خوشحال شدند.^۳ اشرس توانست آرامش را به خراسان و ماوراءالنهر برگرداند. او اعلام کرد که می خواهد سیاست مالی عمر بن عبدالعزیز را پیاده کند و اندکی بعد در مقدار مالیاتها و شیوه گردآوری آنها تجدید نظر کرد و خود کلیه امور کوچک و بزرگ را

۱- همان ۱۵۱/۷ - ۱۵۲ + کارل بروکلمان / تاریخ الشعوب الاسلامیه ۱۹۰/۱.

۲- طبری ۱۵۴/۷.

۳- همان ۵۲/۷.

برعهده گرفت^۱، و این در آغاز کارش بود. او از ابوصیداء صالح بن طریف کمک خواست. ابوصیداء مردم سمرقند و اطراف آن را به اسلام دعوت کرد که اگر اسلام آورند از جزیه معاف باشند. مردم برای فرار از جزیه به اسلام روی آوردند. غوزک به اشرس نامه‌ای نوشت که خراج کاهش یافته است. اشرس به ابن ابی عَمْرَظَة نوشت که: خراج نیروی مالی مسلمانان است، به من خبر رسیده که مردم سغد و سایرین از روی رضا و رغبت به اسلام نگرویده‌اند بلکه برای فرار از جزیه اسلام آورده‌اند. نگاه کن بین هر کس خَتَنه کرده و واجبات دینی را انجام می‌دهد و سوره‌ای از قرآن را می‌تواند بخواند، خراج و جزیه را از او بردار، سپس اشرس، ابن ابی عمر طه را از مسئولیت خراج برداشت و هانی بن هانی را بجایش گماشت و اشحید فارسی^۲ را کمک کار او ساخت.^۳ هدف از تعیین این دو نفر، پایان دادن به اقدامات و اصلاحات مفید ابوصیداء بود.^۴ ابوصیداء این دونفر را از گرفتن جزیه از مسلمانان بازداشت. هانی نوشت که: «مردم اسلام آورده‌اند و مسجدها ساخته‌اند». دهقانان بخارا نزد اشرس آمده و گفتند: «از چه کسی خراج بگیریم! در حالی که همه مردم از بیخ عرب شده‌اند!» اشرس به هانی و عمال خراج و جزیه نوشت که: خراج را مثل سابق از کسانی که قبلاً می‌گرفته‌اید بگیرید. آنان هم جزیه را دوباره بر مسلمانان برقرار ساختند. مسلمانان از پرداخت آن خودداری کردند و در اعتراض به این سیاست، هفت هزار نفر از مردم سغد از شهر بیرون رفتند و در هفت فرسنگی سمرقند سکنی گزیدند. ابوصیداء و ربیع بن عمران تمیمی و قاسم شیبانی و

۱- همان ۵۲/۷ + کارل بردکلمان / پیشین ۱۸۳.

۲- همان ۵۵/۷ + ابن اثیر ۱۴۷/۵ + بارتولد / تاریخ الحضارة الاسلامیه ۲۳ + ارنولد / الدعوة الى الاسلام ۲۴۳.

۳- فان فلوتن / السیادة العربیة ۵۳.

۴- همان ۵۳ + دنیت / الجزیه فی الاسلام ۱۸۸.

ابوفاطمه ازدی و بشر بن جرموز ضَبّی و خالد بن عبدالله نحوی و بشر بن زنبور ازدی و عامر بن قشیر یا شبیر خُجَندی و بیان عنبری و اسماعیل بن عقبه به طرفداری از آنان از شهر خارج شدند.^۱

از این طرف مجشّر بن مزاحم سلمی به کمک عمیره بن سعد شیبانی برای تار و مار کردن «جماعتِ اصلاح» بپاخواست. سرانجام مُجشّر، ابوصیدا و ثابت قُطنه شاعر را دستگیر و زندانی نمود.

بدین سان بار دیگر توطئه‌های اشراف عرب و فتودالهای ایرانی علیه اصلاح‌طلبان و مبارزان به پیروزی رسید. مردم خراسان نسبت به این اقدام، عکس‌العمل شدیدی نشان دادند و روح انقلاب در همه آنان مخصوصاً در تازه‌مسلمانان به جوش آمد. این روحیه به فقها و علما سرایت کرد و بحران به آستانه یک انقلاب بزرگ رسید. انقلابی که نیروهایش را یکجا در ماوراءالنهر متمرکز کرده بود.

خاورشناس آلمانی پرفسور یولیوس ولهوزن اقدام قوزک را چنین تفسیر نموده که «فتودالها بخاطر برنامه اشرس از گردآوری خراج‌ها ناتوان شده بودند و به سختی می‌توانستند چیزی از مردم بگیرند».^۲

دو خاورشناس دیگر بارتولد و گیب معتقدند که «دست اندرکاران توطئه، مصالح سیاسی مستقیمی در آن داشتند و آن حفظ قدرت و موقعیت خودشان بود که بدون شک با گسترش اسلام در خطر می‌افتاد. و اشرس شخصاً آدم متدینی نبود که دست به چنان اقدام نمایشی زد بلکه در واقع هدف اولیه‌اش این بود که بتواند بر مردم سفد سلطه یابد و راه سلطه‌اش را در اسلام آوردن آنان می‌دید. و قوزک با این

۱- طبری ۵۵/۷.

۲- ولهوزن / الدولة العربية ۴۳۵.

سیاست او در ستیز بود چرا که اگر حيله اشرس با گسترش اسلام می‌گرفت بدون شک آمال و آرزوهای قوزک که در استقلال عمل او نهفته بود برآورده نمی‌شد.^۱



اما چه بسا در واقع وضع جدیدی که در بنیان جامعه خراسان و ماوراءالنهر پدید آمده بود و پیدایش طبقه جدید عرب و ایرانی که دارای منافع اقتصادی و اهداف سیاسی خاص خود بود، باعث نگرانی و وحشت قوزک و فتودالها و اشراف ایرانی که در گذشته خودمختار بوده و هر کدام دولت کوچکی برای خود تشکیل داده بودند، گردید.^۲

و شاید حتی اشرس هم از همین طبقه نگران بود که یک گروه سیاسی نیرومندی علیه او و قوزک و حکومت در خراسان به وجود آورده بود. و این تضاد منافع همین گروه و اشرس و امیران اموی بود که سرانجام اشرس را راضی نمود تا سیاست اصلاحی اعلام شده در اوائل حکومتش را تغییر بدهد، زیرا پیروزی این طبقه جدید در عرصه سیاست پس از پیروزی در عرصه‌های کشاورزی و بازرگانی (اقتصادی)، برای اشرس و رژیم اموی غیرقابل تحمل بود (و نه روی آوردن مردم ماوراءالنهر به اسلام)، که در چنان صورتی یعنی تغییر همه روابط اجتماعی بین مردم خراسان و اشراف عرب و حکومت، و تغییر روابط تولید و خارج شدن آن از ساختار طبیعی روابط تولیدی گذشته بود. در نتیجه کشاورز و صنعتگر و کاسب خرده‌پا آزاد می‌شدند و فتودالها و اشراف عرب پایگاه طبقاتی و امتیازاتشان را از دست می‌دادند و دیگر از مالیاتهای خراج و جزیه و مالیات^۳ سرانه و دیگر مالیاتها خبری نبود. در واقع همین‌ها بودند که مقدار جزیه و مالیاتهای عمومی در خراسان

1. Gibb; the conquests in central Asia. p. 23. London 1923.

۲- کریستن سن / پیشین ۴۸۱، ۴۸۲.

۳- دنیت / پیشین ۱۹۳.

را بر شهرها و روستاها تعیین می‌کردند.^۱ این از یک سو، و از دیگر سو؛ اگر بخاطر گسترش اسلام در میان کشاورزان، جزیه برداشته می‌شد فشار مضاعف بر روی کشاورزان و کاسبکارانی می‌آمد که اسلام نیاورده و روابط باستانی خویش را داشتند و در نتیجه وضع معیشتی سختی پیدا می‌کردند و نیروی تولیدشان کاهش می‌یافت و بناچار برای زیستن، از کشتزارها به شهرها می‌کوچیدند تا از فشار مالیاتها و دیگر قید و بندها در امان باشند. نتیجه چنین اقدامی ضرری بود که متوجه دهقانان و فئودالها می‌شد. به این چند دلیل بود که دهقانان بخارا نزد اشرس آمده و گفتند: «از چه کسی خراج بگیریم! همه مردم از بیخ عرب شده‌اند».^۲ و از اینجا بود که قوزک فرماندار محلی به دهقانان پیوست و توانست اشرس را قانع کند که از سیاست اصلاحی خود دست بردارد و لذا توانستند اوضاع را به حال گذشته بازگردانند.



مردم سغد در برابر بازگشت حکومت به سیاست گذشته ایستادگی کردند و از پرداخت جزیه خودداری نمودند.^۳ این تازه مسلمانان بودند که در نزدیک شهر سمرقند گرد آمدند و شکایت و اعتراض خویش را از سیاست رژیم که ضد سیاست اصلاحی ابوصیداء بود، اعلام داشتند. ابوصیداء و گروهی از قبائل گوناگون عرب که ثابت قُطْنَه شاعر هم با آنان بود به معترضین پیوسته و شورش و عصیان خویش و عدم اجرای فرامین رژیم را به اتفاق عربها و ایرانیان اعلام نمودند. اما رژیم توانست که با تمام نیرو ایرانیان را از عربها جدا نموده و ضربه‌های کمرشکنی بر آنان وارد نماید. پس از این سرکوبی بود که عمال حکومت ظالمانه به گردآوری جزیه پرداختند «هانی و کارگزاران خراج به گردآوری خراج پرداختند و البته به اشراف

۱- همان ۱۹۳.

۲- طبری ۱۹۸/۵.

۳- ابن اثیر ۵۴/۵.

ایرانی آسان گرفتند. مُجَسَّر، عمیره بن سعید را بر دهقانان مسلط نمود و او بسختی از آنان خراج ستاند و از بیچارگانی که اسلام آورده بودند، به زور جزیه گرفتند. مردم سفد و بخارا از اسلام برگشتند و ترکها نگران و آشفته گردیدند.^۱ پیداست که جزیه و خراج را از توانمندان گرفتند^۲ شاید منظور از «توانمندان» دهقانانی باشند که با اشراف عرب رابطه‌های تجاری و منافع اقتصادی مشترکی داشتند، و منظور از «ناتوانان و بیچارگان» کسانی باشند که طبقه متوسط را در خراسان تشکیل می‌دادند، یعنی ایرانیانی که با عربها پیوند اقتصادی - سیاسی داشتند.

این گرایش سیاسی حکومت، جوهر خواسته‌های مردم مبنی بر اصلاح اوضاع اجتماعی در خراسان را دگرگون کرد و آن را به حرکتی سازمان یافته و خشن تبدیل نمود. مردم خراسان (طبقه متوسط و عامه مردم) تقریباً در تشکیلاتی حزب مانند گرد آمده بودند که با حکومت و گرایشهای سیاسی آن در ستیز بود. به همین دلیل بود که اشرس پیش از اینکه اوضاع خطرناک و دشوار شود، با تأیید حکومت مرکزی و حمایت فتودالهای ایرانی طرفدار رژیم در خراسان، راههای پیشگیرانه سختی را برای سرکوب حرکت «ابوصیدا» اتخاذ کرد. لذا او را دستگیر و زندانی ساخت در نتیجه «اهالی سفد و بخارا از اسلام برگشتند و ترکها را ترس برداشت».^۳ رژیم به تعقیب «ابوفاطمه» پرداخت که پس از دستگیری ابوصیداء رهبری حرکت را برعهده گرفت. رژیم توانست به طور موقت حرکت مردم را درهم شکند. اما رژیم را چه سود که اندکی بعد، همین حرکت اصلاحی، خواهان اصلاح ریشه‌ای امور از طریق انقلاب مسلحانه علیه رژیم اموی و سرنگونی آن شد. انقلاب برای تحکیم اهداف، سیاستها و خواسته‌های خود، شعارهای اسلامی می‌داد. انقلابگران جبهه انقلابی

۱- طبری ۵۵/۷ - ۵۶، ۵۷.

۲- همان + دنیت / الجزیه ۱۸۰.

۳- طبری ۵۶/۷.

مردم ماوراءالنهر را سازمان دادند تا در مقابل سپاهیان رژیم که استاندار خراسان برای سرکوب قیام به آنها پناه برده بود، ایستادگی کنند. «اشرس بن عبدالله» پیش از آغاز حرکت مردم ماوراءالنهر، با سپاهی گران از تازیان در سال ۱۰۴ هجری از «مرو» بیرون شد تا انقلابگران را ادب نماید و به طاعت وادارشان کند. ولی ترکهاراه را بر او گرفتند و رودخانه بلخ را تصرف نمودند و آب را بر روی سپاهیان وی بستند. لشکر اشرس دچار تشنگی شد و همین امر آنان را از پیشروی و جنگیدن بازداشت. در این نبردها «ثابت قطنه» کشته شد. او از رهبران انقلاب علیه حزب امویان در خراسان بود. سپاه تازی اشرس به راه خود ادامه داد تا به بخارا رسید و آن را محاصره کرد. «بخارا» به صورت اردوگاه نظامی سپاهیان تازی درآمده بود. و از این شهر حمله به «کَمَرَجَه» آغاز شد.

ترکها پس از پیمان با مردم فرغانه و طاریند و اقشینه و نَسَف و دیگر طوایف بخارا که پذیرفته بودند با عربها بجنگند، به سوی تازیان اشرس رفتند. اما پافشاری تازیان و از جانگذشتگی و صداقتشان در دفاع از خود، ترکها را وادار به عقبنشینی کرد. در این پیکارهای سرنوشت ساز ملک خسرو پسر یزدگرد سوم با ترکها بود و می کوشید تا کشورش را از تازیان اشغالگر پس بگیرد.^۱ نبردهای کمرجه از خشن ترین نبردهائی بود که بین ترکها و تازیان رخ داده بود. تمام شاهان محلی ماوراءالنهر در این پیکارها شرکت داشتند.^۲

شاید علت این خشونت، وجود گروهی از خوارج بودند که «ابن شُنَسَج» از موالی «بنی ناجیه» آنان را رهبری می کرد.^۳

پس از کَمَرَجَه در سال ۱۱۰ هجری اهالی «کُروِد» شوریدند. اشرس هزار مرد

۱- طبری ۶۵۰/۷.

۲- همان ۶۱/۷.

۳- همان ۶۳-۶۲/۷، ۶۶.

تازی را نزدیک گُرود فرستاد تا به شورش اهالی پاسخ دهند. تازیان ترکان را درهم شکستند و بر مردم گُرود پیروز شدند.^۱ ترکان وقتی پافشاری تازیان در چنگ و نیرویشان را دیدند، خواهان صلح شدند و پذیرفتند که به سمرقند و دبوسیه^۲ بروند (این دو ناحیه از توابع سفد و ماوراءالنهر بود).

صلح پیشنهادی ترکها نقطه پایانی بر مشکلات مربوطه نبود، و نیز دلیلی بر پایان حرکت اصلاح طلبی و یا شکست حرکت ابو صیداء نبود. و اما آرامشی که مردم سفد یافتند، چیزی جز کسب آمادگی نظامی و سازماندهی مبارزه و نیروها و حمله حساب شده علیه رژیم در خراسان، نبود.

حرکت ابو صیداء پس از مرگش، با توجه به عمق بحرانها و تضادهای اجتماعی اقتصادی بین سیاست رژیم و خواسته های مردم خراسان که زندگی بهتری را می خواستند پی در پی رو به رشد بود، و رژیم روز بروز داشت از مردم خراسان دور می شد. این دور شدن رژیم بر عمق تضادها بیشتر می افزود و حکومت را بیشتر منزوی می کرد و جریان اسلام خواهی که مردم خراسان و ماوراءالنهر شعارش را می دادند نیرومند می شد. جریانی که اندکی بعد مبنای اساسی انقلاب و خواسته های مبارزه گردید. جریانی که از حرکت مسالمت آمیز خواهان اصلاحات اجتماعی - اقتصادی سیاسی، به انقلابی قانونمند تبدیل شد و بسیاری از فقها و قاریان قرآن و ارتشیان و دوستانان اصلاحات اجتماعی را به خود کشید. این حرکت انقلابی که گسترش و سازمان می یافت مردی از «تمیم» موسوم به «حارث بن سُرَیج» را متوجه خود کرد. مردی که در دوره اشرس بن عبدالله استاندار خراسان، در جنگهایی که بین تازیان و مردم ماوراءالنهر رخ داد، مشهور و معروف بود. این انقلابی مشهور نیز

۱- طبری ۶۶/۷.

۲- همان ۶۴/۷.

به حرکت اصلاح طلبان که در زمان امارت جُنید بن عبدالرحمن جانشین اشرس به سال ۱۱۱ هجری در خراسان آغاز شده بود، پیوسته بود، و سپس فرمانده سرسخت این انقلاب و رهبر جنگهایی که بین مردم ماوراءالنهر و تازیان صورت گرفت، شد.

پس از اینکه اشرس بن عبدالله (۱۱۱ - ۱۰۹ ه) در سیاستی که در خراسان پیشه ساخته بود شکست خورد، از مقامش برکنار گردید و به جای وی جنید بن عبدالرحمن مَرّی^۱ روی کار آمد، ترکها دست به شورش و ویرانگر و گسترده علیه جُنید زدند ولی جُنید بر آنان پیروز شد.^۲ جُنید بار دیگر آتش تعصبات قبایلی را در خراسان برافروخت زیرا در حکومت خود فقط از افراد قبیله «مُضَر» کمک گرفته بود. وی پس از اینکه ارکان حکومت نظامی خود را مستحکم ساخت^۳ در سال ۱۱۲ هجری برای جنگ راهی طخارستان شد. نبردهای سختی در طخارستان روی داد که غلامان نیز در آن شرکت کرده و با چوب می جنگیدند.^۴ در همین جا بود که موسی بن نصر به اهمیت سیاسی غلامان پی برد و به مردم گفت: «آیا آنچه از این غلامان دیدید مایه تفریح و خنده شما شد؟ به خدا سوگند که روزی همین ها علیه شما سفت و سخت بایستند».^۵

از شدت جنگها کشاورزان هجرت کردند و بازرگانی بی رونق و دچار رکود شد، کاسبان و صنعتگران برای جنگیدن احضار شدند، گرسنگی و قحطی در سال ۱۱۵ هجری سراسر خراسان را گرفت تا آنجا که قیمت یک پاره نان خشک یک درهم

۱- طبری ۶۷/۷.

۲- طبری ۶۸/۷ - ۶۹.

۳- همان ۷۹/۷، ۸۷-۷۱.

۴- همان ۷۴/۷.

۵- همان ۷۸/۷-۸۱.

شد. جُنید به مردم گفت: «از گرسنگی شکایت می‌کنید؟! حال آنکه هنوز یک پاره‌نان خشک یک درهم است. در هند من خود شاهد بودم که مردم یک دانه گندم را به چند درهم خرید و فروش می‌کردند».^۱

در سال ۱۱۶ هجری جُنید بن عبدالرحمن درگذشت و عاصم بن عبدالله هلالی امارت یافت.

نخستین کار او زندانی کردن عُمارة بن حریم بود کسی که جُنید او را به جای خویش گمارده بود. سپس کارگزاران جُنید را دستگیر و شکنجه نمود.^۲ در همین سال حارث بن سریج سر از اطاعت حکومت خراسان پیچید و علیه عاصم بن عبدالله اعلام جنگ کرد.^۳



۱- همان ۹۲/۷.

۲- همان ۹۳/۷.

۳- همان ۹۴/۷.

فصل سوّم

تحول اوضاع سياسى خراسان

«انقلاب ماوراءالنهر»

۱۱۶-۱۳۲هـ / (۷۳۴-۷۴۹م)

يا

سقوط رژيم اموى

حرکتهای مبارزه در ماوراءالنهر^۱

در طی درگیری بس بلند فکری - سیاسی بین تازیان و مردم سرزمینهای اشغالی در شرق (ایران و ماوراءالنهر) اعم از ایرانی و ترک و بودائی و زرتشتی^۲، جریانی مخالف با گرایشهای سیاسی امویان در ماوراءالنهر این سرزمین سرسبز و سرشار از نعمت شکل گرفت.^۳ این جریان در طی وقایع و حوادث تاریخی به تدریج رشد و گسترش یافت تا آنجا که به صورت یک واقعیت اجتماعی درآمد، مخصوصاً هنگامی که ساختار اجتماعی جامعه خراسان دگرگون شد و آن طبقه جدید متشکل از عربها و ایرانیها که در گذشته از آن یاد کردیم پدید آمد.

در نتیجه، درگیری بین اشراف عرب و دهقانان و بین توده‌های عرب و ایرانی و ترک شدیدتر شد. این درگیری در آغاز به گونه نافرمانی و شکایت از رفتار حکومت خود را نشان می‌داد، سپس به یک حرکت سیاسی تبدیل شد که خواهان دگرگونی در اوضاع و احوال اجتماعی - اقتصادی و سیاسی شد. در کنار این حرکت، جریان اسلام‌گرایانه نیرومندی قرار داشت که خواهان پیاده شدن احکام اسلامی درباره

۱- سیده کاشف / الولید بن عبدالملک ۱۱۵.

۲- بارتولد / تاریخ الترف ۴۱.

۳- یاقوت / معجم البلدان ۴/۴۰۰.

ایرانیان مسلمان و اهل ذمه بود تا آنان را از تجاوز و ستم و تحقیر تازیان برهاند و برایشان حقوقی همسان اشراف اموی و دیگر تازیان مسلمان در سراسر خراسان می‌خواست تا اعتبار و ارزش بایسته خویش را در جامعه داشته باشند.

طرفداران حرکت اصلاحی پس از اینکه جریان اسلام‌گرایانه در میان جامعه جا باز کرد، فعالیت خود را شروع کرده و با خواسته‌ها، شعارهای حرکت اسلامی هماهنگ و متحد و خواهان اصلاحات عمومی در خراسان شدند، و قرار گذاشتند که یک صدا خواهان اصلاحات عمومی در خراسان باشند و بر والیان جدید فشار آورند تا خواسته‌های اصلاحی آنان را برآورده سازند. ولی همان طور که در دوره اشرس بن عبدالله (سال ۱۱۰ هجری) اشاره کردیم، این کوششها بی‌نتیجه ماند و درهم شکسته شد و دست‌اندرکاران شدیداً مجازات شدند و رژیم می‌کوشید تا هر طور شده پیش از دشوار شدن اوضاع، حرکت‌های اصلاحی را سرکوب نماید.

رویدادهای پی در پی، روحیه مردم را به گونه‌ای آماده ساخت که در انتظار انقلابی سراسری بودند تا اوضاع عمومی را دگرگون کند. و پیداست که همه این حوادث از یک سو و همه شرارتها و تبهکاریهای رژیم در جهت برقراری آرامش در خراسان از سوی دیگر، مردی نیک‌اندیش و سلیم‌النفس و دوستدار خوبی و خیرخواه و اهل عدل و انصاف و معتقد به مبادی اسلام را شدیداً متأثر می‌کرد، مردی از سرزمین ماوراءالنهر، از شهر «دبوسیّه»^۱ که به وی «حارث بن سُرّیج بن وَرْدِ بن شعبان بن مجاشی می‌گفتند»^۲ گفته می‌شود او در آغاز یکی از انقلابیون خوارج

۱- ولهوزن / الدولة العربية ۴۴۱.

۲- ذ. ک: فان فلوتن / السیادة العربية ۶۲. پاورقی. طبری فقط حارث بن سریج را آورده. این اسم در نسخه‌ای خطی به شماره ۳۲۲ Warner ص ۲۲۰ نیز آمده است. اسم حارث در تألیفات چینی چنین آمده: Hu - Lo - chan de - Mu - Ln یعنی حارث مروی (منسوب به مرو پای تخت خراسان قدیم) ذ. ک:

بوده ولی شخص وی سختگیری آنچنانی در امر دین و یا تعصب در پیروی از آراء و عقاید افراطی خوارج نداشته و مدعی خلافت برای خویش هم نبوده و با دیگری به عنوان خلیفه بیعت نکرده است. چنین پیداست که وی عقاید مرجئه را داشته است.^۱ مذهب مرجئه در جزر و مدّ حوادث سیاسی تند رژیم اموی استحاله شد و کارش از بی طرفی به میانجیگری و سازش و صلح بین مخالفان سیاسی و حکومت کشید.^۲ این مذهب بر خلاف ذات و طبیعت اولیه خود، در خراسان مقهور عوامل اجتماعی - اقتصادی خاصی شد، یعنی دقیقاً همان عواملی که مذهب مرجئه را در جزیره العرب و عراق پدید آورد. اما همین مذهب در خراسان پس از اینکه کوششهای مسالمت آمیز برای حل مشکلات شکست خورد، طرح انقلاب مسلحانه را برای اصلاح امور پیشنهاد کرد، یعنی قیام علیه حاکم ستمگر. و این اصل از اصول اساسی فلسفه خوارج در امر حکومت بود. شاید این اصل خارجی را شخص حارث در عقاید مذهب مرجئه وارد کرده بود، زیرا این اصل از اصولی بود که عقاید اولیه دینی - سیاسی او را تشکیل می داد. بر این اساس بود که وقتی در خراسان راههای مسالمت آمیز اصلاح امور شکست خورد، مذهب مرجئه در جهت آشتی مخالفان سیاسی، گروهها و احزاب با دولت اقدامی نکرد، و در موضع خلافت و یا هر موضوع دیگری وارد نشد. زیرا مرجئه در خراسان با مسائلی برخورد داشت که قابل اصلاح و سازش نبود، چرا که مشکلات جامعه خراسان، مشکلات اجتماعی - اقتصادی بود و درجه اول این ایرانیها بودند که با آنها درگیر بودند. ایرانیانی که اسلام

→ فان فلوتن. پاورقی ص ۶۴. فرد دیگری به همین اسم در ذهبی / میزان الاعتدال ۴۲۳/۱ - ۴۳۴ + یاقوت / معجم الادبا ۳۸۸/۶ آمده است: «حارث بن سريج النقال یکی از فقهاء، در گذشته به سال ۲۳۶ هجری دوره عباسیان» که البته این فرد غیر از حارث بن سريج رهبر انقلاب مردم ماوراءالنهر است.

۱- ولهون / الدولة العربية ۴۴۱.

۲- همان/ ۴۴۱.

را پذیرفته بودند تا از مواهب انسانی آن بهره‌مند شوند، اما پس از چند نسل کوتاه در خراسان، از آمیزش عرب و ایرانی جامعه جدیدی پدیدار شد و درگیری در خراسان هم درگیری جدیدی بود که در آن ایرانیان علیه تازیان اشغالگر و ستمگر می‌جنگیدند؛ نبردی طبقاتی و نه قبائلی و شخصی، نبردی برخاسته از تناقض و تضاد بین قوانین ظالمانه اقتصادی باستانی عهد ساسانی که امیران تازی و فتودالهای ایرانی در جهت حفظ منافع و موقعیت خود، وارث و حافظ آن بودند، و بین روابط جامعه جدید که پس از اشغال خراسان پدید آمده بود. یعنی درگیری بین طبقه اشراف خراسان که در طی تحولات تاریخی شکل گرفته بودند و بین طبقات محروم جامعه مانند کشاورزان، صنعتگران، سپاهیان (با همه اختلافاتی که با یکدیگر داشتند)، کاسبکاران و بازرگانان خرده‌پای تازی و ایرانی که ساکنان خراسان را تشکیل می‌دادند و اشراف تازی می‌کوشیدند تا با کمک فتودالهای ایرانی این طبقات را شدیداً استثمار نمایند، لذا با این حساب امکان هرگونه سازشی و یا اصلاحی بین دو طرف دعوا محال می‌نمود، زیرا هر کدام تلقی و فهم خاصی از معنای زندگی و دین و حکومت داشتند.

* * *

۲

ظهور حارث بن سریج (۱۱۶-۱۲۸هـ/۷۳۴-۷۵۵م):

حارث بن سُرِیج تمیمی انقلاب خویش را علیه حکومت اموی در خراسان آشکار کرد اما متعرض اساس خلافت اموی نشد، زیرا هنوز شرایط عمومی مساعد نبود و در آن مقطع مردم خراسان با اصل خلافت کاری نداشتند. پس از اینکه حکومت، نهضت اصلاحی مسالمت‌آمیز ابو صیدا و ثابت قطنه را رد و نفی کرد، حارث آشکارا اعلام داشت که می‌خواهد نهضت اصلاحی او را به

سرانجام رساند و هدف انقلاب اصلاحی خود را، اصلاح قوانین مالیاتها بر طبق احکام اسلامی و برقراری عدالت و مساوات اجتماعی اعلام نمود. این سومین حرکتی بود که در نظر داشت مساوات را در کلیه حقوق فردی و اجتماعی آنگونه که اسلام شعارش را داده، بین عرب و عجم برقرار سازد، زیرا حکومت اموی از اجرای آن سرپیچیده بود و آنچه را پیاده کرده بود پان عربیسم جاهلی بود.

نهضت اصلاحی حارث این بار از میان بیچارگان و ستم دیدگان که شدیداً نیازمند مساوات و عدالت اجتماعی بودند، برخاسته بود. هدف این نهضت نیز فقط اصلاح امور بود و نظر دیگری نداشت. درست مانند حرکت اصلاحی دوم که اشرس بن عبدالله والی فریبکار خراسان در ابتدای کارش آن را اعلام کرده بود و پس از اینکه اجرای آن موفقیت‌آمیز بود، از ادامه آن جلوگیری کرد، زیرا او و اشراف تازی و ایرانی از اجرا و ادامه آن می‌ترسیدند، سپس آن را درهم شکست و طرفداران آن را پراکنده ساخت. پس از این جریان بود که نهضت مسالمت‌آمیز خواهان مساوات و عدل و اصلاح امور، تبدیل به یک واقعیت عام اجتماعی شد که در صفحات گذشته به آن اشاره کردیم. همین نهضت به تدریج دارای عقاید خاص خود شد و آن اندیشه و فکر مشترکی بود که در بین همه افراد جامعه خراسان ریشه‌های عمیق داشت. همین اندیشه بود که محرک توده‌ها در شورش آنان و اعلام مخالفت و نارضایتی و شکایات‌شان گردید؛^۱ خشم و غضبی که حارث در طول حیات سیاسی و حرکت انقلابی خود بر آن تکیه داشت؛ خشم برافروخته ایرانیان و تازیان مسلمان که ابتدا به نافرمانی انجامید و سپس به انقلابی مسلحانه و قهرآمیز تبدیل شد و بنیانهای جامعه خراسان را دگرگون ساخت.

حارث پس از اینکه شعارهای ابوصیدا (در دوره اشرس بن عبدالله) را سرداد که به ایرانیان وعده داده بود اگر اسلام آورند جزیه از آنان برداشته می شود و در غنائم و بیت المال سهم می گردند^۱، اعلام داشت: باید حکومتی برقرار شود که مبتنی بر قرآن و سنت و مورد رضایت و قبول اکثریت مردم خراسان باشد.^۲

این خواسته تأکیدی بود بر مهم ترین اصل از اصول اساسی اسلام در امر حکومت که پس از استیلای معاویه بن ابی سفیان، تبدیل به یک حکومت نژادی موروثی شده بود.

این شعار، بر خلاف پندار و برداشت برخی رهبران عرب پس از درگذشت پیامبر اسلام ﷺ، حکومت را در قوم عرب و قبیله قریش منحصر نمی کرد، بلکه همه مسلمانان جهان حق حکومت داشتند. ایرانیان و تازیان قبیله مضر و یمن و دهقانان و بقیه یاران ابوصیداء و ابوفاطمه ازدی و گروهش از قبیله ازد و بشر بن جرموز ضبی و گروهش از تمیم^۳ پیرامون این شعارها حلقه زدند.

پس از این شعارها بود که انقلاب حارث مرجئی^۴ گسترش یافت و فراگیر شد. انقلاب حارث تنها در پیروان مذهب مرجئه خلاصه نمی شد، بلکه هر کس با هر عقیده ای حارث و انقلاب او را تأیید می کرد، می توانست به آن بپیوندد.^۵ زیرا اصولی را که حارث در میان مردم اعلام کرده بود، مطلوب و مورد قبول همه مردم خراسان در آن زمان بود. در ابتدا خواسته های مصرانه مردم بگونه ای نبود که با اریستوکراسی اموی و اعضاء قدرت و ثروت آنان در خراسان تضاد می داشته باشد،

۱- عبدالله خطیب / صالح بن عبدالقدوس ۵۶.

۲- ولهوزن / الدولة العربية ۴۴۲.

۳- فان فلو تن / پیشین ۶۳.

۴- همان.

۵- ولهوزن / پیشین ۴۴۲.

لذا آرا و عقاید حارث بن سریج پخش شد و همه شاخه‌های قبائل تازی را فراگرفت و کار به جایی رسید که بین قبیله مضر و قبیله یمن اتحاد برقرار شد. و این اتحاد قبایلی از امور بسیار نادر در تاریخ آن دوران است.

اما هرگاه عوامل چنین اتحادی در جامعه ریشه‌دار و نیرومند باشد تحقق آن ممکن است، مانند اتحادی که بین قبائل تازی در انقلاب عبدالرحمن بن اشعث در دوره حجاج (سال ۸۱ هجری) برقرار شد. یکی دیگر از موارد بسیار نادر آن دوره این بود که برای نخستین بار قبیله یمن رهبری فردی از قبیله مضر را پذیرفت؛ این رهبر مضر حارث بن سریج بود! بدون اینکه درگیری قبایلی موجود بین این دو قبیله نقشی در آن داشته باشد. و اینچنین بود که حارث همه گروه‌ها و دسته‌های انقلابی یا دشمن سرسخت امویان را گرد آورد و از آنان جبهه نیرومند شکست‌ناپذیری ساخت تا بر پیکر حکومت اموی در خراسان و ماوراءالنهر ضربه زند.

این اقدامات اساسی همه در طی دو سال آخر حکومت جنید^۱ و حکومت عاصم بن عبدالله^۲ در خراسان صورت گرفت (سالهای ۱۱۷ و ۱۱۶ هجری).

انقلاب گسترش یافت و فاریاب و بلخ یکی از پای‌تخت‌های ایالت خراسان را دربر گرفت. اندکی بعد جوزجان و طالقان و مروالروز را گشود و به سوی مرو پای‌تخت اصلی خراسان پیش رفت.^۳ در این پیشروی، ارتش نیرومند انقلاب مرکب از سوارکاران تازی از قبائل ازد و تمیم و مردان جنگی سپاه عجم‌ها، حارث را همراهی می‌کرد.^۴ حارث در نبردهایش با حکومت همیشه می‌کوشید تا علل نبرد با

۱- پیشین ۴۴۲.

۲- طبری ۹۴/۷ + ابن اثیر ۱۸۳/۵.

۳- طبری ۹۴/۷، ۱۸۳/۵، ۹۵/۷.

۴- محمد جمال سرور / الدولة العربية ۱۶۲.

آن را روشن سازد، لذا ابتدا در برابر نیروهای حکومت خواسته‌های منطقی و برحقش را بیان می‌کرد، اگر خواسته‌های وی رد می‌شد می‌کوشید تا با زور بر آنان تحمیل کند. یعنی حارث بن سریق از انقلابیونی بود که در جهت تغییر ریشه‌ای اوضاع می‌جنگید تا وضع موجود به یک زندگی برتر تغییر کند. حارث برای غارت و چپاول یا رسیدن به اهداف شخصی یا به خاطر اختلافات قبائلی نمی‌جنگید.

حارث هنگامی به سوی بلخ تاخت که تجبی بن ضبیعة مزی و نصر بن سیار بر آن حکومت داشتند. ابتدا آن دو را به قرآن و سنت و بیعت با فرد مورد قبول مردم دعوت کرد، در پاسخ قطن بن عبدالرحمن بن جزی باهلی گفت: «ای حارث! دعوت به قرآن و سنت می‌کنی؟! به خدا اگر جبرئیل از طرف راست و میکائیل در طرف چپ تو باشند، دعوت تو را لبیک نخواهم گفت».^۱ پافشاری قطن باهلی مبنی بر جنگ با حارث که حتی اگر دعوتش بر حق باشد و بین جبرئیل و میکائیل هم قرار گیرد، نشان دهنده طرفداری مطلق قبیله باهله از امویان است. و از دیگر جهت بر جدائی و سازش ناپذیری فلسفه انقلابیون و حکومت اموی در خراسان دلالت دارد. این سازش ناپذیری ناشی از اختلاف منطق دو طرف در فهم رویدادهای زندگی بود که خود ناشی از اختلاف در شرایط تاریخی آنان (شرایط اجتماعی - اقتصادی) می‌باشد. شرایطی که منجر به پیدایش دو اندیشه سیاسی متناقض گردید که در مبانی و اساس با یکدیگر در تضاد و تعارض بودند. نتیجه این تضاد تند سیاسی، مرکزیت گرائی سیاسی در میان طرفداران نهضت اصلاح طلبی از یک سو، و اریستوکراسی اموی حاکم از دیگر سو گردید که نمی‌خواست از سیاست ضد مردمی و اهداف شیطانی خود دست بردارد و یا صلاح را در این می‌دید که کوتاه نیاید و معتقد بود که هرگونه کنارآمدنی، به مصالح تازیان و اسلام زیان می‌رساند و

یا هرگونه تغییری در این سیاست یا در برخی ابعاد اجتماعی - اقتصادی آن، با منافع امویان در تضاد است.

این موضع سرسخت رژیم نشان می دهد که طرفداران نهضت اصلاحی گرایش شدیدی به انسجام و مرکزیت گرایی داشتند و دلالت دارد که نهضت مردم از یک حرکت اصلاحی مسالمت آمیز به یک انقلاب مسلحانه قهرآمیز خواهان تغییر ریشه ای اوضاع تبدیل شده بود.

پیروزی نهضت تا آنجا قطعی شد که تمام مردم طخارستان مقهور آن گردیدند. تازیان ساکن آن دیار مخصوصاً آزادی ها و بگری ها تسلیم شدند. جَبفویه نماینده شاه ترکها در طخارستان علیا و امیر خُتَل به حارث پیوستند.^۱

حارث بجز نیشابور و مرو که در غرب خراسان قرار داشتند بر کلیه شهرهایی که در دست امویان بود دست یافت. پس از اینکه حارث بر شهرهای سواحل رودخانه سیحون مسلط شد، در جوزجان مستقر گردید و از فرماندهان ارشد نظامی خود خواست تا به امور انقلاب رسیدگی کنند و مناطق زیرسلطه انقلابیون را اداره نمایند و خود را برای اشغال مرو پای تخت خراسان آماده سازند. و این نشان دهنده رشد سیاسی - نظامی - اداری حارث بن سریق است.^۲

یاران برجسته حارث عبارت بودند از: رابضه بن زراره عبدی، دجاجة عجلی، وحش عجلی، بشر بن جرموز و ابوفاطمه. حارث نظرشان را درباره اشغال مرو پرسید. ابوفاطمه گفت: «مرو مرکز حیاتی خراسان است و سواره نظام بسیاری دارد».^۳

وی با این حرفها می خواست تا نظر حارث را از اشغال مرو منحرف نماید. ولی

۱- ولهوزن / پیشین ۴۴۳.

۲- طبری ۹۴/۷ + ابن اثیر ۱۸۳/۵.

۳- طبری ۹۶/۷.

حارث با نظر آنان مخالف بود زیرا از همان آغاز انقلاب، دعوت حارث مرو را نیز فرا گرفته بود و یارانی از علما و طبقه ضعیف یافته بود تا آنجا که عاصم والی خراسان دریافت که مروی‌ها با حارث مکاتبه دارند و چه بسا پنهانی با وی بیعت کرده بودند. به همین دلیل عاصم از مرو به نیشابور گریخت به این امید که نیروهای کمکی خلیفه و سپاه شام برسند و جلوی سیل خروشان یاران حارث بن سریج را که مرکب از کشاورزان، کسبه، صنعتگران، عربها، ایرانی‌ها و ترکها که از شهرها و روستاها علیه وی سرازیر شده بودند، بگیرند.

پس از این بود که حارث با سپاهی گران مرکب از شصت هزار نفر از نظامیان مسلمان و سوارکاران قبیلهٔ ازد و تمیم به «مرو» حمله کرد. دهقان جوزجان و «تُزُشَل» دهقان فاریاب و «سَهْوَب» شاه محلی طالقان و «قُریا قُس» دهقان مرو نیز به حارث پیوستند.

حارث پس از طرح شعار عمل به قرآن و سنت رسول الله ﷺ کوشید تا هر طور شده با عاصم بن عبدالله به گفتگو بنشیند و اوضاع و احوال و مشکلات خراسان و خواسته‌های انقلابیون را با وی در میان گذارد، امید که برای مشکلات مردم راه حل مسالمت‌آمیزی پیدا شود. ولی عاصم بن عبدالله دعوت حارث را که از طریق اعزام هیئتی صورت گرفته بود رد کرد.^۱ سپس بین دو طرف جنگ آغاز شد و حارث را مجبور کرد که شهر مرو را ترک کند. وقتی حارث شکست خورد، عاصم از او دست برداشت و اگر به جنگ ادامه می‌داد می‌توانست او را بکشد، اما برای وی پیام فرستاد که: من به تو و یارانت امان می‌دهم بشرط اینکه از مرو بروی. حارث قبول کرد، ولی پیش از اینکه مرو را ترک کند کوشید تا با عاصم گفتگوئی داشته باشد اما عاصم آن را نیز رد کرد. این جریان در آغاز سال ۱۱۷ هجری روی داد.

اصرار حارث مبنی بر انجام گفتگو با عاصم بن عبدالله والی خراسان و فرمانده جنگ آن، و موضع اخیر عاصم در قبال حارث، نشان می‌دهد که عاصم بن عبدالله نسبت به اهداف نهضت حارث بن سریج و گروه وی گرایش‌هایی داشته است. و چه بسا علت برکناری عاصم از امارت خراسان توسط هشام، همین گرایش‌های وی بود. هشام بجای عاصم، خالد بن عبدالله قسری را در خراسان گماشت و خالد هم برادرش اسد بن عبدالله را بجای خود تعیین کرد.^۱ خراسان تا پیش از برکناری عاصم مستقیماً تابع شام مقرر خلافت بود سپس بنا به توصیه عاصم بن عبدالله والی خراسان به خلیفه، تابع عراق شد. عاصم در نامه اش به هشام نوشته بود که: خراسان به نظم نخواهد آمد مگر که تابع عراق شود تا در نتیجه بخاطر دور بودن از دسترس خلیفه، منافع و عواید آن صرف امور دیگر مراکز دوردست شود.^۲

پس از اینکه خلیفه، عاصم بن عبدالله را برکنار و اسد بن عبدالله قسری بجایش آمد، اوضاع و احوال جنگ با حارث دگرگون شد و اوضاع به نفع انقلابیون عوض گردید. به این صورت که عاصم بن عبدالله والی برکنار شده پس از برکناری، گرایش خویش نسبت به انقلاب حارث را آشکار کرد. او دیدگاه سیاسی و موضع جنگی خود در قبال انقلاب مردم خراسان و ماوراءالنهر را عوض نمود و تا آنجا پیش رفت که در اندیشه بستن پیمانی با حارث بود. و بالاتر از آن به تشکیل جبهه‌ای واحد با حارث علیه شام می‌اندیشید. طرح عاصم اینگونه بود که حارث در حال حاضر در هر منطقه‌ای از خراسان که می‌خواهد فرود آید تا دو نفری نامه‌ای به هشام نوشته و از او بخواهند که بر طبق قرآن و سنت رسول عمل کند، اگر سرپیچید با یکدیگر متحد شده علیه او بجنگند. نامه را برخی از بزرگان مهر کردند.^۳ بدین سان گفتگوها

۱- همان ۹۷/۷، ۹۸، ۹۹ + ابن اثیر ۱۸۶/۵.

۲- طبری ۹۹/۷ + ابن اثیر ۱۸۶/۵.

۳- همان ۱۰۱/۷ + ۱۸۷/۵.

بین دو طرف آغاز شد تا این طرح به اجرا درآید. ولی آمدن اسد بن عبدالله استاندار جدید خراسان، اوضاع را عوض کرد.

اسد علیه عاصم و حارث لشکر کشید تا هر چه زودتر به این مشکل سخت پایان دهد. این جریان پیمان سیاسی بین حارث و عاصم را که داشت تحقق می‌یافت، خراب کرد.

اسد دریافت که آرا و افکار انقلاب حارث در اذهان مردم خراسان و نیروهای نظامی آن موج می‌زند، لذا برای سرکوب نهضت از شامی‌ها استفاده کرد. در نخستین نبردی که با حارث آغاز کرد و فرماندهی آن را خود برعهده داشت در سمت راست سپاه از فلسطینی‌ها و مردم قنسرین و ازدی‌ها و تمیمی‌ها و مردم جوزجان استفاده کرد و در سمت چپ سپاه از افراد قبیلهٔ ربیع و شامی‌ها و مردم حمص و اردن، و در پیشاپیش سپاه از شامی‌های دمشق و سربازان ویژهٔ خلیفه و پیروان خاص خود بکار گرفت.^۱

ملاحظه می‌شود که اسد سپاه شام را به چند بخش تقسیم کرد تا بدین وسیله دیگر نیروهایش را تقویت کند و از این طریق بر آنها کاملاً مسلط باشد تا از هرگونه نافرمانی و خیانتی در مواقع خطر و یا انشعاب لشکریانش جلوگیری کرده باشد.

موقعیت عاصم بن عبدالله از دو جهت در خطر بود یکی اینکه خودش آدم ضعیفی بود و دیگر اینکه از نظر دفاعی وضع بدی داشت زیرا فقط مرو و نیشابور در اختیار او بود و حارث بن سریج هم در جلویش در مرو مستقر بود.^۲ اسد بن عبدالله با چنان سپاهی گران و مطمئن به عرصه نبرد شتافت. پس از اینکه عاصم از میدان نبرد عقب‌نشینی کرد، محل‌های استقرار سپاه او را اشغال نمود. و بدین سان

۱- طبری ۱۲۲/۷.

۲- همان ۱۰۵/۷.

گفتگوهای سیاسی بس حساس که نزدیک بود با پیمان حارث و عاصم، بطور موفقیت آمیزی تمام شود، پایان یافت.^۱ حارث بخاطر تحولاتی که در عرصه نبرد پیش آمده بود و اوضاع به ضرر مردم خراسان تمام شد به تخارستان عقب نشینی کرد و از آنجا به بلاد ماوراءالنهر گریخت. این جریان در سال ۱۱۸ هجری روی داد. حارث در ماوراءالنهر فضای سیاسی - اجتماعی را برای انتشار اصول و اهداف انقلاب مناسب و آماده یافت، زیرا مردم آن سرزمین همگی دشمن سرسخت سیاست امویان و معترض به رفتار دهقانان وابسته و موضع حکومت خراسان در قبال آنان، مخصوصاً در رابطه با اوضاع اقتصادی و مسئله مالیاتها و عدالت اجتماعی بودند. آنان نسبت به موضع خصمانه اشراف عرب در قبال خواسته های برحقشان اعتراض داشتند و از این بابت که تازیان پس از استقرار در شهرها و روستاها می خواستند بر زمینهای سرسبز و حاصلخیز آن دیار و چاههای آبیاری و رودخانه ها چنگ اندازند، سخت خشمگین بودند.^۲

به این خاطر بود که ترکها مقدم حارث بن سربج را گرامی داشتند و علیه حکومت خراسان و ماوراءالنهر به وی پیوستند.^۳

انقلاب حارث در ماوراءالنهر تکامل یافت ولی منابع تاریخی اولیه از سازمانهای انقلابی و یا از تشکیلات اداری و شیوه حکومت و نوع مالیاتها در مناطقی که سالهای سال زیر سلطه انقلابیون بود، چیزی نگفته اند. اما می توان گفت که نهضت حارث در آن دیار یک انقلاب بزرگ اجتماعی علیه نظام امویان گردید و در طی رویدادهای تاریخی، روش سیاسی خاص خود را داشت تا آنجا که خواسته های مردم ماوراءالنهر و دیگر سرزمینهای تابعه خراسان را برآورده ساخت. به همین

۱- همان ۱۰۱/۷ + ابن اثیر ۱۸۷/۵.

۲- قادیر لوقا / تاریخ الحركة الفلاحیة فیماوراءالنهر و خراسان ۱۷.

۳- محمد محمدی / کتب التاج و الاموین ۶۳.

دلیل بیچارگان و خرده مالکانی که زیر ستم امیران ایالات و کارگزاران خراج بودند از انقلاب حارث طرفداری می‌کردند.^۱ امیران و کارگزارانی که انقلابیون علیه آنان شعار می‌دادند و خواهان انتخاب کارگزارانی صالح و عادل بودند.

بشر بن جرموز و ابوفاطمه ازدی و عکرمه و گروهی از افراد آگاه در امر گسترش و تبلیغ انقلاب در شهرها و روستاها و کشتزارها فعال شدند، مردم پیرامونشان گرد آمدند و آنان‌گاه درباره انقلاب و اهداف آن با مردم گفتگو می‌کردند و گاه احساسات مردم را علیه امویان برمی‌انگیختند. آنگونه که در شهر ترمذ چنین کردند.^۲

اسد بن عبدالله خطر انقلاب حارث بن سریق را دریافت و ریشه‌های اجتماعی و خطر آن را علیه اساس حکومت در خراسان بدرستی دانست و به فعالیت بسیار زیاد عباسیان در خراسان پی برد، لذا علیه کسانی که متهم به طرفداری از انقلاب بودند قساوت شدیدی نشان داد. او با شتاب پای‌تخت خود را به بلخ منتقل کرد و در سال ۱۱۸ هجری این شهر را پای‌تخت مرکز خراسان قرار داد، سپس امور اداری را به این شهر منتقل کرد و «مصانع» را در اختیار گرفت تا به قلمرو انقلاب حارث نزدیک باشد. در شهر بلخ تازیان بسیاری سکونت داشتند که اسد آنان را در دوره نخست زمامداری خود بر خراسان در سال ۱۰۷ هجری اسکان داده بود. تازیان در این شهر سکنا گزیدند و بیشترشان به کشاورزی و بازرگانی روی آورده بودند و با ساکنان اصلی بلخ جامعه جدید بلخ را پدید آورده بودند که از انقلاب حارث حمایت می‌کرد. به این دلیل بود که اسد به بلخ آمد تا سلطه خویش را بر آن تحمیل کند و از طرفی به مرکز انقلاب نزدیک باشد. این اقدام بر اساس پیشنهاد فتووالهای بلخ و طرفداران اسد صورت گرفت که نسبت به وی ابراز طرفداری و دوستی

۱- فان فلوتن / السیادة ۶۴.

۲- طبری ۱۰۶/۷.

می‌کردند.^۱ اسد کوشید تا مشکلات استاندار گذشته عاصم بن عبدالله را نداشته باشد لذا «جدیع کرمانی ازدی را جانشین خود معرفی کرد»^۲ و کارگزاران قیسی جُنید را که عاصم بن عبدالله زندانی کرده بود آزاد ساخت.^۳ سپس به نبرد با حارث بن سریج در ماوراءالنهر پرداخت و شهرهای بسیاری را که در دست حارث بود، گاه به صلح و گاه به زور شمشیر تصرف کرد.^۴ سپس به جنگ با تخارستان رفت که «در آن بنوبرزی‌ها از قبیله تغلب که یاران حارث بودند، سکونت داشتند. جدیع کرمانی آنان را محاصره کرد تا که شهر را گشود و جنگاورانشان را کشت. برزی‌ها را نیز قتل‌عام کرد و همه مردم شهر اعم از ایرانی و تازی را اسیر کرد و در بازار بلخ فروخت».^۵

سال بعد و بار دیگر در این دیار جنگید و پیوسته در تعقیب خاقان جیفویه و حارث بن سریج و یارانش بود تا آنجا که پس از کشته شدن خاقان در سال ۱۱۹ هجری، وحدت ترکها بهم خورد و پراکنده شدند.^۶



۱- طبری ۱۰۷/۷.

۲- همان ۱۱۱/۷.

۳- همان ۴۱/۷.

۴- ولهوزن / الدولة العربية ۴۴۴.

۵- همان.

۶- طبری ۱۱۳/۷ - ۱۲۵ + ابن اثیر ۲۰۵/۵، ۲۰۶ + ولهوزن ۴۴۴ + طبری ۱۰۹/۷ - ۱۱۰ + ۱۱۳/۷ + ابن

اثیر ۲۰۰/۵ - ۲۰۵، ۲۰۶ + بارتولد / تاریخ الترك ۳۷.

نصر بن سیار و کوشش برای اصلاح امور

(۱۳۲ - ۱۲۰/۵ - ۷۳۷ - ۷۴۹ م)

در رجب سال ۱۲۰ هجری نصر بن سیار بر خلاف میل استاندار عراق، اسد بن عبدالله قسری را به استانداری خراسان گمارد. استاندار جدید عراق یوسف بن عمر جانشین خالد بن عبدالله قسری بود. وی شدیداً طرفدار قبیله قیس و کسی بود که جدیع بن علی کرمانی را پس از برکناری جعفر بن حنظله به امارت خراسان منصوب ساخته بود، ولی خلیفه در این کار دخالت کرد و جدیع بن علی را برکنار ساخت و در سال ۱۲۰ هجری نصر بن سیار را بجای او گمارد.^۱

یوسف بن عمر دوست داشت یکی از این دو نفر که از قبیله قیس بودند بر خراسان گماشته شوند. بنابراین حکومت عراق که در رأس آن یوسف بن عمر قرار داشت و خراسان که نیز تابع عراق بود به امارت نصر بن سیار تمایلی نداشت ولی خلیفه هشام بن عبدالملک از نصر بن سیار طرفداری می کرد زیرا از تجارب جنگی و مدیریت اداری - سیاسی نصر کاملاً شناخت داشت.

نخستین کاری که نصر بن سیار در خراسان کرد برکناری همه مخالفان سیاسیش بود. کارگزاران سلف خویش را برکنار کرد و بجایشان از خندقی ها یعنی فقط افرادی از قبیله تمیم گماشت^۲: مسلم بن عبدالرحمن بن مسلم را بر بلخ گمارد و حارث بن عبدالله بن مُشَرَح را بر هرات و مشاح بن بکیر بن وُشاح را بر مروالروز و زیاد بن عبدالرحمن قشیری را بر نیشابور و ابو خفص بن علی (دامادش) را بر خوارزم و قطن بن قتیبه را بر سُغد امارت داد. مردی از اهالی شام از یمنی ها گفت: ای نصر! چنین تعصبی قبیله ای را تاکنون ندیده بودم!! نصر گفت: آه، بلی! آنکه پیش از من در اینجا

۱- طبری ۱۵۴/۷ + ابن اثیر ۲۲۶/۵.

۲- همان ۱۵۷/۷ + ابن اثیر ۲۲۷/۵ + ولهوزن ۴۵۴.

بود در عصبیت از من بدتر بود!^۱

پس از اینکه نصر از اعضای حکومتش مطمئن شد، به فکر سازمان‌دهی سیاست داخلی خود و حل مشکلات ایالت خراسان مخصوصاً بحرانه‌های سخت ماوراءالنهر برآمد. سیاست نصر در این خلاصه می‌شد که تدبیری بکار برد تا شاید بتواند به تضادهای موجود بین مردم خراسان و تمایلات سیاسی - اقتصادی رژیم اموی در خراسان پایان دهد، تناقض و تضادی که کار را به انقلاب مسلحانه‌ای کشاند که رهبری آن را یکی از فرماندهان عرب به نام حارث بن سریج برعهده داشت. نخستین کار او را در این رابطه، بر خلاف آنچه که اسد بن عبدالله قسری کرده بود، انتقال مقر حکومت از بلخ به مرو بود. یعنی از کنار قلمرو خلافت عربی در خراسان به وسط آن آمد^۲ تا با توجه به گسترده‌گی جغرافیائی منطقه، سلطه و سیادت تازیان را حفظ و تقویت نماید، سپس سیاست اصلاحی عام خود را در عرصه‌های اجتماعی - اقتصادی اعلام کرد که خلاصه آن چنین بود:

۱- سازماندهی گردآوری جزیه؛ به این صورت که مقرر شد تا احبار یهود از یهودیان و رهبان نصاری از مسیحیان و موبد (مرزبان) مجوس از زرتشتیان جزیه را بگیرند و تحویل دهند. بدیهی است که اکثریت با زرتشتی‌ها بود.^۳
بدین وسیله اهل ذمه از قید و بند تازیان و زورگوئی و توهین آنان در رابطه با گردآوری جزیه رها شدند.^۴

۲- و اما در مورد مالیات خراج‌ها؛ نصر فرمود که خراج را طبق مقدار معین و ثابتی بگیرند که بر شهرها و روستاها مقرر شده بود. یعنی از هر چیز به اندازه معین آن و از زمین نیز به مقدار معین آن خراج ستانند.

۱- طبری ۱۵۷/۷، ۲۲۷/۵.

۲- ولهوزن ۴۵۱.

۳- طبری ۱۷۳/۷ + ولهوزن ۴۵۴ + ابن اثیر ۲۳۶/۵.

۴- ابویوسف / خراج ۱۲۵، ۱۲۶.

بر این اساس بود که اندازه جدیدی برای گرفتن خراج مقرر شد تا آنجا که از همه مالکان زمین به مقدار آنچه مالک بودند خراج گرفته می شد، خواه مسلمان و خواه از رعایای غیرمسلمان که مطیع دولت عربی بودند.^۱ نصر بین خراج که شامل همه مالکان زمین حتی مسلمانان صاحب زمین می شد و بین مالیات سرانه که به آن جزیه گفته می شد، فرق گذاشت و جزیه را از مسلمانان برداشت و مقرر داشت که فقط از غیر مسلمانان گرفته شود.^۲

همه این اقدامات توانست افرادی را که خواهان اصلاح این گونه امور بودند و به همین دلیل هم به انقلاب حارث گرایش داشتند، به خود جذب کند، از جمله گروه ابوصیدا، صالح بن طریف و افرادی مانند ابوفاطمه ازدی و هشتم شیبانی و ربیع بن عمران تمیمی و ثابت قطنه شاعر و سایرین که به آنان جماعت طرفداران عدل و مساوات می گفتند^۳ تحت تأثیر اقدامات اصلاحی نصر بن سیار قرار گرفتند.

ولی عدم آرامش در خراسان که در واقع ناشی از انعکاس ناآرامی شام و پریشانی اوضاع سیاسی آن دیار بود، فرصت لازم را برای اجرای سیاست اصلاحی نصر بن سیار بدست نداد و حتی او را در اجرای پاره‌ای از اصلاحات یاری نکرد.

پس از اعلام این سیاست اصلاحی، نصر کوشید تا با کاربرد زور بر ترکها مسلط شود و آنان را زیر فرمان آورد و از راه جنگ، سیادت از دست رفته عربی را به ماوراءالنهر بازگرداند، لذا با یال و کوپال نظامی وارد «بلخ» شد تا با نشان دادن هیبت و ابهت حکومت عربی، آن سرزمین را که دیگر از حکومت امویان حرف شنوی نداشت، زیر فرمان گیرد: سمرقند را گشود و آنگاه به «اشروسنه» رفت. در سپاه نصر گروه بسیاری از ایرانیان مسلمان پیرو حکومت اموی حضور داشتند. سپس به «شاش» تاخت. در شاش کورصول ترک قاتل خاقان مقیم بود و چهار هزار نفر را زیر

۱- ولهوزن ۴۵۵ - ۴۵۶.

۲- همان ۴۵۶ - ۴۵۷.

۳- الدوری / مقدمة فی التاریخ الاقتصادي ۴۵.

فرمان داشت. پس از درگیری کوتاهی شاش بدست تازیان افتاد. نصر «کورصول» را کشت و بر ساحل رودخانه آویخت. و از «اعراب تنها حارث بن سریق در سپاه ترکها علیه تازیان می جنگید».^۱ اما واقعیت این است: این تنها حارث نبود که در سپاه ترکها با لشکریان نصر بن سیار می جنگید بلکه حارث فرمانده گروه بزرگی از تازیان و ایرانیان بود که پس از شکست از سپاه عرب در دروازه های مرو به قلمرو ترکها عقب نشینی کرده بود. پس از کشته شدن کورصول فرمانده ترک که در هفتاد و دو پیکار علیه تازیان شرکت کرده بود^۲ ترکها بخاطر نداشتن فرماندهی لایق پراکنده شدند. خلاصه اینکه ترکها اعم از مسلمان و غیرمسلمان در ماوراءالنهر که در راه استقلال وطنشان و یا برقراری تساوی حقوق با تازیان می جنگیدند، شکست خوردند.

پس از شکست ترکها از عربها و کشته شدن فرمانده بزرگشان کورصول، تمام امیدهای ترک و ایرانی متوجه شخص حارث بن سریق شد تا خواسته هایشان را برآورده سازد. از اینجا بود که صلاحیت های فکری و انقلابی حارث رشد خود را نشان داد تا آنجا که سرانجام توانست پایگاه و محتوای انقلاب ناسیونالیستی مردم سفد را به محتوایی اسلامی تبدیل کند و آن را پربارتر از آنچه بود سازد. به گونه ای که روح و روان جدید انقلاب توانست رژیم اموی را در تمامیت آن تهدید کند و مردم سراسر این سرزمین پهناور را علیه نهادهای رژیم اموی در خراسان و همدستان فتودال عرب و ایرانی و بازرگانان بزرگ و اشراف جدید که پس از استیلای خاندان اموی شکل گرفته بودند و علیه شرکایشان در غارت اراضی که از پگاه پیدایش رژیم اموی همدست امویان بودند، برانگیزد. حکومت اموی در خراسان کوشید تا به این انقلاب بزرگ اجتماعی گسترده که بزرگترین بخش مردم خراسان به آن پیوسته بودند پایان دهد. نخستین گامی که حکومت در این راه

۱- احمد محمود / العالم الاسلامی ۱۷ + ۱ طبری ۳۳۹/۷.

۲- طبری ۱۷۳/۷ + ابن اثیر ۲۳۶/۵ + ولهون ۴۵۲.

برداشت تا مردم را از انقلاب دور سازد، همان اجرای سیاست اصلاحی بود که نصر بن سیار در آغاز حکومتش بر خراسان اعلام کرده بود.

سپس گام دیگری برداشت و آن متهم ساختن حارث بن سریق رهبر انقلاب و صاحب پرچم سیاه^۱ به عصیان و قیام علیه اسلام و گمراهیهای دینی و بدعتهای بسیار بود. این اتهامات پس از آن اعلام شد که اندیشمند اسلامی جهم بن صفوان^۲

۱- طبری ۱۷۴/۷ + ولهوزن ۴۴۲ + قلقشندی / صبح الاعشی ۲۷۰/۳ - ۲۷۱.

۲- ابومحرز جهم بن صفوان در ولاء بنی راسب از قبیله آزد، ایرانی الاصل، اهل «بلخ» (سمعانی / انساب. خطی بزرگ ۱۴۵ ب) یا از «ترمذ» (احمد بن حنبل / الرد علی الجهمیة ۱۴ - ۱۵) بود. گفته شده که اهل «سمرقند» بود (ابن حزم / الفصل ۱۹۲/۲).

کتب تاریخی از زادگاه و کودکی و تحصیلات وی چیزی نگفته‌اند. فقط اجمالاً می‌دانیم که وی از «جعد بن دژهم» اساس فلسفه دینی خود را گرفته است. همان فلسفه‌ای که بعداً در ماوراءالنهر سرزمینی که بلحاظ انسانی و جغرافیایی با دیگر سرزمینهای خلافت عربی فرق داشت، تحول یافت و ایدئولوژی انقلاب گردید. «جهم» یا «جعد» در کوفه دیدار کرد، چرا که جهم مدتی از عمرش را در آن شهر گذرانده بود و یکی از اعضای نهضت علمی - ادبی بود که در آن دوران کوفه از آن بهره‌مند بود. جهم از جمعه روش تأویل و عدم اعتماد به احادیث را آموخت (سرح العیون ۱۵۹ + شذرات الذهب ۱۶۹/۱). جهم سپس به دلائل ناشناخته‌ای به «ترمذ» برگشت و از آنجا به «بلخ» آمد چرا که «مقاتل بن سلیمان» (متوفای ۱۵۰ هجری) مفسر قرآن در آن دیار بود. جهم او را در مسجد «بلخ» ملاقات کرد که داشت قرآن را برای مردم تفسیر می‌کرد و از امور دین و دنیای آنان سخن می‌گفت. «مقاتل بن سلیمان» نماینده طرز تفکر و سخنگوی اسلام اموی بود. کسی که تلقی دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی امویان از دین را به مردم تلقین و تحمیل می‌کرد و به عبارتی وی کارگاه خرسازی امویان و توجیه‌کننده وضع موجود بود. جهم با تفاسیر و تعالیم دینی مقاتل برخورد شدیدی داشت تا آنجا که مقاتل ناچار شد خود را از این شورش که علیه درک اسلامی و فلسفه دینی وی انقلاب کرده خلاص کند.

او با نفوذ سیاسی که داشت توانست او را از «بلخ» به «ترمذ» تبعید کند. در این شهر انقلابی دیگری حکمی راند و آن «حارث بن سریق» بود. بین این دو رابطه دوستی و آشنائی برقرار شد. در این تردیدی نیست که «جهم» از بزرگترین شخصیت‌های فکری بس مهم اسلامی است. شخصیتی که نقش بزرگی در پیدایش گرایشهای فلسفی دینی داشت، کسی که حقایق فلسفی کلامی اندیشه اسلامی را بدون تحمیل و یا تعلق خاطر سیاسی یا مذهبی برای مردم بیان می‌کرد. و حارث بن سریق نیز از انقلابیون قهرمان تاریخ اسلام بشمار می‌رود. وی از کسانی است که در مسیر تمدن اسلامی ظهور کردند و کوشیدند تا انحرافات و

→ تحریفات امپراطوری عربی را از اسلام، تصحیح کنند و اسلام را از زندان اتهام امویان تبرئه نمایند و از قالب‌های خشک و تنگ و تاریکی که امویان در جهت منافع شخصی از اسلام ساخته بودند، نجات دهند تا مردم از برابری و عدالت اسلامی بهره ببرند. سرنوشت حارث به سرنوشت جهم گره خورد و انقلابی آنچنان نیرومند را به پیش بردند که با فساد اجتماعی و تحریف دین مبارزه می‌کرد و سیمای تابناک اسلام را از آلودگیها و اسرائیلیات و خرافات که ابعاد مختلف این دین حنیف را آلوده ساخته بود، پیراستند. (ذهبی / میزان الاعتدال ۱۷۵/۴). اسلامی که در خراسان از هر سو سیمایش خدشه‌دار شده بود و عقاید مردم به زشتی و پلیدی دردناکی گرائیده بود. جهم با نیردی فرهنگی - فلسفی، علمی، عقلی، مذاهب هندی، ثنوی، مانوی را که در این بیغوله جا خوش کرده بودند و مردم فراری از اسلام را بخود جذب کرده بودند، مورد تهاجم قرار داد. علت حضور این مذاهب در خراسان این بود که تازیان اموی چهره خشن و ضد انسانی و غیرقابل قبولی از اسلام در ایران عموماً و در خراسان خصوصاً ارائه کرده بودند، لذا مردم از اسلام بیزار و متنفر بودند. این زمینه روحی - روانی، عینی - عملی برای مذاهب یاد شده بسیار مساعد و مناسب بود. لذا «جهم» با وجود جوش و خروش انقلاب اسلامی در خراسان، هرگز از زور و قهر و غضب در طرد مذاهب استفاده نکرد بلکه با منطق و مباحثات و مناظرات بسیار آنها را از صحنه خارج کرد، در حالی که حارث بن سریج زمین را از لوٹ وجود استثمارگران پاک می‌ساخت تا آنجا که بسیاری از پیروان مذاهب مذکور به اسلام روی آوردند (النشار / نشأة الفكر الفلسفی ۳۶۰/۱ - ۳۶۱). با این همه، حکومت کوشید تا جهم را متهم به دهریگری کند. «هشام بن عبدالملک» به «نصر بن سیار» نوشت: «در کنار تو مردی دهری به نام جهم ظهور کرده، اگر بر او دست یافتی او را بکش» (القاسمی / تاریخ الجهمیه و المعتزله ۱۲). قاسمی مؤلف تاریخ جهمیه می‌گوید: جهم بن صفوان و مریدش حارث بن سریج احکام قرآن و سنت را جاری نموده و حکومتی شورائی داشتند و از حضور در حکومت ستمکاران روی برتافتند و هدایایشان را رد کردند و همکاری با آنان را نپذیرفتند (النشار / نشأة الفكر الفلسفی ۳۷۷ به نقل از قاسمی / تاریخ الجهمیه ۱۱، ۱۲، ۱۳)، سپس می‌گوید: دهریان اعتقادی به خدا و نبوت نداشتند در حالی که جهم به قرآن و سنت دعوت می‌کرد و با منحرفان از قرآن و سنت می‌جنگید و در پاره‌ای از صفات خداوند خود دارای نظرانی بود، بنابراین روا نیست که متهم به دهریگری شود (القاسمی ۱۱، ۱۲، ۱۳ + الفكر الفلسفی ۳۷۷). بهرحال پس از پیوند سرنوشت و توانائیهای جهم و حارث، مفاهیم و محتوای انقلاب، دچار تحول شد تا آنجا که دارای فلسفه اجتماعی گردید و در پرتو آن رشد کرد و جهت اسلامی گرفت و سرانجام مبنای اساسی فلسفه انقلابی اسلام علیه تحریف و قالب‌پرستی و جعلیات گردید. بر همین زیربنای اولیه بود که فلسفه روشن اسلامی بدور از تحریفات و اسرائیلیات و افکار و عقاید پوچ داخلی، استوار گردید (زهدي حسن جاراالله / المعتزله ۸). جهم بن صفوان در سال ۱۲۸ هجری در نبردهائی که علیه امویان در خراسان آغاز کرده بود کشته شد. درباره جهم بن صفوان به کتب زیر مراجعه کنید:

پس از اینکه او را از بلخ به ترمذ تبعید کرده بودند به حارث پیوسته بود. رژیم با این تهمت‌ها در نظر داشت شاید بتواند افکار عمومی را متوجه خود کند و صفوان را از حارث جدا نماید و از صف انقلابیون خارج سازد.

اما این اتهامات در پیروان و طرفداران حارث تأثیر نداشت و برای حکومت نتیجه مطلوب را بدست نداد، زیرا انقلابیون خواهان عدالت و برابری و پیاده کردن احکام اسلامی بودند. با توجه به اینکه بیشتر یاران حارث از طبقه کشاورزان بی چیز و مستضعفان بودند یعنی کسانی که به گونه‌ای اشراف کهن ایرانی و اشراف تازه بدوران رسیده تازی را در بهره‌وری یاری کرده بودند، و با وجودی که بیشترشان اسلام آورده بودند.

علو شخصیت حارث بن سریق، کسی که ناآرامی اجتماعی جامعه اسلامی آن دوران را نمایندگی می‌کرد^۱ بر همه شخصیت‌هایی که علیه رژیم اموی یا برای اصلاحات عمومی دعوت به انقلاب می‌کردند، برتری داشت. این فرمانده و رهبر تمیمی که جبهه گسترده‌ای از ترک و تازی و ایرانی و همه کسانی که به انقلاب او ایمان داشتند، پدید آورده بود یک شخصیت فکری - عقیدتی نیز بود. او در آغاز کارش یکی از انقلابیون خوارج افراطی بود اما همان طور که گفتیم دعوت برای خلافت خویش نمی‌نمود و یا به عنوان خلیفه با کسی بیعت نکرد. سپس در طی

→ النشار / نشأة الفكر الفلسفی ۳۷۲/۱ + اسفراینی / التبصیر ۹۶ - ۹۷ + بغدادی / الفرق ۲۱۱ + الرسیعی / مختصر کتاب الفرق ۱۲۸ - ۱۲۹ + شهرستانی / ملل ۸۶/۱ - ۸۸ + ابن حزم / الفصل ۱۱۲/۱ + اشعری / مقالات ۳۱۲ + خیاط / الانتصار ۱۸ + اشعری قمی / المقالات و الفرق ۲۶، ۱۳۲ + البزودی / اصول الدین ۲۲، ۵۳، ۱۱۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۶، ۲۵۲ + بغدادی / اصول الدین ۳۳۳ + جاحظ / الحيوان ۱۱/۵، ۹۳ + احمد بن حنبل / الرد على الجهمیه ۶ + شهرستانی / نهاية الاقدام ۱۵۱، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۷. + ابن تیمیّه / الرسالة التدمرية ۲۵، ۶۳، ۶۵ + ملطی / التنبيه و الرد ۹۶ + نوبختی / فرق الشيعة ۹ + یاقوت / معجم الادبا ۶/۲۲۵ + العسلی / جهم بن صفوان (رسالة فوق ليسانس. دانشگاه بغداد) + القرابی / تاريخ الفرق الاسلامية ۲۲ + الفكر الفلسفی ۳۵۰/۱ - ۴۲۱.

جنگهای سختی که در آنها شرکت داشت و جنگهایی که بین تازیان و ترکها در خراسان رخ داد دگرگون شد و آرا و عقاید خوارج و مذهب مرجئه را که به صورت یک مذهب انقلابی درآمده بود، درهم آمیخت و سرانجام همین آرا و عقاید انقلابی بود که او را به قیام علیه امویان در خراسان و ماوراءالنهر کشاند. حارث آرا و عقاید سیاسی امویان را که منافع خود را بر مصالح اسلام ترجیح داده بودند شدیداً به نقد کشید. در نظر امویان رسیدن به قدرت یک پیروزی دینی بود و از همین جا بود که یاران و همدستان بنی امیه بر این باور بودند که هر جنایتی می کنند، عمل اسلامی است.^۱ حارث بین مصالح اسلام و مصالح و منافع دولت فرق قائل شد. و این واقعیت را در خواسته اش مبنی بر لغو قوانینی که به نفع دولت و به ضرر اسلام و مسلمین بود، می توان دید، و یا در نفی گرفتن مالیات سرانه (= جزیه) که از تازه مسلمانان گرفته می شد.

اما نصر بن سیار پس از کشته شدن کورصول فرمانده ترکهای انقلابی، می خواست که جلوی رشد و تحول شخصیت حارث بن سریج را بگیرد، لذا پس از قتل کورصول طرح گستاخانه ای برای حل مشکلات ماوراءالنهر اعلام کرد زیرا می دانست که انقلاب حارث با جنگیدن با او یا کشتن وی به پایان نمی رسد، چرا که تا زمانی که مشکلات اجتماعی به قوت خود باقی باشد این انقلاب، که یک انقلاب اجتماعی گسترده و ریشه دار بود، می توانست با هر رهبر و فرمانده دیگری به راهش ادامه دهد. لذا نصر به ریشه های اجتماعی انقلاب توجه کرد و کوشید تا با اصلاح اوضاع عمومی آن را ریشه کن نماید. او در این راستا طرح مسالمت آمیز اصلاح امور را پیشنهاد کرد که در آن بسیاری از خواسته های مردم برآورده می شد. و برای اینکه ترکها را از انقلاب حارث بن سریج دور کند به مردم سفد یعنی کسانی که در انقلاب شرکت کرده و از سرزمین شان بیرون رفته بودند اجازه داد که می توانند برگردند. ولی

ترکها برای بازگشت شرایطی قائل شدند و با وجود برتری موضع سیاسی - نظامی نصر در آن ایام، شرایط سفدی ها را امیران خراسان رد کردند. اما نصر در جهت زیر فشار قرار دادن انقلاب و حارث خصوصاً، شرایط آنان را پذیرفت. از جمله این شرایط عدم پی‌گرد مرتدان از اسلام بود. در حالی که قبول اسلام از سوی امویان مظهر قوت و قدرت و سیادت عربی تلقی می‌شد و لذا خلفاء اموی این مسئله را بسیار مهم و جدی می‌گرفتند و با اجرای حکم ارتداد و یا به زور کشاندن مردم به اسلام در اذهان عوام کالانعام چنین وانمود کردند که دارند به اسلام احترام می‌گذارند و اهمیت می‌دهند.^۱

ولی با این همه، نصر بن سیار قوت دین یعنی بقای رژیم را در حل مشکلات ماوراءالنهر می‌دید که داشت اساس اسلام و رژیم اموی را در ایران تهدید جدی می‌کرد. او دریافت که قدرت اسلام را باید در پیاده کردن اسلام در میان ملت‌هایی که به اسلام گرویده بودند تحقق بخشید. نصر قوت اسلام را در اجرای قواعد اسلامی دریا کافران و بت پرستان ذمی و نیز قبول شرایط مردم سُفد می‌دانست.^۲ در حالی که امیران تازی خواسته‌های مردم سُفد را رد می‌کردند، نصر در مقابلشان ایستاد به این امید که با قبول این شرایط، بتواند حارث و انقلاب او را زیر فشار قرار دهد و به این وسیله بر پیروان عباسیان در خراسان که روبه رشد و افزایش بودند و نیز بر شیعیان زیدی و کسانی که پس از شهادت زید در سال ۱۲۲ هجری در کوفه به خراسان پناه آورده بودند، غلبه کند.

ولی استاندار عراق از هر فرصتی برای ضربه زدن به نصر بن سیار استفاده می‌کرد و می‌کوشید تا روابط بین او و خلیفه هشام بن عبدالملک را شکراب کند. در سال ۱۲۳ هجری یعنی در سالی که نزدیک بود نصر بن سیار بر مشکلات خراسان غلبه نماید و مشکلات ماوراءالنهر را حل کند، یوسف بن عمر هبثی را به ریاست حکم

۱- گلدزیهر / العقیده و الشریعة ۸۳.

۲- همان ۸۲.

بن صلت به شام نزد خلیفه فرستاد و از او خواست تا خراسان را به وی سپارد و نصر را از کار برکنار کند^۱ ولی هشام که شخصاً نصر را بر خراسان گماشته بود^۲ به یوسف بن عمر نوشت که: «حکم آمد و حرفهایت را گفت ولی بگذار نصر بماند و کارش را بکند»^۳. در سال بعد یعنی در سال ۱۲۴ هجری عباسیان در خراسان فعالیت خویش را آشکار کردند و این سال، آغاز کار ابومسلم خراسانی در آن دیار بود.^۴

با پیدایش این نیروی سیاسی جدید (عباسیان) در خراسان، اوضاع سیاسی آن سامان بسیار پیچیده شد و تسلط بر اوضاع و حل مشکلات آن بسیار دشوار گردید و امور اقتصادی مانند بازرگانی، کشاورزی و رونق و شکوفائی بازار و کسب و کار به وضع سابق برگشت. ولی نصر بن سیار و او که از شایسته‌ترین امیران تازی بود که بر خراسان امارت یافته بودند، با این مشکلات با بردباری و شجاعت برخورد کرد. ابتدا انقلاب حارث را رها کرد به این صورت که شروط مردم سُفد را به یک شرط پذیرفت که حارث را از دیار خود بیرون کنند. مردم سُفد حارث را بیرون کردند و او به فاراب رفت.^۵ حارث در فاراب ساکن شد تا سالی که ولید بن یزید بن عبدالملک کشته شد (۱۲۶ هـ / ۷۴۴ م) و شام را آشوب فرا گرفت. این سال آغاز فروپاشی سیاسی امویان و از هم پاشی و تلاشی نهادها و تشکیلات سیاسی - نظامی اداری امویان بود. بر همین اساس بود که تعصبات قبایلی گذشته پدیدار شد، تعصباتی که خود را در زیرگرایشهای سیاسی برخی خلفاء اموی پنهان ساخته بود، گرایشهایی که خلفاء اموی آنها را راهی برای بقا و ادامه دولت عربی می‌پنداشتند.

۱- طبری ۱۹۲/۷.

۲- همان ۱۹۲/۷ + ابن اثیر ۲۵۲/۵.

۳- طبری ۱۵۵/۷.

۴- همان.

۵- همان ۱۷۷/۷ + ۲۳۸/۵. فاراب یا باراب بر ساحل رود سیحون شرقی در پائین رودخانه چمکنت قرار داشت. در دوره تیمور لنگ به آن انزار می‌گفتند (۸۰۷ هـ) این فاراب با فاراب جوزجان که به آن نیز باراب می‌گفتند اشتباه می‌شود. ذ. ک: لسترنج ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۲۸ (متن عربی).

پس از ولید بن یزید بن عبدالملک خلیفه شاعر^۱، یزید بن ولید بن عبدالملک آمد و نخستین اقدام او برکناری یوسف بن عمر و گماشتن منصور بن جمهور بجای او بر خراسان بود.^۲ و امارت عراق را نیز به او وا گذاشت. منصور یکی از کسانی بود که علیه ولید شوریدند و او را در کاخش کشتند.^۳ نصر بن سیار از واگذار کردن خراسان به وی خودداری کرد چرا که بر اوضاع خراسان مسلط شده بود. وقتی خبر کشته شدن ولید بن یزید به خراسان رسید، نصر دست بکار شد:

دو قبیله ربیعه و یمن را بکار امارت گرفت؛ «یعقوب بن یحیی بن حضین» را بر «تخارستان» علیا امارت داد و «سعد بن عبدالله یشکری» را بر «خوارزم» گمارد و «ابان بن حکم زهرانی» را به کمک او فرستاد، و «مغیره بن شعبه جهضمی» را بر «فَهستان» گماشت و به آنان دستور داد که بخوبی با مردم رفتار کنند و مردم را به بیعت با خویش فراخواند و مردم بیعت کردند.^۴ بدین سان نصر توانست خراسان را از هوی و هوسهای سیاسی حفظ کند و به خواسته‌های «منظور» والی جدید خراسان که از سوی منصور بن جمهور تعیین شده بود گردن نهد. «منصور برادرش منظور را بر ری و خراسان گماشته بود و نصر او را نپذیرفت و خراسان را در اختیار داشت».^۵

نصر منتظر دریافت فرامین خلیفه بود که سیاست عام اصلاحی خود را اعلام کرده بود و در آن بر اجرای عدالت و عدم زورگوئی و فشار بر کشاورزان و کنند کاریزها و ساختن قلعه‌ها تأکید نموده بود. اعلام چنین سیاستی از سوی خلیفه نشان می‌دهد که وی فریاد شکایت مردم را از گسترش مالکیت‌های بزرگ و حرص و ولع

۱- دیوان ولید بن یزید.

۲- ابن اثیر ۲۹۷/۵.

۳- همان ۲۸۸/۵.

۴- طبری ۲۷۸/۷.

۵- ابن اثیر ۲۹۸/۵.

زمین خواری تازیان اموی شنیده بود. وی تصرفات ارضی و مالی برخی کارگزاران و گرفتن مالیاتهایی که کشاورزان و کشاورزی را آشکارا تهدید می‌کرد و ناآرامی عمومی و آشکاری را پدید آورده بود، رد و نفی کرده بود، پیداست که یزید سوم از مکتب قدریه متأثر بود. اندیشه‌ای متغایر و متضاد با فلسفه متفکر انقلاب ماوراءالنهر جهم بن صفوان!^۱

سپس نصر بن سیار به حل مشکلات فرغانه پرداخت^۲ و آنها را به طور مسالمت‌آمیز حل کرد، بدون اینکه به آن سوی رودخانه شاش [قلمرو حارث در فاراب] برود، برگشت^۳ و بدین سان بود که توانست صلح و آرامش را به ماوراءالنهر بازگرداند!



۱- الدوری / مقدمة فی التاریخ الاقتصادي العربی ۴۶.

۲- طبری ۱۹۳/۷.

۳- ولهوزن ۴۵۲.

قیام یحیی بن زید بن علی علیه السلام و اوضاع سیاسی خراسان (۱۲۵/۷۴۲ م)

تحول حوادث سیاسی در شام و عراق و انعکاس آن بر جامعه خراسان که مخصوصاً به لحاظ ساختار اجتماعی و اوضاع و احوال سیاسی - اقتصادی شبیه عراق بود، نصر بن سیار را از پیاده کردن تمام طرح اصلاحاتی که در جهت حل مشکلات اعلام کرده بود، بازداشت. چرا که در پی تحولات سیاسی شام، خراسان نیز دچار حوادث سیاسی جدیدی شده بود، مهم ترین این حوادث نهضت یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و شورش آزادی ها به رهبری جُدیع بن علی کرمانی آزادی بود.

پس از درگذشت هشام بن عبدالملک آن گونه که گذشت، اوضاع سیاسی خراسان زمینه پیدایش هر گونه گرایش سیاسی ضد سیاست امویان را مساعد ساخته بود و هر گونه حرکتی که خواهان سرنگونی رژیم اموی بود در خراسان زمینه فعالیت و رشد یافته بود. البته این زمینه مساعد در بیشتر قلمرو امپراطوری عربی وجود داشت. بنابراین هنگامی که زید بن علی بن الحسین در سال ۱۲۲ هـ / ۷۴۰ م / در کوفه شهید شد، فرزندش یحیی، مخفیانه از راه نینوا و مدائن به خراسان گریخت. یحیی با گروهی از شیعیان به قصد ادامه قیام پدرش علیه امویان راهی سرزمینی شد که او را در قیامش یاری کند.^۱ لذا به بلخ رسید و در آن شهر پنهانی نزد حَرّشی بن عمر بن داود مقیم شد تا که هشام بن عبدالملک درگذشت و ولید بن یزید جایش را گرفت.^۲ ولی جاسوسان یوسف بن عمر پنهان شدن یحیی را در بلخ دریافتند. یوسف به نصر نوشت که: کسی را نزد حَرّشی فرست تا یحیی را دستگیر نماید، نصر

۱- اصفهانی / مقاتل ۱۱۰ - ۱۱۲.

۲- طبری ۱۸۹/۷.

هم عقیل بن معقل لیثی را که نماینده‌اش در بلخ بود، فرستاد تا حَرّشی را دستگیر نموده رهایش نسازد تا بمیرد یا که یحیی بن زید را تحویل دهد. عقیل، حَرّشی را دستگیر نمود و ششصد تازیانه بر او نواخت و گفت: به خدا جانت را می‌گیرم تا که یحیی را تحویل من دهی، حَرّشی گفت: به خدا سوگند اگر یحیی زیر پایم پنهان باشد، گام برنخواهم داشت، هر چه می‌خواهی بکن. در این هنگام پسر حَرّشی فریاد زد و به عقیل گفت: پدرم را نکش، من یحیی را نزد تو می‌آورم، عقیل گروهی را همراه پسر حَرّشی نمود تا جای یحیی را نشان دهد و چنین شد.^۱

یحیی زندانی گردید. نصر درباره یحیی نامه‌ای به ولید بن یزید نوشت. ولید دستور داد که یحیی و همراهانش را آزاد کند.^۲ نصر یحیی را رها کرد و دو هزار درهم به او داد تا نزد ولید رود.

گفته شده: «یحیی حیل‌های بکار برد و از زندان گریخت و به بیهق از توابع نیشابور رفت. گروهی از شیعیان گرد او آمدند و گفتند: تا کی باید به ذلت و زبونی راضی بود. و این در حالی بود که یک صد و بیست نفر همراه یحیی بودند».^۳

چه بسا فرار یحیی بن زید از زندان نصر بن سیار نزدیک‌تر به حقیقت باشد تا رهائی وی به دستور ولید و اعطای دو هزار درهم!! زیرا فردی چون ولید که حتی از جسد به دار آویخته زید بن علی در کنار میدان کوفه، انتقام گرفت و دستور داد که جسد را بسوزانند و خاکسترش را در رودخانه ریزند، چگونه چنین مهربان و رئوف شده است؟!

بهرحال، یحیی بن زید به سرخس رفت و در آنجا ماند. نصر بن سیار حرکات

۱- ابن اثیر ۲۷۱/۵.

۲- مقاتل ۱۱۱. شَمّ تاریخی به مترجم می‌گوید که این خبر ساخته طرفداران رژیم اموی است که پس از قساوت و شقاوت عباسیان که در جنایت روی امویان را سفید کردند، برای تبرئه رژیم اموی از قتل عام علویان ساخته شده است. و در این تردیدی ندارم، چه کنیم! این سرنوشت تاریخ دیروز و امروز ماست!

۳- ابن اثیر ۲۷۱/۵ + یعقوبی / تاریخ ۷۴/۳.

یحیی را با دقت زیر نظر داشت. یحیی از سرخس به جوزجان آمد و علیه رژیم اموی دست به انقلاب زد. یحیی مجاهدی زاهد و عابد بود. پس از اینکه راه و رسم انقلابش را به مردم اعلام کرد آنان را به بیعت با خویش فراخواند. راه و رسم انقلاب یحیی، راه و رسم انقلاب پدرش زید بن علی بود که در این اصول خلاصه می شد: «بیعت بر اساس قرآن و سنت رسول الله ﷺ و دفاع از مستضعفان و برگرداندن عطایا به صاحبان اصلی شان و توزیع اموال بیت المال به عدالت در میان مستحقانش و پایان دادن به صدور ارتجاع اموی و بازگشت سربازان ارتش از جبهات دوردست به خانه هایشان، دفاع از خاندان پیامبر اسلام ﷺ»^۱

اصول انقلاب یحیی بن زید نقاط مشترکی با اصول انقلاب حارث بن سریج داشت که در ماوراءالنهر شعله ور بود. شاید دوری راه و خطرناک بودن منطقه و حضور گسترده نیروهای نظامی و امنیتی رژیم مانع ملاقات یحیی و حارث شده بود و یا هم اختلاف ریشه ای که در امر خلافت بین انقلابهای علویان عموماً و انقلاب یحیی خصوصاً با انقلاب حارث بن سریج وجود داشت مانع این ملاقات گردید. چرا که حارث موضوع خلافت را با صراحت در انقلابش مطرح نساخته بود.

یحیی بن زید کوشید تا پیرامون پرچمش انقلابیون با هر مسلک سیاسی و عقیده کلامی گرد آیند، اصل مشترک همان دشمنی و مبارزه با امویان بود، لذا کوشید تا فرقه محکمه خوارج را بخاطر دشمنی که با امویان داشتند، در صف یاران خود بپذیرد. اما یزید بن عمرو او را از این کار بازداشت و گفت: «چگونه می خواهی در نبرد با امویان با گروهی متحد شوی و بر دشمنت پیروز گردی که از علی و خاندان او بیزاری می جویند». لذا یحیی به آنان اعتماد نکرد و محترمانه ردشان نمود.^۲ و این نشان می دهد که زیدیه و خوارج در اصل قیام علیه پيشوای ستمگر مشترک بودند.^۳

۱- یعقوبی / تاریخ ۷۴/۳ + الدوری / مقدمه ۴۵، ۴۶.

۲- مقاتل ۱۱۱، ۱۱۰.

۳- النشار / نشأة ۱۷۴/۲.

نبرد بین یحیی و گروهش و لشکریان نصر بن سیار به فرماندهی عمرو بن زراره در نزدیکی نیشابور رخ داد. در این فصل از نبرد، پیروزی از آن یحیی بن زید بود.^۱ ولی نصر بن سیار شجاع‌ترین فرمانده‌اش سلم بن احوز را به نبرد با یحیی فرستاد. سلم در جوزجان با یحیی به سختی جنگید تا که یحیی بن زید شهید شد.^۲ گفته شده که سلم بن احوز مازنی از بنی تمیم در کنار هرات با یحیی جنگید، و یحیی را سورة بن محمد بن عزیز کندی کشت و در جوزجان به دار آویخت و در کنارش مردی از عرب را که مطرب بن مطرب نامیده می‌شد به دار زد.^۳ یحیی همچنان بر دار بود تا که ابومسلم خراسانی قیام کرد و او را از دار پائین آورد و پوشاند و دفنش کرد و بر او نماز خواند و دستور داد که در خراسان برای او نوحه خوانی کنند.^۴ و گفته شده: کسی که جسد یحیی بن زید را از دار پائین آورد و غسل داد و کفن و دفن نمود خالد بن ابراهیم ابو داود بکری بود.^۵

در «معجم الادبا» آمده است که: «سلم بن احوز از سوی نصر بن سیار والی بلخ و جوزجان بود و همو بود که یحیی بن زید بن علی بن الحسین و جهم بن صفوان مؤسس مذهب جهمیه را کشت و سر آن دو را برای نصر بن سیار در مرو فرستاد. و نصر هم آن دو سر را بر دروازه تَهْدُز مرو آویخت. سلم بن احوز می‌گفت: من بهترین و بدترین مردم را کشتم.»^۶ اما این مطلب مورد اتفاق منابع تاریخی است که سلم بن احوز در دوره انقلاب حارث بن سریج در سال ۱۲۸ هجری جهم بن صفوان را کشت، در حالی که یحیی بن زید در اواخر سال ۱۲۵ هجری یا در اوائل سال ۱۲۶

۱- ابن اثیر ۲۷۱/۵.

۲- یعقوبی ۷۴/۳ + ابن اثیر ۲۷۱/۵ + مقالات الاسلامیین ۱/۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴ + ۱۴۵ + ابن قتیبه / المعارف ۲۱۶.

۳- المحبر ۴۸۳ - ۴۸۴.

۴- ابن اثیر ۲۷۲/۵ + المحبر ۴۸۴ + مقاتل ۱۱۳ + مروج الذهب ۲۱۳/۳.

۵- مقاتل ۱۱۴.

۶- یاقوت ۲۲۵/۶.

هجری کشته شد.^۱

وقتی خبر شهادت یحیی بن زید به ولید رسید، به یوسف بن عمر نوشت که:
«گوساله مردم عراق را از درخت پائین آور (یعنی زید را) و با آتش بسوزان و
سپس خاکسترش را در آب ریز».^۲

نهیضت یحیی بن زید با شهادتش به پایان نرسید، زیرا نهضت یحیی در جامعه خراسان ریشه‌های عمیق داشت. چراکه به هنگام قیام زید بن علی علیه هشام بن عبدالملک، مردم خراسان با وی بیعت کرده بودند. لذا با شهادت زید بن علی ریشه‌های این بیعت و وفاداری رو به رشد نهاد و آشکار شد. بنابراین یحیی در خراسان یاران و طرفداران و نیروهایی داشت که در جोजان علیه امویان اعلام انقلاب نمود و با وجود نیروهای بسیار زیاد دشمن به پیروزی‌هایی هم دست یافت. پس از شکست نهضت یحیی، عموم شیعیان و از جمله شیعیان زیدی پیرامون پرچم برافراشته علوی دیگری گرد آمدند، با وجودی که صاحب این پرچم، مستقیماً به علویان منسوب نبود. وی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بود که در سال ۱۲۷ هجری علیه حکومت امویان قیام کرد.^۳ در آن ایام، اوضاع عراق برای انقلاب مساعد بود؛ زیدیان پیرامون پرچم عبدالله بن معاویه گرد آمدند، وزیر پرچم او با باوری استوار با امویان جنگیدند. زیرا یکی از اصول اساسی مذهب زیدیه، قیام علیه پیشوای ستمگر بود. بنابراین از دیدگاه زیدیه، امامت و رهبری باید عینی - عملی و فعال می‌بود و نه بیکار و خانه‌نشین.^۴ زیدیان در انقلاب عبدالله بن معاویه نقش بسیار فعالی داشتند. عبدالله بن معاویه پس از اینکه در عراق شکست خورد، بر «دینور» و «نهادند» دست یافت.^۵ و پس از اینکه عرصه

۱- طبری ۲۲۸/۷ + مسعودی / مروج ۲۱۳/۴.

۲- ابن اثیر ۲۷۲/۵.

۳- مقاتل ۱۲۲.

۴- گلدزیه / العقیده ۲۱۱ + ابن خیاط ۳۹۴.

۵- اغانی ۲۲۹/۱۲ + یاقوت + مقاتل ۱۲۷.

نبرد و قلمرو قدرت او گسترش یافت در گسترش هر چه بیشتر آن کوشید و حوزه اقتدار خود را به همدان و قم و ری و اصفهان و فارس کشاند و اصفهان را پای تخت خود قرارداد.^۱ سپس حکومتش را تشکیل داد و کارگزارانش را پخش نمود: برادرش حسن را بر استخرگمارد و برادر دیگرش یزید را بر شیراز و برادر سومش علی را بر کرمان و برادر چهارمش صالح را بر قم و اطراف آن امارت داد. بنوهاشم همگی رو به سوی او نمودند، از جمله سفاح و منصور. و از بنی امیه سلیمان بن هشام بن عبدالملک و عمر بن سهیل بن عبدالعزیز بن مروان نزد وی رفتند. هر کس از اینان پست و مقامی می خواست به مقامش دست یافت و هر کس هم به قصد دریافت پول و مالی نزد وی رفته بود به مال و منال رسید.^۲ عبدالله توانست قدرت خود را در منطقه بسیار بزرگی در قسمت شرقی امپراتوری عربی گسترش دهد.^۳ و نیز آن بخش از خوارجی که مروان بن محمد آنان را از موصل بیرون رانده بود به عبدالله پیوستند.^۴

مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی خطر انقلاب عبدالله بن معاویه در عراق و ادامه آن را در ایران دریافت. این خطر وقتی تکان دهنده می شد که خلیفه اموی اوضاع سیاسی این مناطق را بسیار آشفته و ناسازگار با رژیم اموی می دید، مخصوصاً در ایالت پهناور خراسان که شیعیان علوی، زیدی، عباسی و خوارج گرد آمده بودند. لذا کوشید تا هر چه زودتر به انقلاب عبدالله بن معاویه پایان دهد تا از تمرکز نیروهای مخالف امویان تحت رهبری وی جلوگیری کرده باشد. مروان حمار توانست عبدالله را از عراق دور سازد و او را در ایران تعقیب نماید. به این صورت که به لشکریان مقیم جزیره دستور داد که وی را در ایران تعقیب کنند. عبدالله از

۱- طبری ۳۲۱/۷ + مقاتل ۱۲۰ + اغانی ۲۲۹/۱۲.

۲- مقاتل ۱۲۱ + اغانی ۲۲۹/۱۲.

۳- ولهوزن / الخوارج و الشيعة ۲۶۲-۲۶۳.

۴- مقاتل ۱۲۰ + الحیاة السياسية ۱۵۳.

جلوی عامر بن ضبّاره فرمانده سپاه مروان به خراسان گریخت. در خراسان نبردهای سنگین، نصر بن سیار را بسیار فرسوده و خسته کرده بود. نبردهای وی با حارث بن سریج از یک سو و با جدیع بن علی کرمانی آزادی از دیگر سو و توطئه‌های پی در پی ابومسلم خراسانی از سوی سوّم اوضاع سیاسی خراسان را بیش از پیش پیچیده و غیرقابل کنترل کرده بود تا آنجا که اساس رژیم اموی را عموماً و حکومت رژیم را در خراسان بشدت فرسوده و ناتوان سپاخته بود. عبدالله بن معاویه در چنین بحران تندی به خراسان آمد. در حالی که حزب هاشمیان (= عباسیان) به رهبری ابومسلم خراسانی آشکارا دعوت به خویش می‌کرد و پس از فرار نصر بن سیار از مرو، بر آن شهر که پای تخت خراسان بود، دست انداخته بود.

عبدالله بن معاویه می‌خواست که پیروان عباسیان رو به سوی او کنند، اما ابومسلم او را دستگیر کرد و خفه‌اش نمود^۱ و یا مسمومش کرد و سرش را برای ابن ضبّاره فرستاد و او هم سر را نزد مروان برد. گفته شده او را زنده تحویل ابن ضبّاره نمود و ابن ضبّاره او را کشت و سرش را نزد مروان برد^۲.

شرایط سیاسی موجود در قلمرو خلافت عربی، مردم را به انقلاب علیه رژیم اموی می‌کشاند، لذا نیازی به وجود رهبران سیاسی حرفه‌ای و باکفایت نبود، و گرنه چگونه عبدالله بن معاویه شاعرِ زندیقِ بدسابقهٔ بدمذهبِ آدم‌کشِ متهم به فساد، چنین انقلابی درهم کوبنده علیه رژیم اموی برپا کند^۳. اوضاع آشفته و بحران سیاسی عراق و خراسان به حکومتی که در اصفهان عبدالله بن معاویه در رأس آن بود و تکیه بر هیاهوی مردم کوفه داشت^۴ فرصت نداد تا استقرار یابد و سیاستش را بیان کند و قوانین اجتماعی - اقتصادی را پیاده نماید، با توجه به اینکه منشی

۱- ولهوزن / الخوارج و الشیعة ۲۶۲ - ۲۶۳.

۲- اصفهانی / مقاتل ۱۲۱ - ۱۲۲ + طبری ۳۰۲/۷، ۳۰۸، ۳۱۹، ۳۵۲، ۳۷۱ - ۳۷۴، ۴۰۵، ۵۶۳.

۳- مقاتل ۲۱۷ + اغانی ۲۱۵/۱۵ - ۲۳۸.

۴- طبری ۳۰۶/۷.

عبدالله، «عمارة بن حمزه» از افراد متهم به زندقه بود و همنشینش «مطیع بن ایاس» شاعر مشهور نیز برجسب زندقه داشت. و «بقلی» کسی که می گفت: «انسان مانند سبزی است وقتی مرد زنده نمی شود و معادی ندارد»، نیز همنشین عبدالله بود. و رئیس پلیس عبدالله فرد مادی بود که به خداوند ایمان نداشت.^۱

چه بسا علت فروپاشی سریع حکومت عبدالله بن معاویه در برابر سپاهیان اموی که وی را تعقیب می کردند و شکست وی از آنان و سپس نابودی کامل او در برابر سپاهیان ابومسلم خراسانی، همین آوازه بدمذهبی وی بود که به ایران رسیده بود و نیز آوازه بد اعضای حکومتش در اذهان مردم بود. یا اینکه این تهمت ها پس از پیروزی انقلاب عبدالله بن معاویه در نبرد با رژیم اموی یا پس از کشته شدنش، توسط امویان ساخته و پخش گردید تا پیروان و هوادارانش را از مردم جدا سازند.



قیام جدیع بن علی و قبیله آزد

و

اوضاع سیاسی خراسان

در سال ۱۲۶ هجری یعنی در سال شهادت یحیی بن زید، جدیع بن علی آزادی بر حکومت نصر بن سیار در خراسان شورید. ظاهراً علت شورش و آنچه حداقل برای مردم روشن بود، مشکل بذل و بخشش اموال بود.^۱ و آن اینکه نصر بن سیار همه اموال بدست آمده را به یارانش نمی داد بلکه بخشی از اموال را به مردم می بخشید.^۲

علت چنین اقدامی این بود که ولید هدایای بسیاری از نصر بن سیار می خواست^۳، تا آنجا که آنچه در بیت المال بود روانه شام شد و در نتیجه بیت المال خالی گشت و در روند اقتصاد بازار و درآمدهای فردی و بحران اقتصادی خراسان اثر منفی گذاشت و فریاد و اعتراض مردم را برانگیخت و بر پریشانیشان افزود، زیرا بازاریان از ترس حکومت، اموال و کالاهایشان را مخفی کرده بودند، لذا مردم پنداشتند که حتماً بزودی انقلابی در خراسان روی خواهد داد. پس از اینکه خراسان پریشان و آشفته شد، آزادی ها گرد هم آمدند و جدیع بن علی آزادی را به عنوان رهبرشان برگزیدند^۴ و علیه حکومت نصر بن سیار آشکارا دست به شورش زدند.

* * *

ما شناخت کاملی از جدیع بن علی کرمانی نداریم، و فقط از آنچه در «طبری»

۱- طبری ۲۹۳/۷ + ابن اثیر ۳۰۷/۵.

۲- طبری ۲۸۵/۷.

۳- همان ۲۸۵/۷ + ابن اثیر ۳۰۲/۵ - ۳۰۳.

۴- همان.

آمده است می‌دانیم که: وی در «کرمان» زاده شد و در امور سیاسی خراسان و جنگ‌هایی که بین لشکریان تازی با قبیلهٔ اَزْد بر سر تقسیم ایالات اِشغالی صورت گرفته بود، شرکت داشته است. اما از گذشته زندگی اولیهٔ او و رابطهٔ او با کوفه و احزاب آن و زادگاه پدرش یا حداقل از خاستگاه و پایگاه اقتصادی و طبقه و موقعیت اجتماعی، و اینکه آیا فئودال بزرگی بوده یا بازرگان و یا که از سیاستمداران، چیزی نمی‌دانیم. عقایدش نیز پیچیده و مبهم است که آیا مانند «نصر بن سیار» وفادار راستین امویان بوده یا که در نهان عقیده سیاسی دیگری داشته و وابسته به احزاب سیاسی مشهور مخالف امویان بوده که در آن زمان فقط حزب علویان و حزب عباسیان برجسته‌ترین بود. ولی شرکت جدیع و پسرانش پس از وی در حوادث سیاسی اخیر نشان می‌دهد که او و فرزندانش آن گونه که باید، وفادار به رژیم اموی نبوده‌اند.^۱

در یک نسخه خطی عکسی موسوم به «تَبْدَةُ مِنَ كِتَابِ التَّارِيخِ» آمده است که: «پدر جُدیع همراه «مُهَلَّب بن ابی صُفْرَه» بوده، اصل وی از کوفه و از قبیلهٔ اَزْد، از بنی مَعْن، شیعهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است».^۲

در اینجا پاره‌ای از رفتار جُدیع قابل تأمل است؛ چه بسا جُدیع بن علی کرمانی کوفی الاصل، مانند پدرش به علویان گرایش داشته است. اگر این احتمال درست باشد، بنابراین جُدیع نقش بزرگی در سیاست داخلی خراسان داشته است. و معروف است که قبائل یمن گرایش آشکاری به حزب عباسیان داشتند و به همین دلیل، اهمیت و نقش مهم این قبائل از چشم سران حزب عباسیان پوشیده نبوده است. «ابراهیم بن محمد» [معروف بوعِ ابراهیم امام] سازمان‌دهنده حرکت عباسیان به ابو مسلم خراسانی گفته بود: «ای عبدالرحمن! تو مردی از ما هستی، وصیتم را خوب بخاطر بسپار: به قبیلهٔ یمن در خراسان توجه کامل داشته باشد و آنان را گرمی

۱- طبری ۳۶۴/۷ + ابن اثیر ۳۶۷/۵.

۲- مجهول المؤلف / تبدة من کتاب التاریخ / خطی - عکسی. ورقه ۲۵۸ ب.

بدار و با چهره‌های برجسته‌شان همراه باش که پیروزی بدون اینها ممکن نیست.^۱ می‌دانیم که قبیلهٔ اُزد از قبائلِ یمن است و «جَدِیع بن علی اُزدی» در خراسان رئیس آنان بود.

در پرتو چنین تبیینی است که می‌توانیم بفهمیم چرا «نصر بن سیار»، یحیی بن زید این انقلابی ضدّ اموی را از زندان رها کرد تا به یارانش در خراسان پناه برد، سپس توطئه قتلش را بدور از شهر «مرو» در سال ۱۲۶ هجری پی‌ریخت. و درست در همان سال ۱۲۶ ه و پس از شهادت یحیی بود که جَدِیع بن علی بر نصر بن سیار شورید. و این در هنگامی بود که خطر ابومسلم خراسانی آشکار شده بود و با شعار: «الرّضا مِنْ آلِ الرّسول» [= خلافت از آن مردی مورد رضایت مردم از خاندان پیامبر اسلام] رژیم اموی را بشدت تهدید می‌کرد. می‌بینیم که جدیع با دعوت ابومسلم مخالفتی نمی‌کند و نسبت به برکناری «مروان بن محمد» اعتراضی ندارد^۲، بلکه بر دشمنی خود با نصر بن سیار پافشاری می‌کند و به نبرد با او ادامه می‌دهد و پس از کشته شدن جدیع پسرش علی بن جدیع جای پدر را می‌گیرد و رسالت او را ادامه می‌دهد و سرانجام علیه امویان به ابومسلم خراسانی می‌پیوندد. و چه بسا این خبر که: «وی برای گرفتن انتقام پدرش به ابومسلم پیوست»، خبر سُستی باشد. و دلیل آن اینکه پس از اینکه ابومسلم خراسانی شعار سیاسی خود را [الرّضا مِنْ آلِ الرّسول] به «الرّضا مِنْ آلِ عباس» تغییر داد، علی و عثمان دو فرزند جدیع کرمانی را کشت.

* * *

نصر بن سیار در آغاز کوشید تا از راههای مسالمت‌آمیز مشکل قبیلهٔ اُزد را حل کند و نیز در تلاش بود تا این مشکل را از مشکلات سیاسی شام جدا سازد. نصر در نظر داشت تا از راه پیوندهای خانوادگی و یا دادن صد هزار درهم رشوه به اُزدی‌ها، مشکل را حل نماید. اما تمام راهها و نقشه‌های نصر به شکست انجامید. سرانجام

۱- طبری ۳۴۴/۷.

۲- همان ۳۶۴/۷.

در سال ۱۲۶ هـ توانست جُدیع را به زندان افکند.^۱ ولی جُدیع توانست بگریزد و به مرو پناه برد، به جایی که سپاهیان ازد پیرامون او گرد آمدند.^۲

این امر آشفتگی سیاسی را پیچیده و عمیق کرد و حارث بن سربج و انقلاب او را که تازی‌ها و ترک‌ها را در ماوراءالنهر زیر پرچمی واحد گرد آورده بود، یاری بخشید. حارث ماوراءالنهر را برگزیده بود تا از موقعیت استراتژیک آن که دستیابی به آن از سوی نصر دشوار بود، بهره برد. نصر بن سیار دریافت که کنار آمدن با حارث به مراتب سرنوشت سازتر است تا صلح وی با جُدیع کرمانی. وزدی‌ها؛ چرا که حارث یک انقلابی و رهبر انقلابیونی بود که خواهان پیاده کردن عدالت اسلامی بودند و شعارشان برپائی دولت مبتنی بر عدالت و برابری اجتماعی میان مردم بود. و نیز می‌دانست که انقلاب حارث از دوره زمامداری عاصم بن عبدالله تا تخارستان و سپس بلخ گسترش یافته بود و شهر بلخ و تمام تخارستان مقهور حارث بودند، در حالی که جُدیع کرمانی فقط رئیس قبیله‌ای بود که می‌پنداشت با قبائل حاکم همسان است و لذا مدعی بود که در حکومت بر خراسان از نصر بن سیار و قبیله کوچکش شایسته‌تر و برتر است. بر این اساس بود که نصر هیئت مرکب از چهره‌های برجسته و شناخته شده‌ای را نزد حارث فرستاد^۳ و به او پیشنهاد صلح و دعوت دیدار نمود. علاوه بر این نصر می‌خواست که صلح با حارث رسمی باشد و صلحنامه‌ای از مقر خلافت در شام صادر شود تا مسئله به صورت یک امر مهم سیاسی سطح بالا جلوه کند و نه یک تمایل شخصی بین والی خراسان و حارث. بر این اساس هیئت دیگری^۴ را به شام نزد یزید بن ولید فرستاد و از او برای حارث بن

۱- طبری ۲۸۷/۷.

۲- طبری ۲۸۵/۷ + ابن اثیر ۳۰۲/۵ + ولهوزن / الدولة العربية ۴۵۹.

۳- طبری ۲۹۳/۷: اعضای هیئت: مقاتل بن حیان نبطی، ثعلبة بن صفوان بنانی، انس بن بجاله اعرجی، هدیه شعراوی و ربیعة قرشی.

۴- طبری ۲۹۳/۷: خالد بن زیاد بدی ترمذی، خالد بن عمرو و ولی بن عامر.

سریج امان خواست:

[دو نفر از برجستگان هیئت] به کوفه آمدند و از ابوحنیفه خواستند تا نامه‌ای به آجَلَح (که از نزدیکان یزید بن ولید بود) بنویسد. ابوحنیفه به اجلح نامه‌ای نوشت. آجَلَح این دو نفر را به حضور خلیفه برد. خالد بن زیاد [یکی از اعضای هیئت] به یزید گفت: «ای امیرالمؤمنین! بخاطر اجرای حکم خداوند، پسر عمویت را کشتی، در حالی که کارگزارانت در بلاد خیانت می‌کنند و ستم می‌ورزند! خلیفه گفت: چه کنم، جز اینها کسی را ندارم و گرنه خودم دشمنشان می‌دارم. خالد گفت: ای امیر! افراد شریف و برجسته را امارت ده و همراهشان مردانی شایسته و آگاه قرار ده تا از آنان بازخواست نمایند. خلیفه گفت: می‌کنم. آنگاه دو فرستاده نصر از خلیفه برای حارث بن سریج امان خواستند. خلیفه در سال ۱۲۶ هجری چنین نوشت: ما هرگاه حدود خداوند تعطیل شود و به بندگان او ستم رسد و خونشان ناروا ریخته شود و اموالشان ناروا گرفته شود، دشمنانک می‌شویم. ما چنین خواسته‌ایم تا در میان این امت به قرآن و سنت پیامبر او رفتار کنیم که قدرتی جز قدرت خدا نیست. اراده ما بر این تعلق گرفته تا به تو امان دهیم، پس تو و همراهانت امان ما را بپذیرید. همانا که شما برادران و یاران ما هستید. من به عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای نوشتم که آنچه از اموال و اولاد شما در اختیار دارد به شما بدهد.»^۱



وجود چنین هیئتی پیچیده و در هاله‌ای از ابهام قرار دارد: از روند حوادث^۲ پیداست که نصر بن سیار از وجود چنین هیئتی اصلاً خبر نداشته است. پس چه کسی این هیئت را نزد یزید بن ولید فرستاده است؟! اگر این دو نفر فرستاده نصر و نماینده حکومت خراسان بودند چرا با پا در میانی ابوحنیفه نعمان بن ثابت به یزید بن ولید متوسل شدند؟! و چگونه است که سخنگوی هیئت، همه کارگزاران خلیفه

۱- طبری ۲۹۳/۷ - ۲۹۴.

۲- همان.

را بدون استثنا به نقد کشید؟ او بعد هم به نصیحت و ارشاد خلیفه پرداخت و بعد هم خلیفه بدون اینکه هیچ پرسشی از وی درباره نصر بکند و یا لااقل نظر او را درباره این میانجیگری بپرسد و یا اینکه بپرسد شما دوتا از کجا آمده‌اید و نماینده کدام حکومت هستید، امان نامه بنویسد و مأموریت هیئت به پایان رسد؟! و از این طرف وقتی نصر بن سیار جریان رفتن این دو نفر را نزد یزید بن ولید فهمید از آن دو چیزی نپرسید!! به نظر من شاید وجود چنین هیئتی از ساخته‌هائی باشد که تاریخ ما پر است از آنها. لازم است بدانیم که حارث اصلاً خواهان امان و عفو نشد، زیرا معتقد بود که بر حق است و بر ستم و زور شوریده و با انقلابش از بیچارگان دفاع می‌کند و هدفش اجرای عدالت و بازگشت به قرآن و سنت است، بنابراین پیشنهاد عفو از سوی نصر را به این خاطر پذیرفت که پیش درآمدی بر گفتگوها و جرّ و بحث‌های بین دو طرف باشد و سپس رسیدن به توافق در حل مشکلات اجتماعی - اقتصادی باشد که مردم سُفد بخاطر آنها شوریدند. و می‌دانیم که حارث و جهم بن صفوان و پیروان تازی و ایرانی و ترکشان ابتدا از راه مسالمت‌آمیز پیش رفتند و وقتی این راه به شکست انجامید، کار به نبرد نظامی بین دو طرف کشید. در پرتو روند واقعیت حوادث می‌توان دریافت که «نصر بن سیار» کسی را نزد خلیفه فرستاده و خواهان عفو برای حارثِ مُرجئی مذهب و «جَهْم بن صَفْوان» جبری مذهب و پیشوای مذهب جهمیّه گردیده به این امید که بتواند با حارث و پیروانش به صلح و سازش برسد تا تمام نیروهایش را در خراسان علیه دیگر دشمنانش بکارگیرد.

* * *

حارث با این سیاست جدید پیشنهادی نصر موافقت کرد و آن را پذیرفت. و پیش از اینکه فرمان عفو عمومی از سوی حکومت مرکزی در شام صادر شود، در سال ۱۲۷ هجری به مرو رفت^۱ او حرکت به مرو را در اواخر سال ۱۲۶ هـ آغاز کرده

بود^۱ یعنی درست در سالی که نصر به نهضت شیعه زیدیه در خراسان پایان داده بود. وقتی حارث وارد مرو شد گفت: «پروردگارا! من نیتی جز وفاداری به آنچه بین من و آنها گذشته ندارم، اگر قصد خیانت دارند، در غلبه بر آنان یاریم کن».^۲ حارث در سرزمین ترکها ۱۲ سال مقیم بود و یک حکومت مستقل خودمختار داشت که هیچ رابطه‌ای با حکومت خراسان نداشت. همین امر حارث را در سازماندهی و اداره حکومت انقلابیش که در قانونگذاری و اخذ تصمیم، مبتنی بر نوعی حکومت شورائی بود، یاری می‌کرد.

وقتی نصر بن سیار با زیرکی موضوع برکناری خلیفه را به حارث پیشنهاد کرد، حارث گفت: «می‌دانی که این خواسته، حق است ولی کسانی که با من هستند بر این اصل با من بیعت نکرده‌اند».^۳ منظور حارث از کسانی همان یارانی بودند که امور انقلاب را اداره می‌کردند مانند جهم بن صفوان اندیشمند اسلامی و پدید آورنده فلسفه تعللی در اسلام، و مُضَرَّس بن عمران که در سازماندهی مسائل عمومی جامعه نقش داشتند و کسی که حارث را تا مرو پس از صدور فرمان عفو عمومی همراهی کرد، و عبدالله بن سنان که پس از مُضَرَّس بن عمران امور قضاوت را برعهده داشت و یا که در امر قضاوت معاون مُضَرَّس بود.^۴ و چه بسا رابطه خونی که یزید بن ولید با ایرانی‌ها از طریق مادرش «آفرید» دختر «یزدگرد»^۵ داشت، باعث پذیرش پیشنهاد نصر بن سیار مبنی بر صدور فرمان عفو عمومی انقلابیون ترک و تازی و ایرانی ماوراءالنهر شد.

نصر بن سیار از این عفو عمومی بهره‌برداری سیاسی عمیقی کرد چرا که خودش به استقبال حارث بن سرجیج رفت و او را در کاخ بخارا در کنارش جای داد و مقرر

۱- همان ۲۹۴/۷.

۲- همان ۳۰۹/۷.

۳- ابن اثیر ۳۴۳/۵.

۴- طبری ۲۹۴/۷.

۵- طبری ۲۹۸/۷.

داشت که روزانه پنجاه درهم به او دهند و با وی رفتار خوبی داشت و تمام کسانی را که از یاران و بستگان حارث بودند، از زندان آزاد کرد و هدیه‌های قیمتی به حارث تقدیم داشت. ولی از آنجا که حارث ساده می‌زیست و روزانه به یک خوراک بسنده می‌کرد^۱، هدیه‌های نصر و هدایائی که از سوی یاران نصر به وی تقدیم می‌شد، می‌فروخت و میان طرفداران و پیروانش تقسیم می‌کرد.^۲ سپس نصر به حارث پیشنهاد کرد که امارت ماوراءالنهر را بپذیرد و سالانه سیصد هزار درهم بگیرد، حارث نپذیرفت و پیام فرستاد که: «من اهل دنیا و این جور لذتها نیستم و نه اهل اختیار کردن دختران عرب به همسری، من فقط می‌خواهم که به قرآن و سنت عمل شود و در حکومت از افراد شایسته و عالم استفاده گردد، اگر چنین کردی من تو را در نبرد با دشمنان و مخالفان یاری می‌کنم»^۳ و گفت: من مدت سیزده سال به عنوان اعتراض به ستم، این شهر را ترک کردم و تو مرا دوباره به جور فرامی‌خوانی. سپس حارث برای حفاظت خویش از افراد عشیره‌اش تمیم، مردانی خواست، سه هزار نفر به او پیوستند. «حارث» برای «جُدیع کرمانی» نیز پیامی فرستاد که: «اگر نصر بن سیار» به خواسته من که عمل به قرآن و سنت است، عمل کرد و افراد صالح و عالم را در امر حکومت بکار گرفت که یاریش می‌کنم و من نیز در اجرای فرامین خداوند همراه او هستم و اگر نکرد، در نبرد با او از خداوند یاری می‌جویم و اگر تو تضمین دهی که به عدالت و سنت رفتار خواهی کرد تو را کمک خواهم نمود».^۴ این پیام پس از آن بود که کرمانی در رقابت با عبدالملک بن حرملة پیروز شده بود و رهبری قبیله از د در خراسان را بدست آورده بود.^۵ نصر بن سیار توانست تا میان خود و کرمانی روابط حسنه برقرار کند و سپس او را امان دهد، از دی‌ها موقتاً

۱- طبری ۳۱۰/۷.

۲- طبری ۳۱۰/۷ + الکامل ۳۲۷/۵.

۳- همان.

۴- طبری ۳۱۰/۷.

۵- همان ۲۹۰/۷.

خاموش شدند. ولی برکناری منصور بن جمهور از امارت عراق و آمدن عبدالله بن عمر بن عبدالعزيز بن مروان به جای وی^۱ موجب خشم علی بن جدیع کرمانی شد و لذا دوباره به کارگردآوری مردان جنگی و سلاح پرداخت و اختلاف میان قبائل یمنی و نزاری آشکار شد.^۲

عراق و بخشهای ایرانی تابعه آن، در آن هنگام در دست خوارج و عبدالله بن معاویه بن جعفر بود^۳ لذا راه ارتباطی میان نصر و حکومت مرکزی شام بسته شده بود.^۴ در چنین شرایط حساسی جدیع بن علی از نصر خواست که از قدرت کناره‌گیری کند و حکومت را به افراد بی‌طرف واگذارد تا فردی از بکر بن وائل را که مورد قبول همه باشد موقتاً به حکومت تعیین کنند تا دستور خلیفه برسد. ولی نصر بن سیار این پیشنهاد را رد کرد^۵ و با بردباری موقعیت و موضع خویش را حفظ کرد. آنچه بر تحکیم موضع و موقعیت او افزود، مرگ یزید بن ولید و روی کار آمدن مروان بن محمد در سال ۱۲۷ هـ بود.^۶

و بدین سان پس از ترور ولید دوم (در سال ۱۲۶ هـ / ۷۴۴ م) بود که دوباره پان‌عربیس قبیله زنده شد و نقش سیاسی خویش را بازی کرد. این جریان ادامه داشت تا هنگامی که مروان بن محمد به قدرت رسید. مردم حمص از بیعت با او سرپیچیدند و سپس شامی‌ها چنین کردند^۷ مروان با آنان جنگید.^۸ آنگاه «سلیمان بن هشام» برکناری «مروان» را از خلافت و انقلاب علیه او را اعلام کرد. در آن زمان

۱- همان ۲۸۴/۷ + ابن اثیر ۳۰۲/۵.

۲- طبری ۲۸۵/۷ + الکامل ۳۰۲/۵.

۳- اصفهانی / مقاتل ۱۲۰ - ۱۲۱.

۴- ولهوزن / الدولة العربية ۴۶۳.

۵- طبری ۲۹۲/۷.

۶- همان ۳۱۱/۷ + ابن اثیر ۳۲۱/۵.

۷- زیرا مروان حق خلافت نداشت چرا که فرزند کنیزی بود و نمی‌توانست خلیفه شود و از دیگر طرف ولیعهد نبود و وصیتی نشده بود که خلیفه شود.

۸- طبری ۳۱۲/۷.

«نضر بن خَرّشی» والی عراق بود.^۱ در سال ۱۲۸ هـ امارت عراق را به ابن هبیره واگذار کرد و ابن هبیره هم به نوبه خود نصر بن سیار را بر خراسان گماشت و از او خواست که برای مروان بیعت بگیرد. بدین سان نصر همچنان در خراسان ثابت ماند.

پس از اینکه وضع سیاسی خراسان روشن شد و نصر بن سیار دوباره به امارت منصوب گردید، حارث بن سریق امان نامه حکومت شام را نقض کرد و گفت: «این فقط یزید بن ولید بود که به من امان داد و مروان امان نامه یزید را تجدید نکرده، لذا دیگر امانی در کار نیست و دعوت به بیعت با خویش نمود»^۲ و به نصر پیام فرستاد که: حکومت را شورائی کن، نصر نپذیرفت. آن گونه که خواسته کرمانی را نیز رد کرده بود. لذا درگیری بین حارث بن سریق و یاران انقلابی او و حکومت خراسان جدی شد.

این بار انقلابیون عهد کردند که به انقلاب ادامه دهند تا پاسخهای ریشه‌ای به خواسته‌هایشان داده شود و مردم بتوانند حکومتی از افراد صالح و عادل و منصف تشکیل دهند. و بدین سان طراح فکری عقیدتی انقلاب مردم خراسان جهم به صفوان در انتشار اهداف انقلاب به مردم فعال شد.^۳ اصول کلی انقلاب چنین بود:

- ۱- امامت؛ هر کس که عالم و عامل به قرآن و سنت باشد، شایسته آن مقام است، و امامت پانمی‌گیرد مگر به اتفاق آراء همه امت اسلامی.

- ۲- مساوات؛ بین همه ملت‌هایی که به اسلام گرویده‌اند برابری برقرار است و جزیه از مسلمانان برداشته می‌شود.

- ۳- ستیز با استبداد و یاری حق و حقیقتی که اسلام آن را برسمیت می‌شناسد و نبرد با ستم و زورگوئی.

۱- همان ۳۲۹/۷.

۲- همان ۳۳۰/۷ + ابن اثیر ۳۴۲/۵.

۳- طبری ۳۳۰/۷ + ابن اثیر ۳۴۲/۵ - ۳۴۳.

۴- سهم بودن ایرانیان مسلمان در اموال و عطایای بیت‌المال.

۵- حکومت حق ندارد با ایرانیان مسلمان به گونه پیشین رفتار کند، و حق ندارد با ایرانیان غیرمسلمان رفتار ناروا داشته باشد، ایرانیان مسلمان همان حقوقی را دارند که سایر مسلمین دارند، و با ایرانیان اهل ذمه باید طبق حقوق و اصول اسلام رفتار شود.^۱ حکومت خراسان از عظمت و گستردگی انقلاب پریشان شد و بناچار پذیرفت که با برخی خواسته‌های انقلابیون موافقت کند و برخی را فوراً اجرا نماید؛ قرار شد دو نماینده یکی از طرف مردم و دیگری از طرف حکومت تعیین شوند و مسئولیت گزینش کارگزاران با آن دو نفر باشد و آنان را به رفتار خوب و ملایم با مالیات دهندگان ترغیب نمایند. اما از این اقدام، بیچارگان و مالیات دهندگان سودی نمی‌بردند، لذا سرو صدای شدید مردم درآمد.^۲ این چیزی بود که در عرصه مسائل سیاسی و اقتصادی اتفاق افتاد. اما آنچه در عرصه‌های فکری - عقیدتی و اجتماعی رخ داد، خلاصه‌اش این است که:

«جهم بن صفوان» دریافت که به عنوان یک اندیشمند مسلمان و انقلابی باید علیه فساد و تحریف و دفاع از حقیقت اسلام (بر حسب اعتقادش) قیام کند، لذا تمام تلاش خود را در این جهت سازمان داد که علیه آرا و عقاید «معبد جهنی» رئیس «مذهب قدریه» که در جبهه مقابل او قرار داشت تبلیغ نماید. و از دیگر طرف با آرا و عقاید «مقاتل بن سلیمان» که به گفته «جوزجانی»، «دجالی گستاخ بود»^۳، نیز بستیزد و از گسترش و انتشار عقاید «مُشَبَّه» در خراسان جلوگیری کند تا بدین سان از عقاید حقّ اسلامی دفاع کرده باشد.

در پرتو چنین دریافتی بود که جهم بن صفوان فلسفه دینی - تعقلی خود را پی‌ریخت؛ فلسفه‌ای که پس از او اساس کار فلسفه «معتزله» شد. بنابراین هرچه را که

۱- حسن احمد محمود / العالم الاسلامی ۱۷ + فان فلوتن / السیادة ۶۴ - ۶۵.

۲- طبری ۳۳۰/۷ - ۳۲۱ + فان فلوتن / السیادة ۶۴ - ۶۵.

۳- ذهبی / میزان الاعتدال ۱۷۴/۴.

جهم بن صفوان گفت و آموزش داد، پاسخی بود به اسلام قالبی و خشکی که زمامداران حکومت خراسان در رفتار با ایرانیان مسلمان و اهل ذمه در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، از آن پیروی می‌کردند. فلسفه جهم بن صفوان مسائل ریشه‌ای دین و روابط اجتماعی را دربر می‌گرفت.^۱

جهم بن صفوان اذهان مردم را برای انقلاب آماده می‌ساخت و گاهی دستورات و شعارهای حارث بن سَریج را برایشان می‌خواند و زمانی از اسلام برای آنان سخن می‌گفت و چهره‌ای از اسلام ارائه می‌کرد که به زندگی روشن و رفاه و راحتی انسانی لبخند می‌زد و با ذهنیت و آرمانهای کشاورزان ترک و ایرانی هماهنگی داشت و از هرگونه تاریکی و پیچیدگی و راز و رمز شدیداً بدور بود و برای مخاطبان کاملاً قابل فهم بود و با زندگی روزانه و مشکلات اقتصادی - اجتماعی‌شان همدم و همدرد بود، و آنچنان شورانگیز می‌نمود که آنان را به گفتن «الله اکبر» در خیابانها و مساجد و می‌داشت و علیه رژیم اموی فریاد انقلاب سر می‌دادند.

با چنین آمادگی بود که حارث به نصر بن سیار پیام فرستاد و از او خواست تا سلم بن آخوَز رئیس پلیس خود را برکنار کند و نصر بنی درنگ او را برکنار کرد و بشر بن بسطام برجمی را بجایش گماشت^۲ سپس نصر به منشی‌اش دستور داد که قوانین مورد رضایت انقلابیون و اسامی کارگزاران مورد قبول آنان را بنویسد و سپس آنان را بر ماوراءالنهر (سمرقند و تخارستان) گماشت و به حکام آن بلاد نوشت که طبق میل انقلابیون رفتار کنند. نصر بن سیار به بیشتر خواسته‌های حارث بن سَریج و جهم بن صفوان پاسخ داد. با همه این پیروزیها، حارث همچنان پافشاری داشت که باید به قرآن و سنت رسول عمل شود، تا آنجا که نصر از ترس گسترش هر چه بیشتر انقلاب مجبور شد سیاستش را تغییر دهد، لذا از حارث خواست که: «اگر می‌خواهی با جدیع کرمانی بجنگ، اگر او را کشتی من تسلیم تو می‌شوم و اگر هم می‌خواهی من

۱- النشار / نشأة الفكر الفلسفي ۱/ ۳۵۰ - ۴۲۰.

۲- طبری ۷/ ۳۳۰.

و او را تنها بگذار اگر بر او دست یافتم، نظرت را خواهم پرسید، و اگر می خواهی با یارانت سرگرم باش تا هرگاه فصل محصول سپری شود، مطیع تو باشم».^۱

پیش از اینکه حارث علیه نصر بن سیار یورش همگانی اعلام کند، باب گفتگو را با او گشود. هر دو پذیرفتند که مقاتل بن حیان و جهم بن صفوان میانشان داوری کنند. و آن دو فرمودند که نصر برکنار شود و حکومت شورائی باشد.^۲ نصر این پیشنهاد را نپذیرفت و داوری را رد کرد. و از این پس بود که جهم بن صفوان در شوراندن و کشاندن مردم به انقلاب می کوشید و حارث در جاسازی و سازماندهی مردم در میان نیروهای مسلح خویش که آماده نبرد سرنوشت ساز بودند، فعال بود. باید دانست که اولاً موضع سرسختانه حارث بن سریق در مقابل نصر بن سیار، امری کاملاً طبیعی بود و این سرسختی از طبیعت انقلاب و انگیزه های اساسی آن برمی خاست؛ طبیعتی که از وضع رقت بار اقتصادی اجتماعی کشاورزان ماوراءالنهر ناشی می شد. ثانیاً علت دوم این سرسختی، ویژگی شخص نصر بن سیار بود، چرا که حارث طرز تفکر و عقاید نصر را بدرستی می شناخت. نصر کسی بود که خلق و خوی طبقه امیران تازی را نمایندگی می کرد که در شام خلیفه را محاصره کرده بودند. به این دلیل بود که حارث هر گونه کوتاه آمدن یا محافظه کاری و یا مصلحت اندیشی را که معمولاً زمامداران و سیاستمداران برای حل مشکلات سخت موقتاً اتخاذ می کنند تا بعد و در فرصتی دیگر با نقض آنها، موانع را از سر راه خود بردارند، رد کرد. حارث به حل ریشه ای مشکلات مردم ترک و تازی و ایرانی ماوراءالنهر می اندیشید و از آن طرف نصر بن سیار هم کاملاً طرز تفکر و آرا و عقاید حارث بن سریق را بدرستی هر چه تمام می فهمید و به همین دلیل هم بر سر راهش موانعی ایجاد می کرد و می کوشید تا از هر فرصتی برای نرم کردن او استفاده کند و در نهایت با مهارت تمام با نقض پیمان ضربه نابود کننده نهائی را بر او فرو آورد و از

۱- ابن اثیر ۵/۳۴۳.

۲- طبری ۷/۳۳۱.

طرفی در تلاش بود تا مردم را از انقلاب دور سازد و در میانشان شایع می ساخت که دست اندرکاران انقلاب «افراد هرزه و تبهکاری» هستند.^۱

خلاصه دو طرف به راه حل نهائی مشکلات موجود و مسائل جدید که ناشی از بحرانهای اقتصادی جامعه جدید خراسان بود، نرسیدند و به نبردی سخت بیرحمانه روی آوردند. نبردی آنچنان که شایسته و لازمه جنگهای طبقاتی است: لشکر حارث بن سریج در نظر داشت که مرو را بگشاید و به این مهم دست یافت. حارث انقلابیون را از غارت اموال برخی خانه ها و محله ها بجز چهارپایان و سلاح ها، بازداشت. اما نصر بن سیار توانست حارث را از مرو بیرون براند^۲ و جهم بن صفوان را بکشد.^۳ سلم بن احوز جهم را کشت.^۴ گفته شده که قاتل وی «هلال بن احوز» بود.^۵

نصر گروهی از یارانش را متهم کرد که پنهانی با حارث مکاتبه داشته اند. یاران او از کرده شان پوزش خواستند. نصر پوزششان را پذیرفت چرا که به نفع وی بود تا از ایجاد بحران داخلی در مرو جلوگیری کند.

نصر کوشید تا با کرمانی پیمان صلحی برقرار کند، این صلح برقرار شد، ولی حارث توانست کرمانی را به طرف خود بکشد، سپس میان کرمانی و نصر نبرد آغاز شد.^۶

نصر کوشید تا در اراده کرمانی مبنی بر جنگ با وی خلل ایجاد کند ولی در این راه شکست خورد.

در اینجا تعصبات قبایلی نقش خود را بازی کرد، به این صورت که: وقتی یمنی ها

۱- طبری ۳۳۱/۷.

۲- همان ۲۳۱/۷ + ابن اثیر ۳۴۵/۵.

۳- طبری ۳۳۵/۷.

۴- همان.

۵- ابن ماکولا / الاکمال ۳۲/۱.

۶- طبری ۳۳۶/۷.

قبیله مضر را شکست دادند، حارث به نصر پیام داد که یمنی‌ها مرا بخاطر شکست تو از کرمانی سرزنش می‌کنند، یاران غیرتمندت را به نبرد با کرمانی بفرست.^۱

این عامل که حارث را از نبرد با نصر بازداشت و سیر حوادث را دگرگون کرد، ضعیف به نظر می‌رسد. چه بسا علت این بود که برخی یاران حارث از رفتار کرمانی با مردم بت‌شکان سخت عصبانی بودند. جریان از این قرار بود که «اسد بن عبدالله» نماینده‌ای به بت‌شکان فرستاد و مردم آن دیار حکومت «اسد» را پذیرفتند، ولی کرمانی پنجاه نفر از اهالی آنجا را در رودخانه «بلخ» غرق کرد و دست و پای سیصد نفرشان را برید و به دارشان آویخت و اموالشان را فروخت، لذا یاران حارث به وی اعتراض کردند که چرا به کرمانی کمک می‌کند و با نصر می‌جنگد.^۲ سپس بزرگ‌ترین یاور حارث، بشر بن جرموز ضبّی از یاران سابق ابوصیدا، وقتی حارث با کرمانی علیه نصر بن سیار پیمان بست، شدیداً به او اعتراض کرد و گفت: من بخاطر عدالت همراه تو می‌جنگم، اگر با کرمانی پیمان می‌بندی معلوم می‌شود برای این می‌جنگی که بگویند حارث پیروز شد، حال آنکه افراد کرمانی بخاطر تعصبات قبیله‌ای می‌جنگند. بنابراین از این لحظه به بعد با تو نخواهم بود. و با پنجهزار و پانصد و گفته شده با چهار هزار نفر از صف حارث کنار رفت و گفت: ما گروه عدالت خواهی هستیم که به حق و حقیقت دعوت می‌کنیم و فقط با کسانی می‌جنگیم که با ما بجنگند»^۳

همهٔ پریشانی‌ها که در صفوف انقلاب مردم خراسان حاصل شد پس از این بود که جهم بن صفوان کشته و به دار آویخته شد و بشر بن جرموز به حارث اعتراض کرد و از او جدا گردید. و پریشانی‌های خطرناک دیگر انقلاب، نتیجه سوء تفاهمی بود که بین کرمانی و حارث پدید آمد و آنچه سرانجام موجب اعتراض حارث به اسلوب

۱- طبری ۳۳۶/۷.

۲- همان ۳۳۸/۷.

۳- همان ۳۳۹/۷.

انقلاب و رفتار کرمانی گردید این بود که کرمانی در سخنرانی با مردم به آنان امان می‌داد و بعد خلاف آن رفتار می‌کرد. حارث ویران ساختن خانه‌ها و غارت اموال مردم را محکوم کرد.^۱ پس از اینکه در سپاه حارث انشعاب و پراکندگی روی داد از کرمانی خواست که رهبری انقلاب، شورائی باشد. ولی کرمانی نپذیرفت. افراد هوشمند^۲ سپاه حارث وی را از بکار بردن نیرنگ در جنگ برحذر داشتند. در سال ۱۲۸ هجری میان کرمانی و حارث نبرد شدیدی روی داد. در این نبرد حارث و کاتبش یزید بن داود کشته شدند.^۳ تن‌بی‌سر حارث در شهر مرو به دار آویخته شد. مروی‌ها به طرفداری از یمنی‌ها، خانه‌های قبیله مضر را ویران کردند.^۴ پیداست که اختلاف بین حارث و کرمانی، از اختلافات شخصی و یا اختلافات قبائلی نبود بلکه در واقع درگیری و تضاد طبقاتی بود؛ زیرا کرمانی طبقه فئودال جدید را نمایندگی می‌کرد، طبقه‌ای که می‌کوشید تا بر حکومت و امیران فئودال قدیم، فشار وارد آورد تا آنان را در صفوف خود راه دهند و برای دستیابی بر اراضی گسترده کشاورزی یاریشان کنند. در حالی که انقلاب حارث آن گونه که گذشت، طبقه متوسط و توده‌های محروم جامعه را نمایندگی می‌کرد که با فئودالها و حکومت مبارزه می‌کردند.

پس از کشته شدن جهم بن صفوان، اندیشمند و طراح انقلاب، تضاد بین رهبران و فرماندهان نظامی انقلاب، آشکار شد و روابطشان به سردی گرائید و انگیزه‌هایی که صفوفشان را بهم فشرده می‌ساخت سست شد و بروز انشعابات، وحدت انقلاب را تهدید می‌کرد.

نخستین انشعاب را بشر بن جرموز کرد که البته این جدائی بخاطر امیال و اهداف

۱- همان.

۲- همان ۳۴۰/۷.

۳- ابن اثیر ۳۴۴/۵.

۴- طبری ۳۴۲/۷.

شخصی و یا طمع در امر رهبری نبود، بلکه ریشه در بنیان و اصول اولیه انقلاب داشت و آن درگیری و تضاد طبقاتی بود که میان طبقه متوسط و توده‌های محروم خراسان و قبیله ازد و باند کرمانی بود. به این دلیل بشر و یارانش عقب کشیدند که حاضر نبودند مصالح و منافع مردم خراسان را فدای اغراض و اهداف قبایلی کرمانی و باند فتودال او بکنند. و چه بسا نشان اقتصادی گروه بشر بن جرموز همان طبقه کاسب کار خرده پا و کشاورزان ضعیف بود.

بشر بن جرموز از حارث خواسته بود تا به قرآن و سنت عمل کند و عدالت را در میان مردم اجرا نماید. چرا که وی را متهم به انحراف از خط انقلاب و اهداف آن و قیام علیه مبانی و اصول آن کرده بود. و دیدیم که پس از جدائی از حارث، گروهش را «جمعیت عدالت و انصاف» نامید.^۱

این انشعاب، حادثه سخت کوبنده‌ای بود که کالبد انقلاب را لرزاند و آن را شدیداً سُست کرد و پس از این انشعاب بود که انقلاب از هم پاشید و به نفع دعوت عباسیان و سازمانهای پنهانی و آشکارشان تمام شد. این خطرناک‌ترین حادثه‌ای بود که انقلاب خراسان به رهبری حارث بن سریق دچار آن شد. به همین دلیل جدیع بن علی کرمانی توانست ضربه‌های نیرومندی بر پیکر لرزان انقلاب بزند و با کشتن حارث بن سریق فرمانده نظامی انقلاب و وحدت بخش نیروهای آن بر آن پیروز شود. بدین سان سخت‌ترین مانع از جلوی جدیع و نصر برداشته شد؛ ارتش حارث پراکنده گردید و هر کدام پناهگاهی می‌جستند تا جان خویش را پناه دهند.

این پناهگاه ابومسلم خراسانی مسئول تشکیلات حزب عباسیان در خراسان بود، و آن هم درست در زمانی که صاحب پرچم سیاه، حارث بن سریق (در سال ۱۲۸ هـ) کشته شد و این پرچم همان پرچمی بود که پیروان ابومسلم در خراسان آن را برافراشتند و دوباره پیروان پریشان حارث و جهم بن صفوان پیرامون آن گرد آمدند. چه بسا ابومسلم شخصاً این پرچم را برداشت تا پیروان حارث پراکنده نشوند. و

می‌دانیم که ابومسلم خراسانی این پرچم را درست در سالی برافراشت که حارث بر دار آویخته شد و فضای سیاسی برای رشد حرکت عباسیان و گسترش آن بسیار مساعد بود و ابومسلم از این شرایط مساعد سیاسی بهره برد و بدین سان عباسیان در خراسان آشکارا به تبلیغ خویش پرداختند.

با وجود شکست و شکافهایی که حکومت خراسان برمی‌داشت و فروپاشی عامی که رژیم اموی در خراسان احساس می‌کرد، با این همه نمی‌توانست بفهمد که این ضربه‌های کوبنده و ویرانگر پیاپی از کجاست و چراست و نیز خطری که اساس رژیم را تهدید می‌نمود درک نمی‌کرد. آن گونه که اهمیت گامهای سیاسی - اقتصادی نصر بن سیار را که می‌خواست بردارد تا بتواند در دفاع از رژیم اموی، جلوی انقلاب جدیدی را بگیرد نمی‌فهمید. انقلاب جدیدی که ابومسلم رهبر آن بود و مردم سراسر خراسان بزرگ در آن شرکت داشتند. نصر می‌کوشید تا با انجام اصلاحاتی هر طور شده، دست کم از شرکت ایرانیان مسلمان و پیروان حارث بن سریق و بشر بن جرموز در این انقلاب نوین جلوگیری کند. ولی درک سطحی امور و یا گرایشهای شخصی و چه بسا سیاسی جدیع بن علی (علیه امویان)، آنچنان رژیم را بخود مشغول ساخته بود که سیاست اصلاحی نصر بن سیار و فرجام انقلاب حارث و پیروزی انقلاب ماوراءالنهر را دریافت و بر سیاست سرکوب و استمرار آن پافشاری داشت تا آنجا که اوضاع بسیار خطرناک شد و نصر بن سیار شکست خورد و آخرین تلاش جدید او در جهت اصلاح امور خراسان نیز به شکست انجامید. می‌توان گفت که این شکست و ناکامی در همه ایالات امپراطوری عربی نصیب حکام اموی شد. نصر شکست خورد و کوشید تا با تمام توان علیه کرمانی دست به نبردی سرنوشت ساز بزند. این تلاش نیز بر باد رفت.^۱ فرماندهان رژیم اموی یکی پس از دیگری شکست می‌خوردند: سلم بن احوز شکست خورد و پس از او عصمة بن عبدالله اسدی و سپس مالک بن عمرو تمیمی نیز درهم شکستند. نصر بارها با

زیرکی خاص سیاسی خود کوشید تا اختلاف بین خود و کرمانی را حل کند. آن گونه که در گذشته همین سیاست را در مورد حل اختلاف خود با حارث و دشمنان سیاسیش در خراسان بکار برده بود. ولی ابومسلم خراسانی از هر گامی که نصر برمی داشت آگاه بود^۱ و اقدامات او را خنثی می کرد. از شکست سیاست نصر در این اواخر پیداست که وی هنوز نتوانسته و یا نخواسته بود ریشه بحرانا و آشفته‌گیهای سیاسی خراسان را دریابد.

پس از اینکه جنگ، جدیع و نصر را فرسوده ساخته بود ابومسلم حرکت خود را آغاز کرد و میان جبهه نصر و جدیع، موضع گرفت. هر دو طرف از عظمت سپاه ابومسلم ترسیدند، نصر به مروان بن محمد نامه‌ای نوشت و او را از قیام ابومسلم و عظمت سپاه گران و کثرت پیروان او آگاه ساخت و گفت که برای ابراهیم بن محمد عباسی دارد بیعت می گیرد.^۲ مروان نوشت که: «حاضر همان را می بیند که غایب! آنچه در توان داری بکار گیر. نصر پاسخ داد که کسی جز من وفادار به شما نیست و من هم در نزدیک او سنگر گرفته‌ام. مروان به یزید بن عمر بن هبیره در عراق نامه‌ای نوشت تا نصر را یاری دهد. یزید پاسخ داد که پیروزی بدون نیروی زیاد ممکن نیست و من هیچ کس را ندارم».^۳

از آن طرف پس از درهم شکستن نیروهای رژیم اموی در سراسر امپراطوری عربی، ابومسلم خراسانی در انتظار بود تا آخرین پایگاه مقاومت رژیم اموی در خراسان را درهم کوبد. ابومسلم وقتی دید که جنگ، نصر و جدیع را شدیداً فرسوده کرده (چه بسا در آخرین نبرد با جدیع، نصر با وجود فروپاشی نیروهایش برتری‌هایی هم داشت)، به جدیع پیوست که در برکناری نصر از مقامش پافشاری داشت. این موضوع بر نصر گران آمد و برای جدیع پیام فرستاد که: «وای بر تو!

۱- همان ۳۶۹/۷.

۲- همان.

۳- همان ۳۷۰/۷.

فریب نخور! به خدا سوگند! من بر جان تو و یارانت از ابومسلم بیمناک هستم، بیا تا برای آشتی به مرو برویم و در آنجا با یکدیگر صلحنامه‌ای بنویسیم.^۱ تلاشهای نصر بی‌فایده بود. سرانجام پسر حارث بن سریق توانست بر کرمانی غلبه کند و او را بکشد^۲، سپس نصر جسد جدیع را به دار آویخت.^۳

چه بسا این ابومسلم بود که وقتی شنید نصر و جدیع در جهت صلح بهم نزدیک شده‌اند، نقشه قتل او را کشید و سپس پسرش علی بن جدیع را واداشت که انتقام پدرش را بگیرد.^۴ بهر حال وقتی جدیع بن علی کشته شد، پسرش و گروه همراه او به ابومسلم پیوستند، سپس گروه بسیاری را گرد آورد و آماده نبردی بزرگ با رژیم اموی شد و به نصر بن سیار یورش برد و او را مجبور کرد که از دارالاماره بیرون رود. در این هنگام ابومسلم وارد مرو شد و علی بن جدیع به پیشواز او آمد و سلام حکومتی داد.^۵

توازن قوا در خراسان بطور اساسی و بسیار خطرناکی بهم خورد: نیروهای رژیم اموی با از دست دادن پایگاه مرکزی قدرت در خراسان پریشان شدند و کارگزاران مناطق روابط اداری تشکیلاتی - نظامی خود را با پایگاه مرکزی قدرت از دست دادند. بدین سان حکومت اموی در خراسان بدون جنگ و یا مقاومتی سقوط کرد. شهرهای دندانقاه، ابیورد و نسا تسلیم شدند و ابومسلم خراسانی بر آنها دست یافت.

ظهور ابومسلم خراسانی در مقایسه با دیگر حوادث سیاسی خراسان، رویدادی ناگهانی و غیرمنتظره نبود، زیرا حزب عباسیان از همان آغاز پیدایش در سال ۹۸ هجری، خراسان را پایگاه تبلیغاتی خود قرار داده بود. و هنگامی که دعوت خویش

۱- همان ۳۷۰/۷ - ۳۲۱.

۲- همان ۳۷۱/۷.

۳- المحبر ۴۸۴ + طبری ۳۷۱/۷.

۴- طبری ۳۷۱/۷.

۵- طبری ۳۷۰/۷ - ۳۷۱.

را در این ایالت آشکار کرد، میان نصر بن سیار و شبیان بن مسلمة خارجی و جدیع کرمانی درگیری شدیدی وجود داشت و مردم در انتظار فرد خاصی بودند و یا در انتظار کسی که آنان را از این بحران بس طولانی که زیانهای سنگینی به زندگی روزانه، کسب و کار، بازرگانی، کشاورزی و امنیت و آسایش و آرامش شان زده بود، نجات دهد. لذا مردم آنقدر آماده بودند که وقتی شنیدند «مردی از بنی هاشم آمده، از هر سو برای دیدنش آمدند، او در روز عید فطر در روستای خالد بن ابراهیم خود را نشان داد. اهالی شصت روستا در طی یک روز پیرامون او گرد آمدند».^۱ و طبق خبری دیگر: «دعوت عباسیان ابتدا در تخارستان سپس در مرو و خوارزم آغاز شد»^۲ که قلمرو انقلاب حارث بن سریج بود. و این گزارش به واقعیت حوادث تاریخی آن بخش از خراسان، بیشتر نزدیک است.

علی بن محمد می گوید: «وقتی که ابومسلم خراسانی آشکار شد، مردم به سوی او رفتند و اهالی مرو او را به شهر آوردند، آنان نمی دانستند که ابومسلم در روستای بالین بطور ناشناس مخفی بوده و نه پاسداری داشته و نه در استتار بوده. کار ابومسلم در چشم مردم بالا گرفت تا آنجا که می گفتند: مردی از بنی هاشم آمده است».^۳

نصر بن سیار با تمام توان مادی و نظامی و سیاسی کوشید تا بر این بحران شدید غلبه کند و بتواند قدرت مرکزی را به خراسان بازگرداند و با دیگر بخشهایی که بخاطر جنگهای داخلی پی در پی ارتباطشان با مرکز قطع شده بود رابطه برقرار کند. ولی حقیقت این بود که اوضاع سیاسی آن زمان، بحرانی سیاسی یا بحرانی مشابه دیگر و یا شورشی علیه والی یا امیر و یا جنبشی علیه قانون معین و خاصی نبود که بشود آن را حریف شد، بلکه در واقع عمر رژیم اموی دیگر به پایان تاریخی خود

۱- طبری ۳۵۵/۷.

۲- طبری ۳۶۴/۷ + ابن اثیر ۳۶۷/۵.

۳- طبری ۳۶۴/۷.

رسیده بود و جامعه در مرحله انتقال به دوره جدیدی بود. تحول و تکاملی که ناشی از دگرگونیهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی در ساختار و بنیان دولت عربی بود. با این همه نصر کوشید تا نیروهای مخالف خود را جذب کند و یا دست کم روابطی را که بین شیبان بن مسلمة خارجی و کرمانی برقرار شده بود بهم بزند. لذا ابتدا به شیبان نوشت که: «اگر می خواهی از من دست بردار تا با کرمانی بجنگم و اگر می خواهی در نبرد با او مرا یاری کن تا او را بکشم و یا از این ایالت دور سازم و سپس به مشکل بین خودمان برگردیم».^۱ شیبان دریافت که اگر چنین کند ابومسلم سریعاً دخالت خواهد کرد. و همین طور هم شد زیرا ابومسلم نامه ای به علی بن کرمانی نوشت که: تو خونخواه پدرت هستی و ما می دانیم که تو با شیبان هم عقیده نیستی، پس بهتر است که برای خونخواهی پدرت با نصر بجنگی و شیبان را از صلح با نصر بازداری. پسر کرمانی نزد شیبان رفت و با او در این مورد گفتگو کرد و او را از صلح با نصر بازداشت. نصر نزد شیبان فرستاد که: تو فریب خوردی! به خدا سوگند هر آینه اوضاع بسیار خطرناک خواهد شد تا آنجا که «ابومسلم بزرگان را کوچک خواهد شمرد».^۲ هرات در سال ۱۲۹ هجری سقوط کرد و گفتگوها همچنان ادامه داشت. و بنا به گزارش دیگر^۳ شیبان بن مسلمة با خواسته نصر بن سیار موافقت نمود و به تقاضایش پاسخ مثبت داد و بر علی بن جدیع کرمانی فشار آورد تا نظرش را عوض کرد ولی شیبان به نصر پاسخ داد که: «حیله جایز نیست».^۴ پسر کرمانی نزد ابومسلم فرستاد تا نصر بن سیار را تعقیب کند. ابومسلم به سوی نصر تاخت و به ماخوان رسید و شبیل بن طهمان را نزد پسر کرمانی فرستاد و پیام داد که من علیه نصر با تو هستم.^۵ ابومسلم با پسر کرمانی در اردوگاهش دیدار نمود و از روی سیاست و

۱- طبری ۳۶۴/۷.

۲- همان.

۳- همان ۳۶۵/۷.

۴- طبری ۳۶۵/۷.

۵- همان.

حیله و تمسخر در جلوی سپاهیان و پیروانش به وی سلامی رسمی داد.^۱ و سرانجام تازیان اموی خطری که اساس رژیم را تهدید می‌کرد دریافتند و به اهمیت خواهشها و التماسهای نصر بن سیار پی بردند. نصر همه افراد قبایل مضر و ربیعه و قحطان را گرد آورد و بر جنگ با ابومسلم قرار گذاشتند و اینکه در نبرد با او وحدت کلمه خودشان را حفظ کنند و هنگامی که او را از مرو دور ساختند، آن وقت به حل اختلافات و مشکلات فیما بین خواهند پرداخت. همه، این پیمان نامه را امضا کردند.^۲

پس از آن بود که نصر آماده شد تا با ابومسلم برخورد کند. در این فصل از نبرد حاتم بن حارث بن سریج با نصر بود^۳ ولی فعالیت سلیمان بن کثیر توانست پیمان قبائلی مذکور را سُست کند.^۴ نصر بن سیار بار دیگر دست بکار شد و به ابومسلم پیام فرستاد که خوب است در این بحرانهای سخت با مضری‌ها باشد^۵ ولی ربیعه و قحطان نیز چنین تقاضائی را از ابومسلم کرده بودند. مدتی کار به گفتگو کشید. ابومسلم با زرنگی تشکل ربیعه و قحطان را برگزید.^۶

پس از شکست کوششهای نصر بن سیار، علی بن جدیع حمله نیرومندی علیه نصر آغاز کرد و توانست مرو را اشغال کند. پس از اشغال مرو، ابومسلم با اندکی سختی توانست وارد مرو شود.

نصر گریخت. ابومسلم بی‌درنگ حکومت موقت خود را تشکیل داد. در این حکومت گروه علی بن جدیع کرمانی نماینده‌ای نداشت. اعضای حکومت موقت

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان ۳۶۷/۷.

۴- همان ۳۷۷/۷.

۵- ابن خیاط / تاریخ ۴۱۲/۲.

۶- علاوه بر این، قبائل یمن گرایشهای علوی نهفته در خویش را داشتند و به عنوان وسیله‌ای در مبارزه با امویان بکار می‌آمدند.

عبارت بودند از: خالد بن عثمان رئیس پاسداران، مالک بن هیثم رئیس پلیس شهری^۱، قاسم بن مجاشع قاضی القضاة و کامل بن مظفر رئیس دیوان اداری. پس از اینکه شبیان حروری با علی بن جدیع اختلاف پیدا کرد، ابومسلم کوشید تا از شر او خلاص شود و یا برای مدتی او را بخرد^۲، اما در این نقشه شکست خورد. سپس نبردی میان این دو روی داد که در آن شبیان کشته شد. پس از رهایی از شر شبیان، یاران ابومسلم پیشنهاد کردند که حالا باید از شر هم پیمانان آزادی‌اش که یاران علی بن جدیع کرمانی و برادرش عثمان باشند، خلاص شد تا با خیال راحت به سازماندهی نبرد علیه آخرین بقایای رژیم اموی در خراسان بپردازند. و سرانجام با توطئه‌ای که طراحش ابومسلم و ابوداود بودند از دست علی و عثمان پسران جدیع کرمانی و یاران این دو خلاص شدند.^۳

امیران اموی کوشیدند تا پس از آن ضربه‌های هولناک بزرگ بر پیکره حکومت در خراسان، بار دیگر نیروهای پراکنده‌شان را متحد کنند. برای این منظور فرماندهان ارشد خود را گرد آوردند از جمله: زیاد بن عبدالرحمن بن یحیی بن نعیم و زیاد بن عبدالرحمن القشیری و مسلم بن عبدالرحمن بن مسلم باهلی و عیسی بن زرعة سلمی، و طرفداران رژیم اموی از جمله مردم بلخ و ترمذ و شاهان محلی تخارستان و ماوراءالنهر و اطراف آن نیز گرد آمدند.^۴ مضری‌ها، یمنی‌ها و ربیعی‌ها و ایرانیان طرفدار رژیم اموی متحد شده و قرار گذاشتند که با سیاه جامگان بجنگند. فرماندهی این نیروها را مقاتل بن حیان نبطی برعهده داشت، زیرا برای پرهیز از اختلاف، قرار شد که فرمانده از این سه قبیله نباشد.^۵ ولی ابومسلم خراسانی به این

۱- طبری ۳۸۱/۷.

۲- این شبیان غیر از آن شبیان یشکری انقلابی خارجی در عراق است.

۳- همان ۳۸۸/۷ + العیون والحدائق ۱۹۳.

۴- طبری ۳۸۶/۷ - ۳۸۷.

۵- طبری ۳۸۷/۷ سال ۱۳۰.

ائتلاف و اتحاد جدید امویان اهمیتی نداد و پس از اینکه حکومت موقت را تشکیل داد در سال ۱۳۰ هجری کارگزارانش را به مناطق مختلف خراسان فرستاد^۱: سباع بن نعمان ازدی را بر سمرقند گماشت و ابوداود خالد بن ابراهیم را بر تخارستان و محمد بن اشعث را در طبرسین و فارس [= قاینات و قهستان] امارت داد. و «مالک بن هیثم» را رئیس پلیس خود کرد و «قحطبه» را با گروهی از نیروهای مسلح به طوس فرستاد و دستور داد که آن خطه را از وجود امویان پاک سازد و سپس نبرد سرنوشت‌ساز «حَبُوسان» میان قحطبه و تمیم بن نصر بن سیار روی داد که در طی آن تمیم و نباته بن سوید عجلی و گروه بسیاری از سپاه وی کشته شدند.^۲ سپس قحطبه به سوی نیشابور مقرر نصر بن سیار تاخت. فرماندهی مقدمه سپاه قحطبه با مقاتل بن حکیم عَکَی بود. نصر از نیشابور گریخت و به قومس آمد. در اینجا یارانش از گرد وی پراکنده شدند. مقاتل به سوی نباته بن حنظله در جرجان تاخت^۳ و قحطبه با سپاهش به نیشابور رسید.^۴

نباته بن حنظله در نبرد با نیروهای مقاتل کشته شد. وقتی خبر به نصر رسید از قومس به خُوارِ رَی آمد و نامه‌ای به «ابن هبیره» که با گروهی از بزرگان خراسان در واسط عراق بود نوشت و از او کمک خواست. ابن هبیره فرستادگان نصر را زندانی کرد.^۵ سپس نصر به مروان نوشت و کمک خواست، ولی فایده‌ای نداشت.^۶ پس از اینکه مردم خراسان از امویان مأیوس شدند، نصر بن سیار دوباره به نثر و نظم نامه‌نگاری کرد و ملتمسانه کمک خواست لذا نامه‌ای توسط خالد، غلامی از بنی لیث به ابن هبیره فرستاد و از او خواست تا به فوریت سپاهی فرستد که مردم

۱- همان ۳۸۹/۷.

۲- یعقوبی ۸۳/۳ + العیون ۱۹۲ + طبری ۳۹۰/۷.

۳- العیون ۱۹۲ - ۱۹۳.

۴- العیون ۱۹۳.

۵- طبری ۴۵۱/۷ + العیون ۱۹۳.

۶- طبری ۴۰۲/۷ + یعقوبی ۸۲/۳.

خراسان دیگر به بقای رژیم اموی باور ندارند و حتی صد نفر خراسانی نیست که از وی حرف شنوی داشته باشند، در حال حاضر تا دیر نشده ده هزار نفر نیرو لازم دارد که بعداً اگر صد هزار نفر هم بفرستد دیگر دیر شده و فایده‌ای نخواهد داشت.^۱ پس از کشته شدن نباته بن سوید عجلی^۲، نصر از پذیرش گریخت و به خوار رفت و سپس در ری توقف کرد. در آنجا بیمار شد و خود را به ساوه نزدیک همدان کشاند و در آنجا درگذشت.^۳ وی ۵۵ سال داشت.^۴ گفته شده که نصر از خوار به سوی ری حرکت کرد ولی وارد ری نشد و در کویر میان ری و همدان به راه خود ادامه داد و در همدان درگذشت. مرگ نصر در سال ۱۳۱ (۷۴۴ م) بود.^۵

نیرومندترین عاملی که با سرعت هر چه تمام نیروهای اموی را در خراسان از هم پاشید^۶ (با وجودی که رژیم در طوس و جرجان^۷ و بسیاری جاهای دیگر نیرومند بود)^۸ عبارت بود از: آشفتگی تشکیلاتی اداری - نظامی حکومت که پس از پیروزی گروههای مسلح عباسیان در شهرهای بزرگ، رژیم را در سراسر خراسان فرا گرفته بود. و نیز تحول سریع نیروهای عباسیان به یک ارتش مسلح و جذب پیروان باتجربه حارث بن سریج و بیشتر مردم تازی و ایرانی خراسان و موضع والی عراق ابن هبیره که دشمن سرسخت نصر بن سیار بود، و برکناری نصر از استانداری خراسان در بحرانی‌ترین و حساس‌ترین لحظات تاریخ امویان در بخش شرقی امپراطوری اموی.^۹

۱- طبری ۴۰۲/۷.

۲- العیون ۱۹۳.

۳- طبری ۴۰۴/۷ + ابن خیاط ۴۱۹.

۴- طبری ۴۰۴/۷ + العیون ۱۹۳.

۵- همان + المعارف ۳۷۰.

۶- ابن قتیبہ / المعارف ۳۷۰ - ۳۷۱.

۷- طبری ۳۹۱/۷ - ۴۰۱.

۸- همان ۳۹۲/۷ + العیون ۱۹۳.

۹- نبذة من کتاب التاریخ ورقه ۲۷۲ ب + طبری ۳۹۱/۷، ۴۰۳.

۶

پایان درگیری سیاسی در خراسان

و

سقوط رژیم اموی

سال ۱۳۲ هـ

پس از شکست نصر بن سیار و مرگ وی در «ساوه» از توابع «همدان»، ارتش اموی به گروه‌های پراکنده درهم شکسته تبدیل گردید. ابومسلم خراسانی در تسلط هر چه بیشتر بر خراسان کوشید و نیروهایش را در بخش‌های مختلف آن سازمان داد و پیش از اینکه نیروهای پریشان و آشفته اموی بار دیگر گرد هم آیند و به آرایش جنگی دست زنند، به تعقیب و کشتن سران قبائل متحد رژیم اموی: ربیع، مضر و نزار پرداخت.^۱ زیرا با این همه، امویان همچنان نیروهای زیادی در اختیار داشتند هر چند که رهبری و فرماندهی مرکزی خود را از دست داده بودند.

برخی امیران خاندان اموی کوشیدند تا نیروهای پراکنده و پریشان خود را گرد آورند و سازمان داده رهبری نمایند.^۲ این تلاش نیز به شکست انجامید، چرا که ابومسلم فعال بود تا از همه مخالفان و ناراضیان رژیم اموی در خراسان بهره گیرد و آنان را در صفوف تازیان عباسی داخل نماید. سپس با سرعت قحطبه را راهی عراق کرد. قحطبه در «ری» فرود آمد و پسرش «حسن» را به همدان فرستاد^۳ و آنجا را از بقایای رژیم اموی پاک کرد و بسیاری از اشراف خاندان اموی را کشت.

نباته بن حنظله می‌کوشید تا خراسان را از سقوط نجات دهد ولی در جرجان کشته شد.^۴ ابن هبیره به عامر بن ضباره و پسرش داود بن یزید بن هبیره نوشت که به

۱- المیون ۱۹۳.

۲- طبری ۳۸۷/۷ + المیون ۱۹۱.

۳- طبری ۴۰۳/۷.

۴- المیون ۱۹۱ + ابن خیاط ۴۱۸.

سوی قحطبه بتازند که در «کرمان» بود. این دو با پنجاه هزار نفر وارد «اصفهان» شدند. قحطبه از این سپاه گران ترسید لذا همه نیروهایش را گرد آورد و مقاتل بن سلیمان و ذویب بن اشعث و مکتوم بن شیب و مالک بن طریف و مخارق بن غفار و هیثم بن زیاد را به فرماندهی عکّی به نبرد با سپاه اموی فرستاد. نیروهای قحطبه در «قم» توقف کردند.^۱ با وجود این همه فرمانده ارشد، خود قحطبه سپاه بیست هزار نفری را فرماندهی می کرد.^۲ فرماندهی لشکر صد هزار نفری امویان با ابن ضبّاره بود.^۳ گفته شده که تعداد سپاه ابن ضبّاره یکصد و پنجاه هزار نفر بود. قحطبه دستور داد که قرآنی بر فراز نیزه کنند، سپس فریاد زد: ای شامی ها! من شما را به آنچه در این قرآن است می خوانم. شامی ها او را دشنام دادند و کار به فحشکاری کشید و پس از نبردی کوچک، شامیان شکست خوردند و به گونه دردناکی کشته شدند و سپاهیان تار و مار گردیدند ابن ضبّاره کشته شد و داود بن یزید بن عمر شکست خورد.^۴ سپس قحطبه به اهالی خراسان که در نهاوند سنگر گرفته بودند پیام فرستاد و به آنان امان داد که نزد وی آیند. آنان نپذیرفتند. سپس همین پیام و امان را برای شامی ها فرستاد، آنان قبول کردند و امان یافتند، البته پس از اینکه سه یا چهار ماه محاصره بودند.^۵ پس از آن قحطبه، خراسانی های طرفدار اموی ها و کسانی که با شامی ها بودند را کشت. پس از نبردهای کوچکی در مناطق مختلف^۶ خراسان یکپارچه سقوط کرد. سقوط خراسان دلیلی بر نیرومندی عباسیان و ناتوانی امویان نمی باشد، بلکه شاهی است بر تغییر بنیادین جامعه عربی خراسان و تغییر

۱- طبری ۴۰۵/۷.

۲- همان.

۳- همان ۴۰۶/۷ + ابن خیاط ۴۱۸ - ۴۱۹.

۴- همان ۴۰۶/۷.

۵- العیون ۱۹۴ + طبری ۴۰۸/۷.

۶- ابن خیاط ۴۲۰.

۷- همان + المعارف ۳۷۰ - ۳۷۱.

مواضع امویان مخالف تحولاتی که سرانجام زیربنای اجتماعی جامعه خراسان را دگرگون ساخت. همان تحولی که تشکیلات سیاسی جدید (عباسیان) از آن بهره برد و ساختار سیاسی خود را بر بنیان تحولات جدید و خواسته‌های سیاسی - اقتصادی آن بنا کرد.

پس از پاکسازی سیاسی خراسان، قحطبه به عراق تاخت تا سپاهیان اموی را در آنجا تحت تعقیب قرار دهد. قحطبه در عراق کشته شد.

علی بن محمد می‌گوید: «قحطبه را کشته در جوی آبی یافتند، حرب بن سلم بن احوز نیز در کنارش کشته شده بود. گمان بردند که هر یک دیگری را کشته است».^۱ در مورد قتل قحطبه فرمانده ارشد عباسی مطالب دیگری نیز گفته شده است. این حرب مقتول پسر «سَلَم بن أَحْوَز» فرمانده سپاه نصر بن سیار بود.



فهرست منابع

فهرست منابع

- ۱- ابن آدم / كتاب الخراج (القاهرة ١٣٨٤ هـ).
- ۲- ابن اثير / الكامل فى التاريخ (دارصادر. بيروت ١٩٦٥).
- ۳- احمد ابراهيم الشريف / مكة والمدينة (القاهرة ١٩٦٥).
- ۴- احمد زكى صفوة / جمهوره رسائل العرب (القاهرة ١٩٣٧).
- ۵- احمد كمال زكى / الحياة الادبيه فى البصرة (دمشق ١٩٦١).
- ۶- ابن الاخوة / معالم القرية فى احكام الحسبة (روين ليوى. كمبريج ١٩٣٧).
- ۷- ارسوى (آ. ج) تراث فارس (القاهرة ١٩٥٥).
- ۸- آرتور كريستن سن / ايران فى عهد الساسانيين (يحيى الخشاب. القاهرة ١٩٥٧).
- ۹- ارمينوس فامبرى / تاريخ بخارى (احمد السامرائى. بلاتاريخ).
- ۱۰- آرنولد (سرتوماس) / الدعوة الى الاسلام (القاهرة ١٩٥٧).
- ۱۱- الاسفراينى (محمد بن ظاهر) / التبصير فى الدين (القاهرة ١٩٥٥).
- ۱۲- الاشعرى (على بن اسماعيل) / مقالات الاسلاميين (القاهرة ١٩٥٠).
- ۱۳- الاصفهانى (ابوالفرج) الاغانى (القاهرة. بلاتاريخ).
- ۱۴- الاصفهانى (ابوالفرج) مقاتل الطالبين (بيروت ١٩٦١).

- ۱۵- ابو الاعلی المودودی / حقوق اهل الذمه (بلاتاریخ).
- ۱۶- بارتولد / تاریخ الحضارة الاسلامیه (حمزه طاهر. القاهره ۱۹۵۲).
- ۱۷- بارتولد / الترك فی آسیا الوسطی (سعید سلیمان. القاهره ۱۹۵۸).
- ۱۸- براون (ا. خ) / تاریخ الادب فی ایران (ابراهیم الشواربی. القاهره ۱۹۵۴).
- ۱۹- بردی (ابن تغری) / النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره (القاهره ؟).
- ۲۰- برنارد لويس / العرب فی التاریخ (بنیه فارس. بیروت ۱۹۵۴).
- ۲۱- البزدوی (محمد بن محمد) / اصول الدین (هانز بیترنس. القاهره ۱۹۶۳).
- ۲۲- البغدادی / اصول الدین (استانبول ۱۹۲۸).
- ۲۳- البغدادی / الفرق بین الفرق (محمی الدین. بلاتاریخ).
- ۲۴- البکری / معجم ما استعجم (مصطفی السقا. القاهره ۱۹۵۴).
- ۲۵- البلاذری / فتوح البلدان (صلاح الدین المنجد. القاهره ۱۹۵۶).
- ۲۶- بندلی جوزی / من تاریخ الحركات الفكریه فی الاسلام (القدس ۱۹۲۸).
- ۲۷- ترتون (ا. س) / اهل الذمه فی الاسلام (حسن حبشی. القاهره ۱۹۶۷).
- ۲۸- ابن تیمیه / الرسالة التدمریة (بلاتاریخ).
- ۲۹- الجاحظ / البیان و التبیین (عبدالسلام هارون. القاهره ۱۹۶۰).
- ۳۰- الجاحظ / التاج فی اخلاق الملوك (احمد زکی باشا. القاهره ۱۹۱۴).
- ۳۱- الجاحظ / کتاب الحيوان (عبدالسلام هارون. القاهره ۱۳۵۷).
- ۳۲- گیب (ج. ا. ر.) / الادب العربی (کاظم سعدالدین. بغداد ۱۹۶۹).
- ۳۳- گیب (ج. ا. ر.) / دراسات فی حضارة الاسلام (بیروت ۱۹۶۴).
- ۳۴- الجمعية المصرية / بحوث فی التاریخ الاقتصادي (توفیق اسکندر. القاهره ۱۹۵۷).
- ۳۵- الجهشیاری / الوزراء و الكتاب (القاهره ۱۹۵۷).
- ۳۶- جورج کیرک / موجز تاریخ الشرق الاوسط (عمر الاسکندری. القاهره ۱۹۵۷).
- ۳۷- گلدزیه (أ) / العقیده و الشریعة فی الاسلام (محمد یوسف موسی. القاهره

(١٩٥٩).

٣٨- ابن حبيب / اسماء المقتالين من الاشراف (عبد السلام هارون. القاهرة ١٩٥٤).

٣٩- ابن حبيب / المحبر (بيروت ١٣٦١ هـ).

٤٠- ابن حزم / الفصل فى الملل (القاهرة ١٣٢١ هـ).

٤١- حسن ابراهيم حسن / تاريخ الاسلام السياسى (القاهرة ١٩٦٤).

٤٢- حسن احمد / العالم الاسلامى فى العصر العباسى (القاهرة ١٩٦٩).

٤٣- ابن الحكم / سيرة عمر بن عبدالعزيز (دمشق ١٩٦٦).

٤٤- ابن حنبل / (احمد بن محمد) / الرد على الجهميه والزنادقة (القاهرة ١٩٥٦).

٤٥- ابن حوقل / صورة الارض (بيروت. بلاتاريخ).

٤٦- خالد العسلى / جهنم بن صفوان (بغداد ١٩٦٥).

٤٧- ابن خرداد به / الممالك والمسالك (دى خويه. بريل ١٨٨٩).

٤٨- ابن خلكان / وفيات الاعيان (القاهرة ١٩٤٨).

٤٩- خليفه بن خياط / تاريخ خليفه (النجف ١٩٦٧).

٥٠- الخوارزمى / مفاتيح العلوم (القاهرة ؟).

٥١- خدابخش / الحضارة الاسلاميه (؟).

٥٢- الخياط / الانتصار والرد على ابن الراوندى الملحد (بيروت ١٩٥٧).

٥٣- دانييل دينيت / الجزية الاسلاميه (فوزى فهم جاد الله. بيروت ١٩٦٠).

٥٤- الدميرى / حياة الحيوان الكبير (القاهرة ١٩٦٣).

٥٥- دوزى / تاريخ مسلمى اسبانيا (حسن جشى. القاهرة ١٩٦٣).

٥٦- الدينورى / الاخبار الطوال (القاهرة ١٩٦٠).

٥٧- الذهبى / سيرة اعلام النبلاء (القاهرة ١٩٦٢).

٥٨- الذهبى / ميزان الاعتدال فى نقد الرجال (القاهرة ١٩٦٢).

٥٩- ابن رجب / الاستخراج لاحكام الخراج (القاهرة ١٩٣٤).

٦٠- ابن رسته / الاعلاق النفيسة (ليدن ١٨٩١).

- ٦١- الرسیعنی / مختصر کتاب الفرق بین الفرق (القاهرة ١٩٢٤).
- ٦٢- ابن الزبیر / الذخائر و التحف (الکویت ١٩٥٩).
- ٦٣- زهدی حسن جارالله / المعتزله (القاهرة ١٩٤٧).
- ٦٤- السجستانی / المعمرون و الوصایا (القاهرة ١٩٦١).
- ٦٥- ابن سعد / الطبقات الکبیر (لیدن ١٣٢٢ هـ).
- ٦٦- ابن سلام / کتاب الاموال (القاهرة ١٩٦٨).
- ٦٧- سیده اسماعیل کاشف / الولید بن عبدالملک (القاهرة ١٩٦٢).
- ٦٨- السیوطی / تاریخ الخلفا (القاهرة ١٩٦٤).
- ٦٩- شکری فیصل / حركة الفتح الاسلامی فی القرن الاول (بیروت ١٩٥٢).
- ٧٠- شکری فیصل / المجتمعات الاسلامیه فی القرن الاول (بیروت ١٩٦٦).
- ٧١- الشهرستانی / الملل و النحل (القاهرة ١٩٦٢).
- ٧٢- الشهرستانی / نهاية الاقدام فی علم الکلام (بیروت. بلاتاریخ).
- ٧٣- الشیبانی / شرح کتاب السیر الکبیر (القاهرة ١٩٦٠).
- ٧٤- ابن صاعد / طبقات الامم (النجف ١٩٦٧).
- ٧٥- صالح احمد العلی / استیطان العرب فی خراسان (مجلة كلية الادب ١٩٥٨).
- ٧٦- صالح احمد العلی / محاضرات فی تاریخ العرب (بغداد ١٩٦٨).
- ٧٧- الطبری / تاریخ الرسل و الملوک (القاهرة ١٩٦٠).
- ٧٨- عبدالله الخطیب / صالح بن عبدالقدوس (بغداد ١٩٦٨).
- ٧٩- ابن عبدربه / العقد الفرید (القاهرة ١٩٦٥).
- ٨٠- عبدالعزيز الدوری / مقدمة فی تاریخ الاقتصادی العربی (بیروت ١٩٤٩).
- ٨١- عبدالعزيز الدوری / مقدمة فی تاریخ صدر الاسلام (بیروت ١٩٦٠).
- ٨٢- عبدالعزيز سید الاهل / الخلیفة الزاهد عمر بن عبدالعزيز (القاهرة ١٩٦٤).
- ٨٣- عبدالمنعم ماجد / التاریخ السیاسی للدولة العربیة (بیروت ١٩٦٤).
- ٨٤- علی حسن الخریوطلی / الاسلام و الخلافة (بیروت ١٩٦٩).

- ٨٥- على مصطفى الغرابى / تاريخ الفرق الاسلامية (القاهرة ١٩٥٨).
- ٨٦- ابن العماد / شذرات الذهب فى اخبار من ذهب (بيروت ؟).
- ٨٧- ابن عمر الكندى / كتاب الولاة والقضاة (بيروت ١٩٠٨).
- ٨٨- غابريلى (ف) / ديوان الوليد بن يزيد (بيروت ١٩٦٧).
- ٨٩- فان فلوتن / السيادة العربية (القاهرة ١٩٦٥).
- ٩٠- فتحى عثمان / الحدود الاسلامية البيزنطية (القاهرة ١٩٦٥).
- ٩١- ابوالفداء / تقويم البلدان (باريس ١٨٤٠).
- ٩٢- الفراء / الاحكام السلطانية (القاهرة ١٣٥٧ هـ).
- ٩٣- ابن قتيبه / عيون الاخبار (القاهرة ١٩٦٣).
- ٩٤- ابن قتيبه / المعارف (القاهرة ١٩٦٠).
- ٩٥- ابن قدامه / نبذة من كتاب الخراج (دخويه. بريل ١٨٨٩).
- ٩٦- القزوينى / آثار البلاد و اخبار العباد (بيروت ١٩٦٠).
- ٩٧- القلقشندى / صبح الاعشى فى صناعة الانشاء (القاهرة ؟).
- ٩٨- القمى (سعد بن عبدالله) / المقالات والفرق (مشكور. طهران ١٩٦٣).
- ٩٩- ابن قيم الجوزيه / احكام اهل الذمة (دمشق ١٩٦١).
- ١٠٠- كارل بروكلمان / تاريخ الشعوب الاسلامية (بيروت ١٩٤٨).
- ١٠١- ابن الكازرونى / مختصر التاريخ من ادل الزمان (بغداد ١٩٧٠).
- ١٠٢- كرم البستانى / ديوان الفرزدق (بيروت ١٩٦٠).
- ١٠٣- كرنباوم / الوحدة والتنوع فى الحضارة الاسلامية (بغداد ١٩٦٦).
- ١٠٤- لسترنج / بلدان الخلافة الشرقية (بغداد ١٩٥٤).
- ١٠٥- مؤلف مجهول / الميرون والحدائق فى اخبار الحقايق (دخويه. ابريل ١٨٦٩).
- ١٠٦- مؤلف مجهول / نبذة من كتاب التاريخ (مسكو ١٩٦٠).
- ١٠٧- الماوردى / الاحكام السلطانية (القاهرة ١٩٥٦).
- ١٠٨- المبرد / الكامل فى اللغة (القاهرة ١٩٥٤).

- ۱۰۹- محمد جابر عبدالعال / حركات الشيعة المتطرفين (القاهرة ۱۹۵۴).
- ۱۱۰- محمد جمال سرور / الحياة السياسية في الدولة العربية (القاهرة ۱۹۶۶).
- ۱۱۱- محمد ضياء الدين الرئيس / عبدالملك بن مروان و الدولة الاموية (القاهرة ۱۹۶۹).
- ۱۱۲- محمد ضياء الدين الرئيس / الخراج و النظم الماليه للدولة الاسلامية (القاهرة ۱۹۶۱).
- ۱۱۳- محمد ضياء الدين الرئيس / النظريات السياسية الاسلامية (القاهرة ۱۹۶۰).
- ۱۱۴- محمد الطيب النجار / الموالي في العصر الاموي (القاهرة ۱۹۴۹).
- ۱۱۵- محمد محمدى / الترجمة و النقل عن الفارسية في القرون الاسلامية (بيروت ۱۹۶۴).
- ۱۱۶- محمود غناوى الزهيرى / نقائص جرير و الفرزدق (القاهرة بغداد ۱۹۵۴).
- ۱۱۷- المسعودى / مروج الذهب (بيروت ۱۹۶۵).
- ۱۱۸- المسعودى / التنبيه و الاشراف (بغداد ۱۹۳۸).
- ۱۱۹- المقدسى / احسن التقاسيم (دخويه. ليدن ۱۹۰۴).
- ۱۲۰- ماكسيم رودنسون / الاسلام و الرأسماليه (بيروت ۱۹۶۸).
- ۱۲۱- الملطى / التنبيه و الرد على اهل الاهواء و البدع (۱۹۶۸).
- ۱۲۲- ابن نباتة المصرى / سرح العيون (القاهرة ۱۹۶۴).
- ۱۲۳- النرشخى / تاريخ بخارا (القاهرة ۱۹۶۵).
- ۱۲۴- النوبختى / فرق الشيعة (استانبول ۱۹۳۱).
- ۱۲۵- الهمدانى / مختصر كتاب البلدان (ذخويه. ليدن . ۱۸۸۵).
- ۱۲۶- ولهاوزن / احزاب المعارضه السياسية (القاهرة ۱۹۵۸).
- ۱۲۷- ولهاوزن / تاريخ الدولة العربية (القاهرة ۱۹۶۸).
- ۱۲۸- ولهاوزن / الدولة العربية و سقوطها (دمشق ۱۹۶۵).
- ۱۲۹- وهبة الزحيلي / آثار الحرب في الفقه الاسلامى (دمشق ۱۹۶۵).

- ١٣٠- ياقوت / معجم البلدان (لايزيك ١٨٦٦).
- ١٣١- اليعقوبى / تاريخ اليعقوبى (النجف ١٩٦٤).
- ١٣٢- اليعقوبى / البلدان (دخويه. ليدن ١٨٨٢).
- ١٣٣- اليعقوبى / مشاكلة الناس (بيروت ١٩٦٢).
- ١٣٤- يوجينا غيانة / تاريخ الدولة الاسلامية وتشريعها (بيروت ١٩٦٦).
- ١٣٥- يوسف خليفه / حياة الشعر فى الكوفة (القاهرة ١٩٦٨).
- ١٣٦- ابويوسف / كتاب الخراج (القاهرة ١٣٨٢ هـ).
- ١٣٧- يوهان فك / العربية دراسات فى اللغة واللهجات (القاهرة ١٩٥١).
- ١٣٨- احمد ابراهيم الشريف / دورالحجاز فى الحياة السياسية (القاهرة ١٩٦٨).
- ١٣٩- گوستاو (ف) / حضارة الاسلام (القاهرة ١٩٥٣).
- ١٤٠- ابوالحسن الندوى / رجال الفكر والدعوة الى الاسلام (دمشق ١٩٦٥).
- ١٤١- دوايث. م. دونالدسن / عقيدة الشيعة (القاهرة ١٩٤٦).
- ١٤٢- دونالد ولبر / ايران ماضيها وحاضرها (القاهرة ١٩٥٨).
- ١٤٣- روم لاندو / الاسلام والعرب (بيروت ١٩٥٨).
- ١٤٤- السيوطى / تاريخ الخلفاء (القاهرة ١٩٦٤).
- ١٤٥- صالح احمد العلى / التنظيمات الاجتماعية والاقتصادية (بيروت ١٩٦٩).
- ١٤٦- صبحى الصالح / النظم الاسلاميه (بيروت ١٩٦٥).
- ١٤٧- ابن الطقطقى / تاريخ الدولة الاسلاميه (بيروت ١٩٦٠).
- ١٤٨- عبدالحسيب طه / ادب الشيعة الى نهاية القرن الثانى (القاهرة ١٩٥٦).
- ١٤٩- عبدالرحمن الاربلى / خلاصة الذهب المسبوك (بلاتاريخ).
- ١٥٠- ابن عبرى / تاريخ مختصر الدول (بيروت ١٩٥٨).
- ١٥١- على ابراهيم حسن / استخدام المصادر وطرق البحث (القاهرة ١٩٦٣).
- ١٥٢- على ابراهيم حسن / النظم الاسلاميه (القاهرة ١٩٦٢).
- ١٥٣- على حسن الخربوطلى / تاريخ العراق فى ظل الحكم الاموى (القاهرة ١٩٥٩).

- ۱۵۴- مومبین / النظم الاسلامیه (بیروت ۱۹۶۱).
- ۱۵۵- فلیپ حتی / تاریخ العرب (القاهره ۱۹۵۳).
- ۱۵۶- القرطبی / الانباء على قبائل الرواة (النجف ۱۹۶۶).
- ۱۵۷- القلقشندي / قلائد الجمان فی التعریف بقبائل العرب الزمان (القاهره ۱۹۶۳).
- ۱۵۸- محمد ابوزهره / العلاقات الدولية فی الاسلام (القاهره ۱۹۶۴).
- ۱۵۹- محمد فرج / الفتح العربی (القاهره ۱۹۶۶).
- ۱۶۰- المقریزی / النقود الاسلامیه (النجف ۱۹۶۷).
- ۱۶۱- ناجی حسن / ثورة زيد بن علي (النجف ۱۹۶۶).
- 162- Barthold. W.; Turkestan Down to the Mongol Invasion . London. 1968.
- 163- Brünnow. R.F.; Die charideschiten under den ersten omayyaden. Leiden 1887 (trans. Eng).
- 164- Goitein. S.D.; The Rise of the near Eastern Bourgeoisies in Early Islamic times of world History. vol. 3. 1956.
- 165- Dixon. A.A.; The umayyed caliphate (London. 1971)
- 166- Dadachangi. F.K.; Philosophy of Zoroastrianism and comparative study of Religions. Bombay. 1941.
- 167- El. Housseini. A.M.; The umayyad policy in khorasan and its effect on the Formulation of Muslim thought. Peshaver, 1955.
- 168- Gibb. H.A.R.; Studies on civilization of Islam. London. 1962.
- 169- Goldziher.; Muslem studies (trans. Eng). London. 1987.
- 170- Irani. D.; Khorasan after the arab conquest. All India oreintal comferonce. 1946.
- 171- Lambton. A.S.; Reflection on the 1Qta (London. 1969).

- 172– Khadduri.; the law of war (London. 1941).
- 173– Gibb.; The Fisical Rescript of umar II.
- 174– Taher Razwi.; parallel thoughts in Islam and zorastorianism (Bobay. 1943).
- 175– Arberry.; Lagacy of persian. London. 1953.
- 176– Sauvaget. J.; Introduction to the History of the Muslem. (U.S.A. 1965).

فهرست اعلام^۱

- اشخاص
- اماکن
- قبایل
- مذاهب
- اصطلاحات

۱- این فهرست فقط شامل متن کتاب می‌شود و پاورقی‌ها را دربر نمی‌گیرد.

اشخاص

اردشیر ساسانی ۶۹.	آ
ابوعینیه ۹۱.	آل مهلب ۱۳، ۱۲۵، ۱۲۹.
ابومجلز لاحق بن حمید. ۱۰۵، ۱۰۸.	آفرید (دختر یزدگرد) ۱۹۲.
ابوبکر بن ابی قحافه ۱۱۸.	
ابن هبیره ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳،	ا
۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲.	ابن زبیر ۱۰.
آشرس بن عبدالله ۱۳، ۱۴۰، ۱۴۱،	ابن نباته ۱۴.
۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲،	اسد بن عبدالله ۵۲، ۱۳۶، ۱۶۲،
۱۵۵، ۱۵۶.	۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۰.
ابی عمرطه ۱۳۹.	ابن خیاط ۵۳.
اشحید فارسی ۱۳۹.	امیه بن عبدالله ۶۵.

ابوفاطمه ازدی ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸.

اسماعیل بن عقبه ۱۴۰.

ابن شَنْسَج ۱۴۴.

ابوحفص بن علی ۱۶۶.

ابو مسلم خراسانی ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۴،

۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴،

۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲.

ابان بن حکم ۱۷۶.

ابراهیم بن محمد ۱۸۷، ۲۰۴.

ابوحنفیه ۱۹۰.

أَجْلَح ۱۹۰.

ب

بکبیر بن وِشاح ۱۰.

بختری بن درهم ۱۳۴.

بابک ۱۳۷.

بشر بن جرموز ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۹،

۱۶۴، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳.

بشر بن زنبور ازدی ۱۴۰.

بیان غنبری ۱۴۰.

بارتولد ۱۴۰.

بقلی ۱۸۵.

بشر بن بسطام برجمی ۱۹۷.

ت

تهجیبی بن ضبیعة مَرّی ۱۵۸.

ترسل ۱۶۰.

تمیم بن نصر بن سیار ۲۱۰.

ثابت قطنه ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۴،

۱۶۸.

ج

جراح بن عبدالله ۸۹، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱،

۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۳۲.

جنید بن عبدالرحمن ۱۴۶، ۱۴۷،

۱۵۷، ۱۶۵.

جیفویه ۱۵۹، ۱۶۵.

جسّید کرمانی ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸،

۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳،

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱،

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷.

جعفر بن حنظله ۱۶۶.

جهم بن صفوان ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۱،

۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹،

۲۰۰، ۲۰۱.

حارث بن سريج ۷۱، ۷۴، ۱۴۵، ۱۴۷،
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،
 ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴،
 ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵،
 ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۱،
 حبابه (کنیزک) ۱۲۵، ۱۳۶،
 حارث بن عبدالله ۱۶۶،
 حکم بن صلت ۱۷۵،
 خَرّشی بن عمر ۱۷۸، ۱۷۹،
 حسن بن معاویه ۱۸۳،
 حسن بن قحطبه ۲۱۲،
 حرب بن سلم بن احوز ۲۱۴.

د

دجاجة عجلی ۱۵۹،
 داود بن یزید ۲۱۲، ۲۱۳.

ذ

ذوب بن اشعث ۲۱۳.

جعفر بن ابی طالب ۱۸۲،
 جوزجانی ۱۹۶.

خ

خالد بن اسید ۶۵،
 خالد بن عبدالله قسری ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۶۲،
 خالد برمکی ۱۳۷،
 خالد بن عبدالله نحوی ۱۴۰،
 خسرو پسر یزدگرد سوم ۱۴۴،
 خالد بن ابراهیم ۱۸۱، ۲۱۰،
 خالد بن زیاد ۱۹۰،
 خالد بن عثمان ۲۰۹،
 خالد (غلام بنولیت) ۲۱۰.

ح

حجاج بن یوسف ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳،
 ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹،
 ۳۰، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۴۹،
 ۵۰، ۵۴، ۵۱، ۸۲، ۸۴، ۹۰، ۹۱، ۹۲،
 ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۷،
 حسین بن علی علیه السلام ۲۵،
 حیان نبطی ۳۰، ۳۴، ۵۳.

ر

رجاء بن حیوه ۸۳، ۸۴.

ربیع بن عمران ۱۳۹، ۱۶۸.

رابضته بن زرارۃ ۱۵۹.

ز

زرتشت ۷۱.

زیاد بن عبدالرحمن ۱۶۶، ۲۰۹.

زید بن علی علیه السلام ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹.

۱۸۰، ۱۸۲.

زیاد بن عبدالرحمن بن یحیی ۲۰۹.

سَبْقَری ۱۳۲.

سعید بن مسلم ۱۳۵.

سعد بن عبدالله ۱۷۶.

سلم بن احوز ۱۸۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳.

۲۱۴.

سَفَّاح ۱۸۳.

سلیمان بن هشام ۱۸۳، ۱۹۴.

سلیمان بن کثیر ۲۰۸.

سباع بن نعمان ۲۱۰.

سورة بن محمد ۱۱۸.

ش

شیبان بن مَسْلَمَه ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹.

شبل بن طهمان ۲۰۷.

صالح بن عبدالرحمن ۴۵، ۴۶.

صالح بن طُریف ۱۰۴، ۱۳۹، ۱۴۰.

۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۸، ۲۰۰.

صالح بن معاویه ۱۸۳.

صول ۵۱.

ع

عبدالملك بن مروان ۷، ۱۰، ۱۱، ۲۳.

۲۹، ۴۶، ۵۵، ۶۵، ۹۲، ۹۷.

س

سلیمان بن عبدالملك ۷، ۱۷، ۱۸.

۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۳۱، ۳۳، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۵۰.

۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۴.

۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۹۸.

۱۰۷، ۱۲۵.

سعید خذینه ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹.

سَعِيد خَرَشی ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲.

۱۳۳.

سَسْكَت ۱۳۰.

۱۹۴. ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۹،
عبدالله بن سنان ۱۹۲.
عبدالملک بن حرملة ۱۹۳.
علی بن جدیع ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۷،
۲۰۸، ۲۰۹.
عصمة بن عبدالله اسدی ۲۰۳.
علی بن محمد ۲۰۶، ۲۱۴.
عثمان بن جدیع ۲۰۹.
عیسی بن زرعه ۲۰۹.
عکّی ۲۱۳.

ک

کورصول ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳.

غ

غیلان دمشقی ۸۷.

گ

غوزک ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲.

گیب ۱۴۰.

ف

فاطمه اموی ۸۷.

م

محمد عليه السلام ۷.

فان کریم ۱۰۲، ۱۰۳.

مروان بن محمد ۷.

فور ۱۳۷.

موسی بن عبدالله ۱۴.

معاویه بن ابی سفیان ۲۳، ۱۵۶.

ق

مخلّد ۴۰، ۴۱، ۹۱.

قتیبة بن مسلم باهلی ۱۳، ۱۴، ۱۶.

مسعودی ۸۴.

۱۷، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴.

- محمد بن شهاب زهري ۸۴. معبد جهني ۱۹۶.
 مكحول ۸۴. مقاتل بن سليمان ۱۹۶، ۲۱۳.
 محمد بن عمرو ۸۹. مقاتل بن حيان ۱۹۸، ۲۰۹.
 موكر ۱۰۲، ۱۰۳. مالك بن عمرو ۲۰۳.
 مُسَلِّمَةُ بن عبد الملك ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹. مالك بن هيثم ۲۰۹، ۲۱۰.
 مسلم بن سعيد ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶. مسلم بن عبد الرحمن ۲۰۹.
 مجشّر بن مزاحم ۱۴۰، ۱۴۳. محمد بن اشعث ۲۱۰.
 مَشَّاح بن بكير ۱۶۶. مقاتل بن حكيم عكي ۲۱۰.
 منصور بن جمهور ۱۷۶، ۱۹۴. مكتوم بن شبيب ۲۱۳.
 مغيرة بن شعبه ۱۷۶. مالك بن طريف ۲۱۳.
 منظور بن جمهور ۱۷۶. مخارق بن غفّار ۲۱۳.
 محمد بن عزيز كندی ۱۸۱. نصر بن سيار ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۶۹،
 مطر بن مطرب ۱۸۱. ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹،
 معاوية بن عبد الله ۱۸۳. ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
 منصور عباسي ۱۸۳. ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵،
 مروان بن محمد ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰.
 مطيع بن اياز ۱۸۵. ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱،
 مهلب بن ابي صفرة ۱۸۷. ۲۱۲، ۲۱۴.
 مضر بن عمران ۱۹۲. نَصْر بن حَرَشِي ۱۹۵.
 معاوية بن جعفر ۱۹۴. نباتة بن سويد ۲۱۰، ۲۱۱.
 نباتة بن حنظله ۲۱۰، ۲۱۲.

و

ولید بن عبدالملک ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰،

۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۶۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴،

۱۷۵، ۱۷۶.

وکیع بن ابی‌سود ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶،

۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۹۶، ۹۸، ۱۱۷.

وحش عجلی ۱۵۹.

ولید بن یزید ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹.

هشام بن عبدالملک ۸۷، ۱۳۷، ۱۳۸،

۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۲،

۱۸۳.

هانی بن هانی ۱۳۹، ۱۴۲.

هیثم شیبانی ۱۶۸.

هلال بن احوز ۱۹۲.

هیثم بن زیاد ۲۱۳.

ی

یزید بن مهلب ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۱، ۲۹،

۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،

۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۳،

۸۲، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸.

اماکن

آ

۱۰۱، ۱۲۵، ۱۲۷.

یزید بن ابی‌مسلم ۲۷.

یزید بن عبدالملک ۵۶، ۸۴، ۸۹،

۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵،

۱۷۶، ۱۷۷.

یزید بن خالد ۶۵.

یولیوس ولهاوزن ۱۴۰.

یوسف بن عمرو ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲.

یزید بن ولید ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱،

۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵.

یعقوب بن یحیی ۱۷۶.

یحیی بن زید ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸.

یزید بن عمرو ۱۸۰.

یزید بن معاویه (علوی) ۱۸۳.

یزید بن داود ۲۰۱.

یزید بن عمر ۲۰۴.

* * *

آذربایجان ۱۳۲.

بعلبک ۸۶

بیارکت ۱۳۰

بزماجن ۱۳۰

بنسجیک ۱۳۰

بخجنده ۱۳۰، ۱۳۱

بلنجر ۱۳۲

بروقان ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷

بیهق ۱۷۹

بتوشکان ۲۰۰

بذش ۲۱۱

ت

ترمذ ۱۴، ۱۶۴، ۲۰۹

تاشکند ۵۸

جرجان ۲۱، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵

۶۰، ۱۲۰، ۲۱۱، ۲۱۲

جزیره ۹۲

جوزجان ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۰

۱۸۱، ۱۸۲

خ

خوارزم ۵۸، ۶۱، ۱۶۶، ۱۷۶

خُتَل ۵۸، ۱۳۷، ۱۵۹

ا

اندرهز ۵۳

ابیورد ۱۱۴، ۲۰۵

اشتیخن ۱۳۰

ابفسر ۱۳۰

ارمنستان ۱۳۲

افشینہ ۱۳۵، ۱۴۴

اردن ۱۶۲

آشروسنه ۱۶۸

اصفهان ۱۸۳، ۱۸۴

استخر ۱۸۳

ب

بصره ۱۵، ۵۴، ۸۹، ۹۰، ۱۲۵

بخارا ۱۷، ۳۹، ۵۸، ۹۹، ۱۴۲، ۱۴۳

۱۴۴، ۱۹۲

بیکنند ۱۷

بلغ ۳۴، ۵۸، ۶۰، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۷

۱۴۴، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷

۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۰۰

۲۰۹

بُند ۸۶

- خرُخْیَه ۶۱. رودخانه جامع ۱۳۸.
 خراز ۱۳۲. روستای سابور ۱۳۸.
 خُوارِری ۲۱۰، ۲۱۱. روستای صُلْد ۱۳۸.
 روستای خالد ۲۰۶.
 روستای بالین ۲۰۶.
 ح
 حُمَص ۱۶۲، ۱۹۴. ری ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۲.
 حَبُوسان ۲۱۰. سمرقند ۱۷، ۵۸، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۹۷، ۲۱۰.
 د
 دهستان ۵۱. سفد ۵۸، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،
 ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵.
 دیناوند ۵۴. سفانیان ۵۸.
 دیرجام ۵۵. سویدا ۸۶.
 دبوسیه ۱۴۵، ۱۵۲. سفد ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۳،
 دمشق ۱۶۲. ۱۷۴، ۱۷۵.
 دینور ۱۸۲. ساوه ۲۱۱، ۲۱۲.
 دندانه‌اَه ۲۰۵. سرخس ۱۷۹، ۱۸۰.
 ر
 رویان ۵۴. سَهوب ۱۶۰.
 ش
 شام ۳۴، ۹۰، ۹۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲. شام ۱۳۸،
 ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۵. رودخانه خالد ۱۳۸.
 شاش ۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷. رودخانه یارمانا ۱۳۸.
 شیراز ۱۸۳. رودخانه مبارک ۱۳۸.

قم ۱۸۳، ۲۱۳.

قاینات ۲۱۰.

قومس ۲۱۰.

قزوئن ۱۳۷.

قنسرین ۱۶۲.

ک

کوفه ۵۴، ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷.

کرمان ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۳.

کمرجه ۱۴۴.

کروذ ۱۴۴، ۱۴۵.

م

مرو ۱۰، ۴۱، ۵۸، ۶۰، ۶۹، ۹۹، ۱۰۰.

۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷.

۱۸۱، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۸.

مرج دابق ۸۴.

مدینه ۸۹.

مکه ۸۹.

مروالروذ ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۰۶.

مدائن ۱۷۸.

مصانع ۱۶۴.

موصل ۱۸۳.

ط

طبرستان ۲۱، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۰.

طبرسین ۱۱۴، ۲۱۰.

طاریند ۲۱۰.

طوس ۲۱۰، ۲۱۱.

ع

عین القمر ۹۱.

غ

غورین ۱۳۷.

ف

فرغانه ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۵۷، ۱۴۴، ۱۷۷.

فلسطین ۱۶۲.

فاراب ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۷.

فارس ۲۱۰.

ق

قسطنطنیه ۲۰، ۹۴، ۹۵، ۹۹.

قهستان ۱۱۴، ۱۷۶، ۲۱۰.

قی ۱۳۰.

ماخوان ۲۰۷.

و

ودیان تیان چای ۱۷.

واسط ۲۱۰.

ن

نیشابور ۵۸، ۶۰، ۱۱۴، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۱۰.

ه

هرات ۱۴، ۵۸، ۱۱۴، ۱۶۶، ۱۸۱،

۲۰۷.

نهاوند ۱۸۲، ۲۱۳.

همدان ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۲.

نَسَف ۱۴۴.

نسا ۱۱۴، ۲۰۵.

قبایل

ا

بنوبرز ۱۶۵.

بنوتمیم ۱۸۱، ۱۹۳.

بنوهاشم ۱۸۳، ۲۰۶.

بنوأمیه ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۱۰،

۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴.

اَزْد ۱۳، ۱۵، ۳۵، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۲،

۵۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰،

۱۶۲، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳،

۲۰۲، ۲۰۹.

ب

باهله ۱۳، ۱۵۸.

بنی اهتم ۳۳.

بنوضبّه ۱۰۴.

بکر ۱۳۴، ۱۹۴.

بنوناجیه ۱۴۴.

ت

تمیم ۱۳، ۱۵، ۳۳، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۷،

۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶.

تغلب ۱۶۵.

ر

ربیعہ ۱۳، ۱۵، ۱۳۴، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۲۹، ۱۶۶.
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱.

م

مُضر ۱۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۷،
۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲.

ع

عالیہ ۳۵.

ن

عبدالقیس ۳۵.

عباسیان ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۷،
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴.

ی

علویان ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۷.

یمن ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۶،
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱.

ق

قحطان ۲۰۸.

قیس ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۷، ۳۱، ۸۹.

مذاهب

زیدیہ ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲.

ج

جہمیہ ۱۸۱.

ق

قَدْرِیہ ۱۷۷، ۱۹۶.

خ

خوارج ۸، ۱۰۳، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۸۰،
۱۸۳، ۱۹۴.

م

مرجئہ ۱۷۳.

مَشْبَہ ۱۹۶.

ز

اصطلاحات

ر	ا
روحانیت زرتشتی ۶۹.	اشرافیت ایرانی*
س	اشرافیت عربی*
سیاه جامگان ۲۵، ۲۰۹.	انقلاب ماوراءالنهر*
ص	پ
صاحب پرچم سیاه ۲۰۲.	پان عربیسم قبایلی*
ط	ج
طبقه فتودال ۲۰۱.	جشن مهرگان*
ف	د
فتودالهای ایرانی*	دجال گستاخ ۱۹۶.
فتودالهای عرب*	

فهرست مطالب

فصل اوّل

پان عربیسم اموی و تصاویر تاریخی آن در خراسان

(۷-۷۸)

- | | |
|-------|--|
| ۷-۱۲ | ۱- اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی خراسان |
| ۱۳-۱۷ | ۲- خراسان در دوره قتیبة بن مسلم باهلی |
| ۱۸-۱۹ | ۳- خراسان در دوره سلیمان بن عبدالملک |
| ۲۰-۳۵ | ۴- سیاست داخلی و خارجی رژیم اموی |
| ۲۰-۲۱ | الف: سیاست خارجی |
| ۲۲-۳۵ | ب: سیاست داخلی |
| ۳۶-۴۲ | ۵- همدستی اشرافیت ایرانی با عربها علیه توده‌های ایرانی |
| ۴۳-۵۶ | ۶- خراسان در دوره یزید بن مهلب: |
| ۵۳-۵۶ | قتل عام مردم گرگان |
| ۵۷-۷۸ | ۷- اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی خراسان |

فصل دوم

رفرمیسیم رژیم امویان

(خلافت عمر بن عبدالعزیز)

(۸۱ - ۱۴۷)

- ۱- بحران سیاسی در خراسان ۸۸ - ۱۰۰
- ۲- خراسان در دوره جراح بن عبدالله حکمی ۱۰۱ - ۱۰۸
- ۳- جنایات عربها و اشراف ایرانی ۱۰۹ - ۱۲۴
- ۴- کودتای اشراف اموی علیه سیاست عمر بن عبدالعزیز ۱۲۵ - ۱۳۰
- ۵- سیاست حشری در خراسان ۱۳۰ - ۱۴۷

فصل سوم

انقلاب مردم ماوراءالنهر و سقوط رژیم اموی

(۱۵۱ - ۲۱۴)

- ۱- حرکت های مبارزه در ماوراءالنهر ۱۵۱ - ۱۵۴
- ۲- ظهور حارث بن سریج ۱۵۴ - ۱۶۵
- ۳- نصر بن سيار و کوشش برای اصلاح امور ۱۶۶ - ۱۷۷
- ۴- قیام یحیی بن زید بن علی علیه السلام ۱۷۸ - ۱۸۵
- ۵- قیام جدیع بن علی و قبيلة ازد ۱۸۶ - ۲۱۱
- ۶- سقوط رژیم اموی ۲۱۲ - ۲۱۴
- فهرست موضوعات ۲۱۵ - ۲۱۶
- فهرست منابع ۲۱۷ - ۲۲۵
- فهرست اعلام ۲۲۶ - ۲۶۵

its collapse. Finally, Abu Muslim succeeded in absorbing the supporters of al.Harith b.Suraj after his death. He also forced Nasr b.Sayyar to leave Mery, thus the government of Khurasan fail and the Umayyad rule there came to an erid.

* * *

In addition to historical reports and classical sources, there are new numerous books, articles and dissertations about the story of Arab conquests specially omavied rule in Iran. where as the author is an arabian writer, the study is very interesting. on the other hand his dissertation based on the original sources and is an analytical and critical studay.

In this study we are reading that the Iranian aristocrats and political nobles were the accomplices of Arab looters!

M.R.Eftekharzadah

Tehran

Jan. 1999

participated under the leadership of al.Harith b. Suraj al.Tamimi. The latter raised the black banners and revolted, supported by the Muslim thinker, Jahm b.Safwan. As for his revolt programme, it included the following:

- (1) Every Muslim deserves the I mama if he can face its responsibilities and provided that he is well informed of the Quran and the Sunna. Moreover, it would not be accepted unless by a unanimus concent of the Umma.
- (2) Equality among all nations which accepted Islam, and they should not pay the Jizya.
- (3) Opposition to oppression and tyranny and supporting the rights which Islam recognies.
- (4) The Mawali should receive the A t a).

However, the disunity among the participants of the revolt and the Asabiyya which became clear at the final stages of the revolt led to its failure. But more important than all these was the appearance of Abu Muslim al Khurasani an the political theatre in Khurasan, and also the leaving of Ibn Jarmuz to al.Harith, who was one of his competantmen.

- (6) The Asabiyya, which was incited by Abu Muslim, between Nasr b. Sayyar and Ali b. Jadi al Kirmani, the revolt of Mu'awiya b. Jafar in Khurasan, the inactive attitudes of the governor of Iran, towards the events in Khurasan, and the involvement of the Umayyad caliph Marwan b.Muhammad in the events in Syria.

All these factors weakened the government of Khurasan and led to

Abu'L', saida's supporters were seized.

However, in the year 116/734, the people of Khurasan took a different stand towards the government by rolling under the banner of al.Harith b. Suraij, the leader of the discontented.

CHAPTER III

The revolt of al.Harith in which both the Arabs and persians took part revealed the weakness of the government of Khurasan, But Near b.Sayyar the last Umayyad governornominated to this post by the caliph Hisham himself in order to face the situation tried to compromise the different political groups and the discontented tribes, who were in a competition to seize power, His efforts in this connexion were:

- (1) No non, Arab Muslim should pay the Jizya.
- (2) Regulating the Kharaj which he considered as a lease, thus following what Umar b.Abd al.Aziz had initiated.
- (3) An equal treatment to the different tribes in an attempt to win them over to the government side.
- (4) Supressing the revolt of yahya b.Zaid in such a way that it did not lead to a serious re,action.
- (5) Opposing strongly the movement of al.Harith b.Suraj, and useing every possible means to either win him over to his side or to kill him.

The revolt of al.Harith was one of the most serious and important revolts in Khurasan and Mawara al Nahar. In it, Arabs, turks and persians

and economic attitude, so they got rid of him by poison (supposedly).

(5) The anti. sulaiman, Umar policy movement:

Umar was succeeded by Yazid b. Abd al.Malik. The latter was supported by Maslama b. Abd al.Malik, and the Ashraf of the Umayyad house. Yazid abandoned Umer's policy completely and thus the Ashraf became so active in Seizing the Lands, this led to the emergence of large estates (Iqta , at), like those of Maslama in Iraq, and of other Umayyad Ashraf in Mawara' al.Nahar, especially in Bukhara and Samarqand.

These economic and political conditions led the people of Khurasan to a complete co.operation with the Arab peasants in order to oppose the government policy.

This opposition took different forms.

- (1) Refusing to pay taxes.
- (2) A general immigration to the cities which left the lands unexploited, Consequently the Kharaj fell out. This serious situation continued to exist until the succession of the great caliph Hisham b. Abd al. Malik. The latter tried to put an end to this social, economic and political contrast in order to save the province (Khurasan) from an economic crisis (115/733) as it appears from Abu' 1, Saida' reform movement.

Despite the great success which this movement had achieved, the persian princes (Amirs) and their Arab allies managed to stop it, because it exposed their economic interests to danger, and as a result,

the religion and Jahm b. Safwan, one of the leaders of the revolt in Mawara al. Nahar.

Thus'Umar's reforms were more comprehensive than that of sulaiman, though they were not different in substance.

- (2) Umar tried to solve the tax problem by decreeing that a Muslim whether an Arab or not, need to pay no tribute (Jizya). He also made a distinction between Jizya and Kharaj, by regarding the latter as a lease without any regard to the land owner or his religion. Therefore, the Kharaj became the main source of the state treasury and a joint property of the Muslims all. Being so, the Kharaj should be paid by all those who exploit the land whether they are Muslims or not, Arab or non, Arab. But under the pressure of the land owners' Umar was unable to make this decree a retrospective one, Therefore, he considered the year 100/718 the starting point in this correction.
- (3) However, the land seizure especially in Mawara al. Nahar had led to a general discontent among the peasants who left their lands, a fact which damaged the economy. Moreover, the Kharaj fell out and the local government practiced oppression against the peasants.
- (4) Umar tried sincerely to win the political groups and factions over by opening discussions with them. Despite his feeling as an Umayyad, "the Umayyad aristocracy" could not realise the importance of this political

Eastern provinces of the Arab Kingdom. This confusion was the result of the abandonment of the reform policy of Sulaiman. Umar b. Abd al-Aziz followed the same line of Sulaiman and added to it both in the political and economic spheres. However, he did not leave the general aim of the Umayyad policy.

- (1) He tried to solve the tax problem, as well as other financial matters, in an Islamic way. He stopped what was called "Nafaqat Dar al-Khilafa", and restricted the governors' authority in having a free hand in the money of the province. By this he tried to satisfy all the people of whom the Khurasani society was composed.

The Khurasani society was composed of:

- (1) The Ashraf (Arabs and Persians) who were either warriors or land owners.
- (2) The peasants (Arabs and Persians) who were the majority and with the cities' inhabitants (workers, craftsmen and small merchants) were called "Ahl Khurasan". They played an important role in Khurasan, leading to the decline of the Umayyad regime.
- (3) The Workers, craftsmen and merchants (Ahl al-Suq). They had their important political role in the dissension against Qutaiba b. Muslim al-Bahili.
- (4) The pious men who were so important in Khurasan politically and socially. Such men were Muqatil b. Sulaiman (an official explainer) of

governor's responsibilities. Sulaiman also strengthened Sahid al.Kharaj by a especial force as he did in Iraq during the governorship of Yazid b. al.Nuhallab.

- (4) Abolishing the forced military recruitment to a distant areas (Tajmir) and making it free to the soldiers to come back home as soon as they finish their duties.
- (5) Demolishing al.Hajjaj's prisons and setting free all the political prisoners.
- (6) An attempt to reconcile the Alids.
- (7) An attempt to solve the land problem which was a serious one, especially when he noticed the inclination of the Arabs to leave al.Thughur and settle in the villages and cities of Khurasan and Mawara' al.Nahar.

CHAPTER II

When Sulaiman died, probably poisoned, Raja' b.Haywa with the help of those who were anxious to change the general policy of the government, succeeded in securing the caliphate to Umar b.Abd al.Aziz. Meanwhile, Khurasan was experiencing a series of developments relating to the system of the taxes and the seizure of land, which led to a general confusion in the

appeared an opposition movement demanding general reforms and the improvement of the conditions of the Dhimis, Du'afa' and others among the poor peasants. This opposition movement was active, especially in Maward al.Nahar.

The caliph Sulaiman b. Abd al.Malik realised how serious these social changes were, and, therefore, he gave them much attention. Consequently, he tried hard to reconcile the demands (political and economic) of the people and the general policy of the government. Since the war of conquests in the eastern front had come to a halt, these demands became so active that the caliph Sulaiman declared a plan of general reforms, which included the following.

- (1) Getting rid of all those who supported al.Walid's al.Hajjaj's policy, which depended on violence and oppression.
- (2) Accepting some of the general demands, within an Islamic frame, provided that do not collide with the general Umayyad Policy.
- (3) Initiating a financial reform which included the fixing of the taxes in Khurasan and the distinction between the Jizya (poll.tax) and the Kharaj (Land tax), because in Khurasan there was only one general tax paid by the people as well as some other occasional taxes. This financial reform also regulated the collection of the taxes by putting it under the direct supervision of the caliph himself while it was previously one of the

The summary and main points of the book:

This book is one of the most important studies that written about Iran during the Omavied age. The author said:

" Initially, the topic of my thesis was the Umayyad rule in Iran (Persia) 96 - 127/714 - 744. But my supervisor professor H. Habashi suggested that I should confine my research to the province of Khurasan, because of its political and social importance, and also because of its political connection with Iraq. Whit his learns guidance and help I have put the scheme of my research.

In my treatment to the subject I have given much concern to the social developments in the structure of the khurasanian society as well as the economic and social changes".

CHAPTER I

The first chapter deals with the general conditions which were prevailing during the time of the caliph al.walid b. Add al.Malik and his governor in Khurasan, Gutaiba b. Muslum al.Bahili. There general conditions, however, were the result of a series of changes in the structure of the Islamic society and the political regimes. These changes had started since the first conquest of Khurasan. However, following the death of al.Walid and al.Hajjaj there

IRAN DURING THE AGE OF OMAVY

A Political, Social and Economic Study

96-132/7/4-749.

by

ABDULLAH. M. AL.KHATIB

Translated by

M.R. Eftekharzadah

Iran-Tehran

1999-1377